محمد اقبال مجددی ۱۷ اگست ۱۹۶۹ء لاہور

ماشاء اللہ ولا قوۃ الا باللہ

الحمد للہ والمنۃ کہ درین زمان فرخندہ عنوان نسخہ عجیبہ و رسالہ غریبہ مسمی بہ



ارشاد المریدین

از تصانیف عالم فاضل و سالک کامل حضرت اخوند درویزہ صاحب بفرمائش شیخ احمد بخش

در مطبع مصطفائی واقع لاہور ۱۲۸۳ بطبع رسید

137072

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة علی رسوله الذی نعته فی التنزیل طٰهٰ ویٰسٓ وعلی آله واصحابه
اجمعین وعلی علماء الاتقیاء العرفاء الی یوم الدین الذین اسسوا قواعد الدین بالعلم والعمل
والاخلاص والیقین **امابعد** یکی از خویدمان کمینه ومریدان کمترینه حضرت شیخ الاسلام والمسلمین
وارث علوم الانبیاء والمرسلین شیخ علی ترمذی یعنی اضعف عباد الله الباری درویزه ننگهاری
همیگوید که بمضمون ستفرق امتی من بعدی علی ثلثة وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة چون
انواع اهل الحاد تغلب نموده اند پس بمضمون حدیث نبویه علیه الصلوة والسلام والتحیه ان الدین
بدء غریبا وسیعود الدین کما بدء فطوبی للغرباء امتی معتقدان ومعتمدان مذهب سنة وجماعة
بل عالمان وعاملان مشرب شریعت را اغرب الغرباء دیدم پس بمضمون حدیث نبویه علیه الصلوة
والتحیه که سیاتی زمان علی امتی یذوب فیه قلبه کما یذوب الملح فی الماء الکثیرة ما یری من المنکر
ولا یقدر علی دفعه از شدت تعصب دینی روز بروز در سوز وگداز در آمدم اما از روی تحقیق
نظر کردم که سبب تفریق امة بهفتاد وسه گروه چه باشد جز امر شیخوخة مردوده مبتدعه چیزی
دیگر نیافتم زیرا که تمامی اقوال وافعال واحوال شیوخ این ایام را مخالف قرآن وحدیث و
مخالف روایات ائمه ومخالف حالات شیوخ سلف دیدم تا هرکه تحقیق خواهد پس حالات این
مبتدعان را بر حالات صلحاء سلف تطبیق نماید از روی قرآن وحدیث ورسایل شیوخ متقدمین
وتذکرهاء ائمه دین تا چه بیند کما ذکر فی الفوائد ولوام مبتدع کره وهو الذی احدث فی الدین
شیئا لا یکون منه کمشیخة زماننا کذا فی النصیحة انتهی کلامه وذکر فی شرح العقائد هذا اذا لم
یؤدی البدعة الی حد الکفر ولو ادی الی حد الکفر فلا کلام فی عدم جواز الصلوة خلفه انتهی کلامه
زیرا که شیوخ متقدمین اول عالمان انواع علوم شریعت بودند بعد از آن عاملان در شریعت

برموافق علوم دینیه بودند بعدازان چون برفرائض و واجبات وسنن ومستحبات شریعت ثابت قدم میشدند واز محرمات و مکروهات ومشابهات مجتنب می آمدند نفسها خودرا محض ازبرای تجربه که استحکام وثبات در دین وملت نبویه کماحقه داریم یانه گوشمالی عظیم می دادند یعنی نفس راچنانکه از محرمات ومکروهات ومشابهات دور داشته بودند همچنان از حلال نگاهداشته روزبروز به کم گفتن وکم خفتن وکم خوردن وکم نوشیدن عادت میکردند تابجدیکه درشبانروزی یک لقمه یادو لقمه بخوردندی ویگان چمچه یادو چمچه آب فرو بردندی وبحکم ضرورت یگان کلمه ویادو کلمه از کلمات دنیاوی برزبان راندندی ومحض ازبرای حقوق زنان ساعتی یاکمتر ازان پهلو برزمین نهادندی وچنانکه نفس را برادائی فرائض و واجبات وسنن مستحکم گردانیده بودند همچنان برادای صدقات وصیام وصلوة بنوافل شب وروز آشکارا وپنهان درسفر وحضر باروناچار نفس را مستحکم ترمی گردانیدند چنانچه **نقلست** که حضرت بی بی رابعه عدویه درشبانروزی دوساعت ازعبادت فارغ آمدی یکی بعداز صبح صادق تابطلوع آفتاب دویم بعدازادای عصر تابغروب آفتاب چه درین میان ادای نوافل جائز نیست چون درین دوساعت فارغ شدی مناجات کردی که ای بارخدایا بدین عبادت ناتمام خود خزائن شما پرکردن نمیخواهم ونه خودرا از دوزخ خلاص کردن که خلاص ازدوزخ بفضل وکرم تست اما جای پشیمانی نمیخواهم که بمانم زیراکه تارکان عبادت را فردای قیامت پشیمانی عظیم خواهد شد فالحاصل چون بانواع طاعات وعبادات مفروضه و نافله نفوس خودها را متقرب درگاه رب العزت میکردند که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل وارد است وبسبب کثرت نوافل واجتناب ازمشروعات وغیرمشروعات نفسها را صاف ازکدورات بشریه می ساختند بعدازان دلها را ازحسد وبغض وعداوت وغصه وغیرت ومحبت دنیا واهل دنیا وازخطرات ماسوی الله وازدوستی غیرالله صاف تر و پاکتر میگردانید تابعدازان دلها باصفاء ایشان شایان معرفت الله وشایان علوم توحید وتصوف وسلوک می آمدند وبعدازان طالب شیخی که راهبر ومجاز ازشیخ دیگر بکذا الی حضرت النبی صلی الله علیه وسلم باشد می آمدند وبعداز شرف ملاقات درادای خدمت هیچ نوع ازانواع تقصیر نمی بردند تابعدازان اگر تدبیر موافق تقدیر آمدی عنایت باطنی شیخ دررسیدی مرید طالب را اولا ازعلوم توحید آگاهانیدی بعدازان طریق سلوک را روشن کردی ومناسب اینمعنی است آنچه ملا عبدالرحمن جامی فرموده است

Marfat.com

درون تیره از میل زخارف
چه حاصل زان چو دل تاریک باشد
طریق پخته کاری را ندانند
بماند تا قیامت نارسیده
منه دست تهی از سیم و زر

زبان بگشای از جنس معارف
مکن با صوفیان خام یاری
بخامی میوهٔ باغت ستانند
ز کار خام کس سودی ندارد
بجز در دست پیری پیر پرور

معارف گرچه مو باریک باشد
که باشد کار خامان خام کاری
ز اصل خویش آن میوه بریده
چو حلوا خام باشد علت آرد
بخلاف شیوخ ناتمام این ایام

که اصلاً و قطعاً این معانی را مس ندارند بل هر خری نارسیده خود را پیر نامیده و هر گاو دم بریده را مرید خوانده ویل کل الویل لهم ولمن قلدهم اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون شمهٔ از احوال پیران ملاحده این روزگار آنست که در ردع البدع آورده اما بعد فان رباط الفقر قد خربت واهله قد ارتحلوا ومضوا وکثر المتشبهون المترسمون الذین شغلهم الغیبة والکذب وطلب الدنیا واخذ مال الحرام الذی یمیت القلب وسماع الغناء الحرام الذی یکون نقصاً فی المنزلة والمروة فشهادة هولاء المتشبهین الموصوفین غیر مقبولة فکیف یجوز الاقتداء بهم واخذ القلانس منهم انتهی کلامه پس میخواهم که یگان رساله جامعهٔ لطائف احوال و اسرار املاء سازم بعبارات واضحه تا هر که از اهل سعادت و دیانت باشد دریابد که طریقهٔ حصول مشائخ چه بوده است و چگونه است و نامیدم این رساله را **ارشاد المریدین** و مرتب گردانیدم بر یک مقدمه و چند نکته و خاتمه

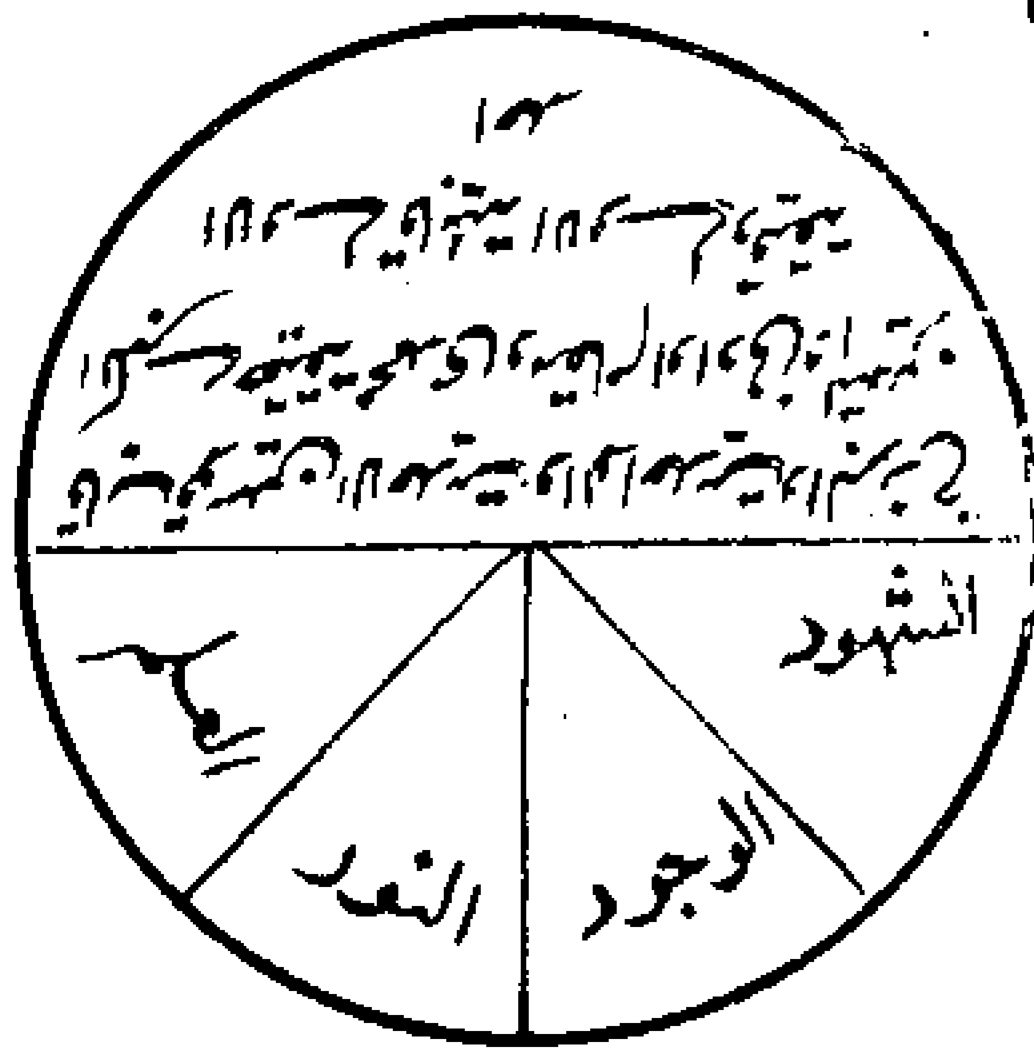
مقدمه

در بیان استفاضهٔ مریدان سابقین و افاضهٔ پیران متقدمین معاذالله که چه چیز بوده است بدان ای فرزند بصرک الله بدانکه مریدان پیشینهٔ طالبان علم توحید و تجرید بوده اند و پیران دیرینه آمعینی پس توحید علمی را گویند که بآن شناخته شود که غیر حق را وجودی نیست و اشیاء نیست مگر مظاهر و مجالی حق و موحدان طائفه اند که نمی بینند غیر حق را وجودی و میدانند اشیا را مگر مظاهر و مجالی حق و معنی تجرید نزد محققان زائل کردن ماسوی الله است از دل و دیدن حق است در کل بدان ای فرزند که فرق میان طائفه سوفسطائیه که منکران ثبوت حقایق اشیاء اند و میان طائفه موحده آنست که موحدان ثبوت حقایق اشیاء را بالعقل و بالحس انکار ندارند بل اقرار در اقرار ند چه اگر منکر بودندی عامل بر شریعت نیامدندی بخلاف سوفسطائیه که ایشان در انکار اند هم از آنست که عامل بر شریعت نمیباشد پس معلوم شد که موحدان از روی اصالت کار نظر میکنند که مرتبهٔ معهوده معلومه باشد یعنی مرتبهٔ احدیت را در نظر میدارند که درین مرتبه ماسوی الله را وجود نیست و اید و چون ماسوی الله بر رفت ازین مرتبه وجود مطلق ندارد پس گویا که وجود ندارد از انکه وجود مطلق را احدی نیست تا

Marfat.com

ماسوی الله از وی بدر رود پس چون موحدان از روی صدق و اخلاص تمام و تفکر و تامل علی الدوام
اینمعنی را منظور سازند لاجرم نقش غیریت تراشیده عین نقاش روی نماید در انحالت بر زبان
رانند **بیت** الجا غیر کو غیر کو نقش غیر | سوی الله والله ما فی الوجود | و چون از اوج آن نظر اعلی
بحضیض نظر سفلی افتد در بدیهه ربنا و رب السموات والارض و نحن له عابدون بر زبان رانند و اگر درین
حالت نیز آن گویند که دران حاله استغراق گفته بودند کافر مطلق گردند فبالحاصل چون اهل الله
طالبان نظر توحید و تجرید اند پس حصول این نظر وقتی محقق گردد که طالب اولا کیفیت مراتب
نزول ماسوی الله را دریابد که نازل از کجاست و متمکن در کجاست و جاری بکجا است چون دریافت
که از ذات مطلق است چه تصور دخول و خروج کفر است و جاری بدو است پس خواهد دانست که نازل
است و نه متمکن است و نه جاری است ای عزیز سعد من فهم و هلک من وهم و اگر کیفیت نزول ندانسته
اینهمه توهمات را در دل گذارند لاجرم بکفر افتد کما تری الیوم جما غفیرا من الملاحده اکنون شروع
است در کیفیت مراتب نزول **بدان ایعزیز** نذ بصرک الله بالله که اول که هنوز ماسوی الله
در وجود مطلق مندرج بود و حکم ظهور در بطون مختفی و صفات قدیمه در ذات عزیزه مخفی و نام
عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان
منتفی بود آن مرتبهٔ عزیزهٔ قاهره را اهل توحید احدیت می نامند قولنا نام عینیت و غیریت منتفی بود
بنا بر آنکه درین مرتبه اصلا کثرت را تحقق نیست و این امور مستلزم کثرت است چه عینیت و غیریت بغیر
اثنینیت متصور نمیشود و اسم نزد ایشان عبارت است از ذات با صفات وجودی چون علیم
و قدیر یا عدمی چون قدوس و سلام و رسم عبارت است از خلق و صفات خلق و نعت عبارت
است از صفات وجودی و وصف اعلام از صفات وجودی و عدمی و ظهور موجب کثرت است
و بطون بی ظهور متصور نمیشود و همچنین کثرت و وحدت و وجوب و امکان و وجوب عبارتست از
اسماء الهی کلی و امکان عبارتست از اسماء الهی کونی مرتبه دویم مرتبه وحدت است یعنی چون
ذات مطلق در پی خواهش اجمالی در آمده تا خود را داند و آنچه در وست و از وست همه اجمالا
دریابد این مرتبه را وحدت میگویند و این مرتبه را منشاء احدیت و وحدیت نیز میگویند پوشیده
نیست که واحدیت از و ناشی است چه واحدیت مرتبهٔ تفصیل است و وحدت مرتبهٔ اجمال پس مرتبه
تفصیل از مرتبهٔ اجمال ناشی میباشد اما انشاء احدیت که مراد است از مرتبهٔ اطلاق بنا بر آنکه یافت
از احدیت درین مرتبه است و الا فی الحقیقة مرتبهٔ احدیت منشا کل است و ایضا وحدت منشاء است

تمام قابلیات را که حقایق اشیا اند و این مرتبهٔ وحدت را ظهور و بطون مساوی است زیرانکه
برزخ است جامع میان هر آن دو یعنی احدیت و واحدیت بیواسطهٔ هر چه خواهد باو توجه کند و رنگ
او گیرد باعتبار آنکه قابل ظهور و بطون نیز بود پس قابل شئی متضمن شئی است بالقوة احدیت و
واحدیت را مظهر آمد و هر دو در و ظاهر شدند چه احدیت و واحدیت منتقین اند ظاهر نمیشوند الّا
بنسبتی و استعدادی که رابطه باشد و آن نسبت و استعداد هر دو طرف وحدتست پس احدیت و
واحدیت از وحدت منتشی شدند باعتبار آنکه مظهر است و اگر نه فی الحقیقت احدیت منشا کل
است چنانکه محبت و محبوبیت از محبت و باعتبار وسطیت وحدت مر هر دو طرف را اسم برزخیت
بر و اطلاق میکنند و معنی برزخ امر حائل است و این وحدت اگرچه نسبت است عین احدیت است
باعتبار توجه ببطون و انتفاء تعدد و تعین و نسبت و عین واحدیت است باعتبار توجه بظهور و
اثبات تعدد و تعین و نسبت در یابد که چون انتفاء تعدد و تعین و نسب اعتبار کرده شود مر ذات را
باین اعتبار احد میگویند بعده یا و تا از برای مبالغه الحاق میکنند احدیت می نامند چون اثبات
تعدد و تعین و نسب اعتبار کرده شود مر ذات وحدت را باعتبار مواجهة وحدت بطرف ظهور پس
ذات را باین اعتبار واحد میگویند بعد ازان یای و تاء از برای مبالغه در می آرند واحدیت می نامند
یعنی همین توجه وحدت بطرف ظهور را واحدیت میگویند الغرض وحدت را دو مواجهة است
یکی بطرف بطون که احدیت است و دوم بظهور که واحدیت است اگر توجه بطرف بطون کند
رنگ او گیرد و اگر توجه بطرف ظهور کند رنگ او گیرد پس وحدت باعتبار ذات خود حکم وسطیت دارد بین الاعتبارین
باآنکه عین طرفین خود است باعتبار انتفاء تعدد و اثبات آن ازان باسم اوسط مسمی شد بلا ایراد
حروف المبالغة لئلا یرجح احد جانبیه و از برای تفهیم این مرتبه و استقرار در ذهن دائره انشاء کرده میشود
چنانکه می بینی



Marfat.com

الحقیقة المحمدیة ای الماهیة التی تحقق بها صلی الله علیه وسلم وکان علیه السلام صورتها حتی کانت
نصب عینه ومقامه فکان قاب قوسین ای کان خط البرزخیة الکبری قدر قوسی الاحدیة و
الوحدیة به تمیز احدهما عن الآخر او ادنی عند اتحاد ذلک القوسین یعنی بکمال قرب نبی علیه السلام این برزخ
است یا او ادنی از انکه باطن این برزخ است و این مراد است باتحاد القوسین دریابد که این مرتبه را
حقیقة محمدی نامیده بنابر آنکه چون ذات مطلق خودرا اجمالاً دریافته و آنچه ازوست همه را اجمالاً
مشاهده کرد اول محمد را مشاهده کرد بل محض شهود محمد را وحدت گویند چه در شهود محمد علیه السلام
ذات را هم وجدان خود و هم شهود کل ماسوی ضمنا حاصل است پس وحدت نفس این مرتبه است
بی اعتبار غلبه بطون وظهور که مرتبه ذات وصفات وبی اعتبار توجه بباطن وظاهر که مرتبه
احدیت است و واحدیت تا پرورش عالم شود ولولاک لما اظهرت ربوبیتی واین دائره بوسطه
خطی که مار است در وسط او مقوس کرده میشود بدو قوس که قوسی ازان مسمی است باحدیت
وقوس دیگر بواحدیت وآن خط وسطانی که برزخ است بینهما مسمی است بوحدت وبقاب قوسین
وباعتبار آنکه حال تجلی اول است مسمی است بحقیقة محمدی صلی الله علیه وسلم چون وحدت برزخ
بود میان احدیت و واحدیت که طرفین اویند تصویر او بخط وسطانی دائره کردند و هر یکی از احدیت
و واحدیت بقوس وتمثیل باعتبار حائل وتمیز طرفین دریابد که قوس واحدیت منقسم کرده شد بچهار
قسم و اعتبارات اربعه که وجود وعلم ونور وشهود است زیرا که حق سبحانه وتعالی بان تعین اول که
وحدتست بر خود تجلی کرد یعنی تبعین اول خودرا ظاهر کرد وآن نور است وخودرا یافت وآن وجود
است وباخودی خودش حضوری بود وآن شهود است وچون بآن حالت شعور ذات من حیث
الاسماء والصفات مجملا بود علم است اما متوهم نشود که اولا بر خود تجلی نبود بعدازان شد ویا اولا
مستتر بود بعدازان متلألی شد ونایافت بود بعدازان یافت شد وغائب بود بعدازان ... آمد
شد وبخودی خود حضور شد بلکه آنچه حاصل شد ازین نوع من الازل الی الابد حاصل است
زیرا که از مراتب ازلیه است نه از مراتب کونیه حادثیه دریابد که ایراد این نوع مقولات از مراتبات
غیر هم که از خواص آمده بنابر دو وجه اول آنکه اینهمه استناد عقلی است که از خواص آمده از برای
تفهیم وتعلیم عوام ایراد نموده اند دوم آنکه حصول این مراتبات یعنی احدیت ووحدت و واحدیت
وغیر ذلک مر ذات مطلق را از سبب نسبت مطلق بودن ماسوی وباز هست مطلق آمدن پیش آمده
یعنی در مرتبه که ماسوی نسبت مطلق بوده ذاتا آنرا مرتبه احدیت نامیده وچون ذاتست

Marfat.com

در پی اراده او در آمد آنرا وحدت نامیده وچون ذات در پی تفصیل ماسوی در آمد آنرا وحدت نامیده وچون ذات در پی تفصیل اسوی در آمد آنرا احدیت نامیده والی غیر ذالک من المراتب همگی ذات را باعتبار حادث گردانیدن ماسوی حاصلشده والا در ذات هیچ تغیر وتبدیل نشده ونخواهد شد اکنون باز بر سخن رویم پس این یافت وپیدایی که وجود هست وپیدا کننده کی که تلولو ذاتست وشهود که باخودی خودش حضور است کثرت اعتباری اند زیرا که درین مرتبه مجملا حاصل اند پس در قوس واحدیت که جانب کثرتست ثبت کردن انسب است از قوس احدیت از انکه این اعتبارات دران حضرت از یکدیگر ممتاز نیستند بلکه عین یکدیگر اند یعنی در مرتبه احدیت هیچ چیز را اصلاً تمیز نبود وچون حالتی نسبت اجمالی پیدا شد پس باعتبار آنکه آنحالت شعور ذات من حیث الاسماء والصفات مجملاً میشود علم میگویند وباعتبار آنکه بآن تلولو ظهور وجود حقیقی میشود نور میگویند وباعتبار آنکه یافتن خود من حیث الاسماء والصفات مجملاً میشود وجود میگویند وباعتبار آنکه آنچه در تفصیل است الی الابد مجملا مشاهده میشود شهود میگویند پس در جانب کثرت ثبت کردن انسب آمد واین امور را اعتبارات بنابران گفت که درین مرتبه محض اعتبار اینها است وکماهی در مرتبه واحدیت خواهد بود که مرتبه تفصیل ست مرتبه سیوم مرتبه واحدیت است یعنی چون ذات مطلق خواهان آن شده که چنانکه در مرتبهٔ وحدت خود را بر خلود جلوه کرد مجملا مفصلاً نیز جلوه کند پس وحدت را توجه بر ظهور حاصل شده واین توجه متضمن کمال ذاتی واسمائی بود بطریق اجمال وکلیت چه بر طریق جزوی وتفصیلا تاما موقوف است بر تمیز حقایق بعضها عن بعض چنانچه بیان کرده شود بحکم غلبه وحدت که مرتبه اجمال الاجمال است تمیز حقایق را دران حضرت گنجائی نیست وغنای مطلق لازم کمال ذاتی است ومعنی غنا مطلق آنست که هر چه در صدد تفصیل است من الازل الی الابد اورا مشاهده شد شهوداً کلیاً واجمالاً واو بدان شهود کلی مستغنی است ازان تفصیل بنابر آنکه هر چه در صدد تفصیل ست بدان شهود حاصل شد اگرچه بروجه اجمال بود پس درین مرتبه واحدیت مطلوب کمال اسمائی است چه چون توجه بظهور کرد ظهور اصلاً قرار نگیرد ولهذا بعد از فناء عالم دیگر بار شروع در ظهور خواهد کرد كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وکمال اسمائی وقتی حاصل شود که چنانکه در مرتبهٔ وحدت یافت ذات وحضور ذات من حیث الاسماء والصفات وتلولو یعنی ظهور ذات مجملاً حاصل بود ومفصلاً نیز حاصل شود ومفصلاً نیز حاصل نمیشود مگر به تمیز حقایق بعضها عن بعض وبثبوت حکم غیریت ولو باعتبار تا که اعتبار ظهور است چنانکه ظاهر همان

است که باطن بود پس ظاهر فی الحقیقة عین باطن است و دران حضرت وحدت تمیز حقایق
و تغایر مر هر یک را راه نیست پس کمال اسمائی که مطلوب است وقتی حاصل شود که تعین دیگر
حاصل شود پس کمال مذکور که مطلوب بود موقوف شد بر تعین و تجلی دیگر پس تعین و تجلی دیگر کرد
و این تجلی دیگر از تجلی حق بر طریق نفس شتت یعنی همچو نفس پراگنده از باطن شخصی متنفس ظاهر
گشته که بآن انتشارات جمیع حقایق الهی و کیانی و انسانی از یکدیگر ممتاز شدند و مراد از
حقایق الهی اسماء الهی کلی است همچون بدیع باعث تا آخر و مراد از حقایق کیانی اسماء کیانی
است همچون عقل کل و نفس کل تا آخر که بعد ازین بیان خواهد شد و بحقایق انسانی مرتبهٔ
جمیع که بیشتر بیان خواهد یافت و مراد از کون نزد ایشان عبارت است از وجود عالم از
حیثیت حق بیشتر جمیع آنچه در حد تفصیل بود در تجلی ثانی پدید آمد بر ترتیب یعنی هر یک از
اسماء الهی و کونی مافوق مربی ماتحت خود است و هر یک ماتحت تجلی مافوق است چنانچه آخر بیان
کرده خواهد شد و چون این تعین و تجلی ثانی نفسی و ظهوری از تعین اول بود لاجرم بصورت او
ظاهر شد چنانچه او مشتمل بود بر احدیت و واحدیت و برزخیت این نیز مشتمل است بر وحدت و کثرت
و برزخی که حائل و جامع است بینهما که وحدتی را که در ضمن اوست ظاهر وجود میگویند بنا بر آنکه
اعتبار وجود که در مرتبه وحدت بود درین مرتبه ظاهر گشت که وجوب صفت حاصل اوست و وجود
اسماء الهی کلی را گویند که بیست و هشت اند بدیع باعث تا آخر و کثرتی را گویند که در ضمن اوست یعنی
کثرت اسماء را ظاهر علم میگویند من حیث تعلقه بحقایق الکونیة زیرا که اعتبار علم که در مرتبه وحدت
بود درین مرتبه بظهور آمد یعنی اسماء الهی کلی است که بیست و هشت اند همه درین مرتبه اند که
شعور ذات من حیث الاسماء والصفات مفصلاً حاصل آمد که امکان از لوازم اوست و امکان
اسماء کونی را گویند که آن نیز بیست و هشت اسم اند عقل کل و نفس کل تا آخر و این ظاهر وجود که درین
مرتبه ثانی صورت احدیت است حقیقی از سرایت احدیة در وی و کثرت است نسبی از سریان وحدت
در وی که آن وحدتش ظاهر وجود است که شامل شیون کلی و اعتبارات اصلی است و کثرت
نسبیش منشاء اسماء و صفات است و آن ظاهر علم که درین مرتبه دویم صورت واحدیت است
کثرتی است حقیقی از سرایت واحدیت در وی و وحدتیست نسبی از اثر احدیت در وی که آن کثرت
حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونی میخوانند و این وحدت نسبی را حضرت ارتسام و عالم
معانی میگویند و بحر امکان نیز میگویند که نون در قرآن کنایت از وست و اشارت بدو یعنی

Marfat.com

ظاہر وجود کہ درین مرتبہ ہست در وے ہر یک احدیت و واحدیت سرایت کردہ است لیکن حضرت احدیت را غلبہ ہست و صورت احدیت است لاجرم از سرایت احدیت در وی وحدت حقیقی باشد و از سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی بخلاف ظاہر علم در مرتبہ کہ درو غلبۂ واحدیت است و صورت اوست پس کثرت حقیقی باشد از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر احدیت در وی نہ سرایت وی پس وحدت آن ظاہر وجود کہ وحدت حقیقی است باطن ظاہر وجود است کہ شامل شیون کلی و اعتبارات اصلی ہست و کثرت نسبی آن ظاہر وجود کہ اسما و صفات از و ظاہر شد پس کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کونی میخوانند بنا بر آنکہ منشار اشخاص ممکنات و حقایق خارجیہ است و وحدت نسبی را حضرت ارتسام و عالم معانی میگویند بنا بر آنکہ ارتسام و اعیان ثابتہ درین مرتبہ است و اعیان ثابتہ معانی اشیا اند و بحر امکان نیز میگویند بنا بر آنکہ منشا اسما کونی و محیط اینہا است و نون اشارت این است بنا بر آنکہ مرتبۂ ظاہر وجود ہمچون بحر است و حقایق کونی کہ ہمچون ماہیہا اند ازو صورت گرفتہ اند فاما آن برزخ کہ درمیان وجود و ظاہر علم ہست حقیقت انسانی است یعنی حقیقت آدم علیہ السلام و مقام او کہ آن برزخ صغری گویند ہمچنان برزخ کبری کہ عبارت از وحدت است کہ حقیقت محمدی است و مقام اوست یعنی چون مرتبۂ وحدت کہ رسانندۂ مرتبۂ احدیت ہست بواحدیت آن مقام محمد است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی واسطۂ درین رسانیدن اوست پس ہمچنان رسانندہ مرتبہ ظاہر علم حقیقت آدم ہست صلواۃ اللہ علیہ چہ حقیقت او درین میان در آمدہ و لہذا محمد افضل انبیا و رسل آمدہ و بعد از محمد آدم افضلترین رسل گشتہ چہ مرتبۂ ابتدا و انتہا او قریب بمرتبۂ محمد ہست علیہ الصلوۃ والسلام اگرچہ بعضی از کملار انبیا نیز درین مرتبہ مشارکت دارند ابتدا و انتہا اما اسم بوزخیت بر آدم اطلاق کردہ می آید در یابد چنانکہ پیش از تفصیل محمد جامع جمیع حقایق الٰہی و کونی آمدہ بعد از آن آدم صلواۃ اللہ علیہ جامع جمیع حقایق الٰہی و کونی آمدہ پس ہمچنان بعد از تفصیل عالم چون عالم مجردات و عالم ارواح و عالم امثال و عالم طبایع و عالم عناصر و عالم نبات و عالم حیوان باز آدم در ظاہر جامع جمیع حقایق الٰہی و کونی آمدہ و تمام حقایق کلی و جزوی را شامل شدہ و لہذا در انسان کامل ہمہ حقایق الٰہی و کیانی ظاہر میشود و متخلق با اینہا میگردد و حق را در ہمہ موجودات میشناسند بخلاف ملائکہ و عقول و لہذا عزازیل آدم را سجدہ نکرد زیرا کہ حق را در مرتبہ خاک نشناخت از برای تحقیق و تفہیم این مرتبہ دائرۂ دیگر انشار کردیم چنانکہ می بینی +

۲ یعنی آن کثرت کہ ظاہر علم اعتبار کردہ از سیر شد

۳ آن وحدت سرزدہ کہ علم حقیقی سر زدہ اند بر شد

Marfat.com

مشترک بین الربوبیة والعبودیة

الحیوة العلم الارادة القدرة السمع البصر الکلام

حضرة الوهیة

حضرة الجمع والوجود

حضرة الاسماء والصفات

التجلی الاول

الوحدة الحقیقة

فلک الولایة المطلق

عین الکافور

الوجود البحت

غیب الغیوب

ازل الازل

الوجود المطلق

ذات ساذج

مجهول النعت

بدان ای فرزند که تمثیل مراتب بدوائر از انست که حصول تصویر مراتب مر طالبانرا از جمله معقولاتست پس بصور محسوسات نموده شدند تا ابواب معقولات بصور محسوسات بکشوده کردند و در غایت وضوح در آیند بدان ای فرزند که دائره دلالت بر تعین و تقید ذات و اسما کند پس تنبیه ازین وصاف عاری است احتیاج بدائره نبود مر اثبات اورا و همچنان احتیاج بثبوت اسما نبود مراورا ازبرای تفهم و تفهیم عوام ایراد کرده شد پس اسامی ذات در مرتبه احدیت انیست لاتعین ازل الازل غیب الغیوب وجود البحت مجهول النعت عین الکافور ذات ساذج منقطع الاشارات منقطع الوجدانی غیب الهویة عین المطلق ذات بلا اعتبار مرتبة الهویة اما لاتعین بنا بر آنکه ذات در مرتبه هیچ تعین ندارد نه اسمائی و نه افعالی و ازل الازل بنا بر آنکه منشاء همه مراتب قدیمه ازلیه است

[illegible] با او نیست وغیب الغیوب بنابر آنکه این مرتبه باطن همه مراتب معقول است تا مرتبه
[illegible] غایب محض وموجود بحت بنابر آنکه معنی وجود ذات است ومعنی بحت خالص
است ودرین مرتبه ذات خالص است از همه قید ونعت ووصف ومجهول النعت بنابر آنکه نعت
نزد ایشان عبارت است از وصف ثبوتی ودرین مرتبه وصف را اصلا ثبوت نیست ودرین الکافو
بنابر آنکه اینجا نور بسبب قوه غلبه ودیگری را اصلا تحقق نیست وهرچند در وگنج مخفی
بنابر آنکه نهان درین مرتبه وایضا چنانچه بغایت مرموز و پوشیده همچنان بغایت درین مرتبه
مخفی‌اند رسید وذات ساذج بنابر آنکه درین مرتبه با ذات هیچ چیز نیست وساذج معرب ساده است
ومنقطع الاشارات بنابر آنکه درین مرتبه اصلا تمیز نیست تا قابل اشارت باشد ومنقطع الوجدانی
بنابر آنکه درین مرتبه اصلا وجدان نیست نه ذاتی ونه صفاتی ولفظ منقطع هردو بار بفتح طا است
ومنقطع الوجدانی نسبت بوجدان است وغیب الهویة بنابر آنکه هویة ذات بحت است ودرین
مرتبه ذات غایب است اصلا شعور باو نیست وعین المطلق بنابر آنکه درین مرتبه من کل الوجوه
مطلق است شائبه غیر مطلق نیست بخلاف مراتب دیگر که درانها مطلق مضاف است وذات
بلا اعتبار بنابر آنکه درین مرتبه با ذات هیچ اعتبار وتقیید نیست ومرتبه الهویة ای الذات البحت
نسبت بهو است وهو اشارت بذات ونسبت برای مبالغه است یعنی ذاتی که کامل است در ذاتیت
اصلا با وجه نیست بدان ایها العزیز که مرتبه احدیت از روی ذات وحقیقت خویش از اسم وتجلی مبرا
ومعرا است اما مرتبه وحدت چون ظهور وتجلی اول است اجمالا پس اگرچه شامل احدیت هم هست اما
تجلی را شاید واورا اسما باید واسامی ذات درمرتبه وحدت اینست التعین الاول ام المطلق الوجود
المطلق الوحدت الحقیقة فلک الولایة المطلقة التجلی الاول الرابطة بین الظهور والبطون المحبة
الحقیقة الحقیقة المحمدیة قابلیة اول مقام او ادنی برزخ البرازخ برزخیة الکبری احدیة الجمع
ام التعین اول ظاهر است وعلم مطلق ووجود مطلق بنابر آنکه شعور ذات ویافت ذات
باعتبارات درین مرتبه مطلق ومجمل است بخلاف مراتب دیگر که درینها هر یک تقیید یافته اند و
وحدت حقیقی بنابر آنکه این اسم باعتبار نفس تعین اول است یعنی ذات وحدت که نسبت او
بهر دو طرف مساوی است بخلاف وحدت باعتبار مواجهة بطرف ظهور یا بطون که درو
شائبه ظهور وبطون است وفلک الولایة المطلقة بنابر آنکه این مرتبه مدار است مر ولایت
مطلقه را که هیچ مرتبه ولایت فوق او نیست بخلاف مراتب دیگر که مراتب انبیاء واولیاء است

اینہامراتب مصافند ومعنی ولایت نزدایشان قیام عبد است بحق نزد فنا از ذات
خویش وتجلی اول بنابرآنکہ ظہور اول ہست والرابطۃ بین الظہور والبطون بنابرآنکہ
میان ذات کہ واحد است من کل الوجوہ والصفات کہ مرتبۂ کثرت است ربط میدہد
المحبۃ الحقیقۃ بنابرآنکہ درین مرتبہ است حب حقیقی کہ اشارت بدوست کُنتُ کَنزاً مخفیاً
فاحببتُ ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف کنز مخفی نزد ایشان عبارت است از ہویۃ
احدیۃ کہ رمز مکنون است درغیب وآن باطن ترین ہمہ باطنہا است وشاید کہ مراد از جہۃ
توجہ ظہور باشد بجانب خلق والحقیقۃ المحمدیۃ بیان آن بالا گذشت وقابلیۃ اول بنابرآنکہ
ہیولا، ومبدا، ہمہ قابلیات است ومقام اوادنی نزد ایشان عبارت است از احدیت عین
جمع ذاتیہ کہ از و تعبیر واقعست بقولہ اَوْ اَدْنیٰ زیرا نکہ درین مرتبہ مرتفع است تمیز و
اثنینیت اعتباریہ بفنا محض وطمس کلی برای ہمہ رسوم وبرزخ البرازخ والبرزخیۃ الکبریٰ
بنابرآنکہ احدیۃ الجمع عبارت است از اعتبار ذات من حیث ہی بے اعتبار اسقاط صفات
واثبات آن بحیثیتی کہ مندرج شود دران نسبت حضرت واحدیت وتعین اول باعتبار طرف
ظہور کہ شامل ہست نسبت واحدیت را بدآن ای فرزند کہ چون ذات وحدت توجہ بظہور
آوردہ این مرتبہ را واحدیت نامند پس چون مرتبۂ واحدیت منشا کثرت است ایراد تمثیل
از بہراو آنست واطلاق اسما بروالیق آسامی ذات درمرتبۂ واحدیت این است التعیین
الثانی معدن الکثرت منشا السوی حضرت الجمع والوجود حضرت الاسما والصفات حضرت
الالوہیۃ قابلیۃ الکثرت احدیۃ الکثرت فلک الحیوۃ قابلیۃ الظہور منشا الکثرت نفس الرحمانی
منتہی العابدین اما تعیین ثانی ظاہر است ومعدن الکثرت بنابرآنکہ منشا کثرت است ومنشا
السوی بنابرآنکہ وجود حق کہ ظاہر است بظہور ممکنات باعتبار ظہور او بصور ممکنات اسم
سوی وغیر می نامند وحضرت الجمع والوجود بنابرآنکہ میگویند کہ جمع عبارت است از
وحدت باعتبار طرف ظہور وآن باطن این مرتبہ است ودرین مرتبہ یافتن ذات است
من حیث الاسما والصفات وحضرت الاسما والصفات وحضرت الالوہیۃ بنابرآنکہ این مرتبہ
شامل اسما وصفات است والوہیۃ عبارت است از حضرت ہمگی اسما وصفات ونہایت قابلیۃ
الکثرۃ بنابرآنکہ این دائرہ وبیان حقایق اشیا است وآن قابل کثرت است ووجود ذات خارجیہ
است واحدیۃ الکثرۃ باعتبار طرف ظہور باشد چنانکہ احدیۃ الجمع در آن [illegible] بنابرآنکہ در احیوۃ

Marfat.com

عالم بران مرتبه است که متضمن حقایق عالم اجسام و ارواح است بنابر آنکه متضمن کرسی است که مدار
حیوة عالم است چون تاثیرات موقوف بر آنست و قابلیة الظهور و منشاء الکثرت بنابر آنکه متضمن حقایق
عالم است که منشاء کثرت و قابلیة ظهور عالم است و نفس رحمانی بنابر آنکه نفس رحمانی عین تجلی ثانی است
چنانچه بتفسیر خواهد آمد و تجلی ثانی همچون انبثاث نفس و رحمة عالم است منتهی العابدین بنابر آنکه
متضمن مرتبه الوهیة است بدان ای عزیز که چون ذات وحدت توجه بمرتبه وحدیت نموده مراتب معدود
و تعینات معدوده نزدیک اهل توحید یک لک و چهل هزار بوجود آمده تا قصر قالب آدم بنا یافته در خارج
اما چون از روی حقیقة و اصالت نظر کنی مراتبات و تعینات وجود در مرتبه واحدیت اکثر من ان
یحصی اند که هرگز در حد حصر و عدد داخل نگردند کما قال الله تعالی قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمٰتِ رَبِّيْ
لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰتُ رَبِّيْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا چنانچه ذات نامحدود و نامتناهی است
همچنان تعینات نامحصور اند که الله اکبر اشارت بآنست زیرا که مربی هر شی علیحده از اشیاء کبیره
و صغیره چون ذرائر و غیرهم اسمی باید از اسماء باریتعالی پس عقلاء دانند که تعینات از حد حصر در رفتند
زیرا که ذات در مرتبه واحدیت بکمال الوهیة رسیده و الوهیة عبارتست از حصول همگی اسماء ذات و صفات
و آن نامحصورند ولیکن کلیات اسماء و صفات بیست و هشت اند که تعین یافته اند بترتیب و در تحت
هر یکی از کلیات اسماء نامحصور اند که مربی اشیاء نامحصور آمده اند و ظاهر کننده اشیاء اند هم از نسبت
که کلیات اسماء ظاهر کننده کلیات اکوان آمده اند و جزئیات اسماء که در تحت هر کدام از کلیات اند
ظاهر کننده جزئیات اکوان آمده اند که آنها در تحت کلیات اکوان اند پس اسامی کلیات اسماء اینست
بدیع باعث باطن ظاهر حکیم محیط عقل کل نفس کل طبیعت کل جوهر هبا شکل کل شکور غنی الدهر
مقتدر رب علیم قاهر جسم کل عرش کرسی فلک البروج فلک المنازل فلک حل نور مصور محصی
مبین قابض حی فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس فلک زهری فلک عطارد محیی ممیت
عزیز رازق مذل قوی فلک قمر کره آتش کره هوا کره آب کره خاک مرتبه جماد لطیف جامع
رفیع الدرجات مرتبه نبات مرتبه حیوان مرتبه جن مرتبه انسان مرتبه جامع بدان ای فرزند
که هر یک ازین بیست و هشت اسماء عبارت است از استعداد خاص و همچنین بیست و هشت
منازل عبارت است از استعداد خاص که هر کدام از استعداد حروف و منازل در تحت
استعداد هر کدام از اسماء الهی کلی حاصل شد پس چنانکه استعداد کلیات اسماء را در مخارج
صوری هست یکی به نزدیک تکلم در مخارج و دیگر به نزدیک کتابت و حروف را در معنی

روحانیت نیز هست از ملایکی که آن ملایک را در عالم علوی باسماء آن حروف می نامند
چنانکه ملک الف وغیره میگویند و همچنین منازل را در خارج صورتی هست پس هر کدام از
کلیات اسماء هم مربی استعداد حروف و هم مربی استعداد منازل آمده و هم مربی ماتحت خود
از کلیات اسماء دیگر آمده یکی از انجمله اسماء الهی اسم بدیع است یعنی استعدادی است خاص
ذات واحدیت را و اصل قابلیات است آنهائی که در تحت او یند لهذا متوجه و مربی عقل اول
شد که مسمی است بقلم و مظهر ابداع چه این عقل اول وجود یافته است بامر کن بی سبق ماده و زمان و
مثال و نیز متوجه و مربی شد بر ایجاد حروف الف که از و ممتد اند همه حروف و نیز متوجه و مربی شد
بر ایجاد حاملان قوائم عرش و نیز متوجه و مربی شد بر ایجاد شرطین که اول منازل است **بدانکه**
بدیع استعداد خاص است که موجب ظهور عقل کل است و تربیت او و او مستعد است برای مظهر
آن و همچنین هر یک از جزئیات و استعداد بدیعیه موجب ظهور و تربیت است و هر یک جزئیات
عقول را و آنچه با بداع تعلق دارد و معنی ابداع ایجاد شی است بغیر ماده و مثال چنانکه عقل اول
بلکه هر شی بی مثال است اگرچه ماده دارد زیرا که نزد ایشان تجلی تکرار نیست پس هر یک مخلوق
را تعلق با بداع هست دویم اسم باعث استعداد خاص است و این استعداد اصل قابلیات باعثیه
است و لهذا متوجه و مربی شد بر ایجاد نفس کل و متوجه است از حروف بر ایجاد ...
منازل بر بطین در یابد که نفس کل لوح محفوظ را گویند که این اول موجود انبعاثی است که وجود
یافته است بسبب عقل اول از امر الهی **بدانکه** باعث استعدادی خاص است که موجب
ظهور نفس کل است و تربیت او و او مستعد است برای مظهر آن و همچنین هر یک از جزئیات استعداد
باعثی که در ضمن اسم باعث آید موجب ظهور و تربیت مر هر یک از جزئیات و استعدادات را که در
ضمن نفس کل است و بالجمله هر یکی تجلی بعث ازین اسم است سیوم اسم باطن متوجه است ...
طبیعت کل که در و اشیا مبطن اند زیرا که اصل قابلیات طبایع است و نیز متوجه ...
طبیعت را سید از انفاس عالم و نیز متوجه است بر حصر در حقایق و نیز متوجه بر فرق در حقایق چهار
و نیز متوجه بر ایجاد عین مهمله از حروف و متوجه بر ایجاد ثریا از منازل چهارم اسم آخر متوجه است بر
خلق جوهر هبا که ماده جسم است که آخر مراتب ظهور وجود است و وجود درین مرتبه در غایت خست
است چه از کمال لطافت بکمال کثافت تنزل یافته و نیز متوجه است بر ایجاد حاء مهمله از حروف و بر
ایجاد بران از منازل در یابد که هر یک از طبیعت کل و جوهر هبا معقول الوجود اند وجود عین

Marfat.com

مدارند چنانچه عقل کل و نفس کل دارند پنجم اسم ظاهر متوجه است بر ایجاد شکل کل که ظهور هیولی
بران است و هیولی باصطلاح حکما چیزے را گویند که مادهٔ اشیاء باشد و نیز متوجه است
از حروف بر غین معجمه و از منازل بر بعده در یابد که معنی شکل قید است و تشکل آنکه مقید
سازد ذات خود را بشکل که بآن شکل ظاهر سازد خود را پس هرچه ظاهر است از تفاصیل
عالم مرحضرت الهی صورتی آن است که مقید میشود آن صورت الهی باین صورت اگر این صورت
نبودی صورتی الهی ظاهر نشدی پس شکل کل شامل همه صورت و اشکال است همچون
فلک اطلس که شامل است آنچه در فلک مکوکب و منازل است قولنا مرحضرت الهی را صورت
آن است که مقید میشود آن صورت الهی باین صورت یعنی مرحضرت الهی را صفت آنست که مقید
میشود آن صفت الهی باین صورت و مراد از تقید آن صفت باین صورت مربی آمدن و متوجه
شدن آن صفت است مر این صورت را در خارج و این واقع است که اهل بلاغت صفت را
بصورت عبارت کنند و اگر این معانی مرعی نگردد پس هر آینه بکفر و الحاد در افتی زیرا که الله
تعالے را صورت اثبات کردن کفر بود ششم اسم حکیم است متوجه بر ایجاد جسم کل که اصل
قابلیات اجسام مختلفه است که در وی اجتماع طبایع مختلفه از حکمت است و بر ایجاد حرف خا معجمه
و بر منزل اهنعه در یابد که جسم کل اول صور طبعیه است که طبیعت حکم خویش در وی اظهار کرده است
پس حرارت و رطوبت و برودت و یبوست را قبول کرد حق تعالی ظاهر گردانیده است در وی
صور همه عالم به استعدادات مختلفه در هر صورت هفتم اسم محیط متوجه است بر ایجاد عرش که
محیط اجسام است و نیز متوجه است بر ایجاد حرف قاف و بر منزل ذراع در یابد که عرش از
جهت استعداد و کرویت محیط تمام عالم است و آنچه محاط عرش است نیز مستدیر است
حتی المولدات هشتم اسم شکور است بر ایجاد کرسی و حرف کاف و منزل نثره نهم
اسم غنی الدهر متوجه است بر ایجاد فلک اطلس که فلک البروج است نزد حکما و استعانت
او باسم دهر است ولهذا اضافت بدهر کرد و نیز متوجه است بر ایجاد حرف جیم و منزل طرفه
دهم اسم مقتدر متوجه است بر ایجاد فلک المنازل و جنات و تقدیر صور کواکب در
مغفرت است و نیز متوجه است بر ایجاد حرف شین معجمه و منزل جبهة الاسد در یابد که نزد اهل
کشف عرش و کرسی و را فلک اطلس و فلک المنازل است و فوق اینها است یازدهم اسم رب
متوجه است بر ایجاد سماء اولی و فلک کواکب آن زحل است و نیز متوجه است بر ایجاد ...

Marfat.com

و برایجاد سدرة المنتهی و برایجاد خلیل و برایجاد یوم السبت و برایجاد حرف یا که آخر حروف است و ایجاد
زمان از منازل در یابد که بیت معمور درین سماء است برسمت کعبه چنانچه در خبر وارد است لو سقطت
منه حصاة لوقعت علی الکعبة و سدرة المنتهی شجره ایست اوراق او چون اذن فیل و ثمرات او چون
سبوها درین شجره منتهی میشود اعمال بنی آدم را ولهذا سدرة المنتهی مینامند و دران شجره منصه
ایست که آن منصه مقعد جبرائیل است دوازدهم اسم علیم متوجه است برایجاد سماء ثانی و کوکب
آنکه مشتری است و نیز متوجه است بر ملک آن سماء و یوم الخمیس و موسی علیه السلام و حرف ضاد معجمه
و منزل حرف سیزدهم اسم قاهر متوجه است برایجاد سماء ثالث و کوکب آنکه مریخ است و برایجاد ملک
آن سماء است و برایجاد هارون علیه السلام و یوم الثلثاء و حرف لام و منزل عوا چهاردهم اسم
نور متوجه است برایجاد سماء چهارم و برایجاد ملک آن و برایجاد آفتاب زیراکه اتم کواکب است از
روی نور و برایجاد یوم الاحد و بر حرف نون و بر منزل سماک اعزل و این اسم الٰهی ایجاد کرد
این اسماء را در یوم الاحد پانزدهم اسم مصور متوجه است برایجاد سماء خامسه ملک آن و کوکب
آنکه زهره است و برایجاد یوسف علیه السلام و بر منزل غفر و بر حرف راء مهمله و بر یوم الجمعة
شانزدهم اسم محصی متوجه است برایجاد سماء سادسه ملک آن و کوکب آن که عطارد است و بر
ایجاد یوم الاربعاء و برایجاد عیسی علیه السلام و بر حرف طاء مهمله و بر منزل زبانان هفدهم اسم مبین
متوجه است برایجاد سماء دنیا و ملک آن و کوکب آن که قمر است و متوجه است بر مقادیر ازمنه و بر
ایجاد یوم الاثنین و بر آدم علیه السلام و بر حرف دال مهمله و بر منزل اکلیل هژدهم اسم قابض متوجه
است برایجاد کره آتش و بر آنچه ظاهر میشود دران و بر ملک آن و بر حرف تاء منقوطه بدو نقطه از
فوق و بر منزل قلب نوزدهم اسم حی متوجه است برایجاد کره هوا و برایجاد ملک آن و بر آنچه دران کره
ظاهر میشود از سحب و باج و بخارات و بر حرف زاء معجمه و بر منزل شوله در یابد که ملک بعض اسما است به عدد
و مخلوق است از هوا بیستم اسم محیی متوجه است برایجاد کره ما و بر ملک آن و آنچه ظاهر میشود دران
بر حرف سین مهمله و بر منزل نعائم بیست و یکم اسم ممیت متوجه است برایجاد کره ارض زیراکه
مرجع اموات است و تعیش نمیکنند در و حیوانات و بر آنچه درو ظاهر میشود و بر حرف صاد مهمله و
بر منزل بلده بیست و دویم اسم عزیز متوجه است برایجاد معادن و بر حرف ظاء معجمه و بر منزل سعد الذابح
بیست و سیوم اسم رازق متوجه است برایجاد نبات زیراکه رازق حیوانات است و بر ثاء مثلثه
و بر منزل سعد بلع بیست و چهارم اسم مذل متوجه است برایجاد حیوانات و بر ذال معجمه و بر

Marfat.com

منزل سعد السعود حق جل و علا میفرماید وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و حکم اسم
مذل است در عالم بر تسخیر حیوانات که مظهر اذلال اند خاصه درندگان بیست و پنجم اسم قوی متوجه است
بر ایجاد ملائکه و بر حرف فا و بر منزل سعد الاخبیة دریابد که در ملایک قوت ظاهر شد بامداد اسم قوی
بیست و ششم اسم لطیف متوجه است بر ایجاد جن و بر حرف با موحده و بر منزل ادانی دریابد که
شیاطین اشقیاء جن اند و بر سعدا ایشان باقی است اسم جن و این خلقی است میان ملائکه و بشر
نسبت بملک کثیف و نسبت به بشر لطیف بیست و هفتم اسم جامع متوجه است بر ایجاد انسان و بر
حرف میم و بر منزل مؤخر دریابد که چون حق تعالی خواست کمال این نشاء انسانی جمع کرد مر او را
بید خویش و بخشید مر او را همگی حقایق عالم و متجلی شد مر او را در ضمن جمیع اسماء پس شامل شد او
جمیع صور الهیه و کونیه را و خود روح عالم شد و اصناف عالم همچون اعضاء جسم مر روح را تا
اگر مفارق شود این انسان از عالم پس عالم معطل شود چون این اسم جامع قابل حضرتین
بود بذاته صحیح شد خلافت برای این انسان دریابد که این اسم جامع نزد ایشان الله است
که شامل اسماء و صفات است **سوال** الله اسم ذات است مستجمع جمیع صفات پس بایستی که
استعداد او مقدم از استعداد همه اسما آمدی پس مؤخر آمدن او را وجهی باید **جواب** واضح آنکه
استعداد او مقدم آمده است کما مر که آن برزخ صغری است که عبارت از مرتبه آدم است صلوٰة الله
علی نبینا و علیه اما تربیت او مؤخر آمده است زیرا که تربیت کرده شده او و مظهر او که آدم است از
روی ظهور مؤخر است پس مؤخر آمدن او بنا بر تربیت است **سوال** آدم چون اشرف ما سوی
الله است ظهور او مؤخر چرا آمده **جواب** این از اسلوب اکابر است که اول خدم و حشم را صف اندر
صف بر در سرای استاده میکنند بعد از آن خود از سرای بدر می آیند و ظاهر میشوند تا شرف او در
همه ابنای جنس ظاهر شود از آن روی که تا مردم دانند که جمیع حشم و خدم منتظر قدوم فلان کس اند
پس این را بر آن قیاس میکن و هم از آنست که محمد علیه السلام از روی مرتبه مقدم بوده و از روی
ظهور مؤخر آمده لقوله علیه السلام کنت نبیًا و آدم بین الماء و الطین و کقول من قال **؎**
گفتا بصورت ار چه ز اولاد آدمم   از روی مرتبه بهمه حال برترم   والله اعلم بالصواب بیست و هشتم
اسم رفیع الدرجات که او مربی است مرتبه جامع را که برزخ است میان اسماء الهی کلی و اسماء
کونی و متوجه است بر تعین مراتب و سوی اجمالا نه بر ایجاد مراتب زیرا که مجموع مراتب نسبتها
و اتصافات بوجه و ندارند زیرا که عین خارجی ندارند پس معلوم شد که انسان قابل حضرتین

Marfat.com

باشد واین مرتبه جامع حضرتین زیرا که انسان را استعداد این مرتبه است و بر ایجاد حروف او
و منزل ریشا دریابد که هر اسمی از اسمار را مرتبه هست که نیست آنمرتبه مر اسم دیگر را و برای هر صورتی
در عالم مرتبه ایست که نیست آنمرتبه صورت دیگر را و مراتب غیر متناهی اند و درجات عبارت ازین
مرتبه است بعضی ازان رفیع اند و بعضی ارفع خواه الهی خواه کونی و دریابد که کلیات اسمار الهی بر
وفق کلیات اکوان این مذکورین اند اما جزئیات اسمار احدی و نهایتی نیست چنانکه جزئیات
اکوان را بدان ای فرزند چنانچه برزخ کبری را اسامی بوده همچنان برزخ صغری را اسامی است
و اسامی او اینست قاب قوسین الوجوب والامکان مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
الحقیقة الانسانیة البرزخ الثانی مرتبة العمائیة ملتقی العالمین اما بودن این خط فاصل قاب
قوسین الوجوب والامکان بنابرآنکه وجوب عبارت است از اسماء الهی کلی و امکان عبارتست
از اسماء الهی کونی و این خط جامع هردو ست خلط کرد الله تعالی دریا وجوب و امکان را که ملتقی
است میان آن هردو دریا برزخ حائل کاین خط نمیگذارد که هردو باهم جمع شوند اما بودن حقیقت
انسانی بنابرآنکه این خط حقیقة آدم هست علیه السلام اما برزخ ثانی چنانکه بالا گذشت و اما
مرتبة العمائیة بنابرآنکه عماء آفتاب را بپوشاند پس اینمرتبه را عماء جهة آن گویند که آفتاب احدیت
را اندک ظهور خود می پوشاند و اما ملتقی العالمین بنابرآنکه درو جمع شده است عالم وجوب و امکان
که اسماء الهی و کونی است مشترک بین الربوبیة والعبودیة نوشته شد بر ذات خط بنابرآنکه
باطن این خط که اسماء الهی کلی اند مرقی ظاهر آن خط اند که اسماء الهی کونی اند در مرتبه عبودیت
است ظاهر وجود نوشته شد در طرف باطن خط بنابرآنکه آن مرتبه که ظاهر وجود است باطن
خط مذکور هست ظاهر علم نوشته شد در طرف ظاهر خط بنابرآنکه مرتبه که ظاهر علم است ظاهر خط
مذکور هست مخصوص بالربوبیة یعنی باطن خط مخصوص بالعبودیة یعنی ظاهر خط بدان ای فرزند
که بر قوس طرف باطن خط این اسماء اطلاق میکنند قوس ظاهر الوجود و بحر الوجود و حضرت الوجوب
و مرتبة الالوهیة و عالم الجبروت و مرتبة الاسماء والصفات والحقایق الالهیة والتجلی الثانی
والمنبسط علی اعیان الممکنات سبحانه ذی العزة والعظمة والکبریاء والجبروت اما قوس ظاهر وجود
می نامند بنابرآنکه وجود درین مرتبه ظهور یافته است و بحر الوجود بنابرآنکه درین مرتبه وجود در
غایت کثرت هست و حضرت الوجوب بنابرآنکه بالا گذشت و مرتبة الالوهیة بنابرآنکه الوهیة
عبارت است از همه اسمار ذات و صفات و افعال و این قوس محیط همه است و مرتبه اسمار

Marfat.com

صفات بنابرآنکه مذکور شد این زمان وحقایق الالوهیة بنابرآنکه حقایق الهیه عبارتست از
اسماء الهی کلی که بیست وهشت اند یا اعیان ثابته واین قوس محیط اینها است اجمالا والمنبسط
علی الاعیان الممکنات بنابرآنکه انبساط گرفته است درین قوس بر اعیان ممکنات از حیثیت
حقیقت وسبحانه ذی العزة والعظمة والکبریاء والجبروت بنابرآنکه مرتبه عظمت وکبریاء منشاء صفات
است یعنی جبروت نسبت وصفا بدان العزیز که سه قوس طرف ظاهر خط برزخ این اسماء اطلاق میگویند قوس ظاهر العلم
من حیث تعلقه بالحقایق الکونیة وبحر الامکان ومرتبة الحقایق الکونیة وعالم المعانی وحضرت
الارتسام وحضرت الاستعدادات ومهبط الانوار الالهیة سبحانه ذی الملک والملکوت قوس ظاهر
العلم وبحر الامکان ومرتبة الحقایق الکونیة می نامند بنابرآنکه از بالا معلوم شد وعالم المعانی
وحضرت الارتسامات واستعدادات بنابرآنکه مرتبه معانی وارتسامات واستعدادات علم لطیف
وکثیف است یعنی مجردات واجسام ومهبط الانوار الالهیه بنابرآنکه مظهر اسماء الهیه است وسبحانه
ذی الملک والملکوت بنابرآنکه درین مرتبه استعداد هر عالم ملک وملکوت یعنی ملایک است بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین در قوس ظاهر وجود نوشته
بنابرآنکه معنی حمد اظهار صفات کمال است واین قوس مرتبه صفات است ایاک نعبد وایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین در قوس
ظاهر علم نوشته شد بنابرآنکه این قوسین مرتبه اسماء کونی است که مخصوص اند بعبودیت وتسبیح
وتهلیل وتمجید دریابد که دائره ثانی در ظاهر وجود وظاهر علم وبرزخ انسانی است ظاهر وجود
چنانچه بالا گذشت عبارت است از طرف باطن تعین ثانی وظاهر علم از طرف ظاهر وبرزخ آن
امر حایل که شامل هر دو است وآنچه مندرج است دران هر دو از اسماء الهی وکونی وآن حقیقة
آدم است علیه السلام ولهذا تعلم همه اسماء یافت وتسبیح حق بهمه اسماء کرد وعابد بهمه گشت بخلاف
ملائکه وعقول که عبادت وتسبیح نمیکنند مگر اسمی که مربی اینها است وحق را بغیر آن اسماء نمیشناسند
ولهذا ابلیس جمیع اسماء را که آدم علیه السلام ظهور یافته غیر اسماء حق دانست وآدم را سجده
نکرد کافر گشت دغدغه میشود که هر یک از شجره در تسبیح حق بغیر اسمی که رب وست نمیکنند
وکافر نمیشوند پس سبب ابلیس چیست دریابد که بآنچه علم نرسد تفویض بحق باید کرد وابلیس تفویض نکرد و
اباء وامتناع نمود وفریاد انا خیر منه برآورد کافر شد بدان ایها العزیز که اکثر مرشدان ومسترشدان این زمان
همچنان ابلیس تفویض بحق نمیکنند در قواعد علم کلام وعلم توحید وتصوف پس چون علم ایشان

بلکه مقالات موحدین نمیرسد نمیگویند والله اعلم بالصواب بل از گمان فاسد خود لاف میزنند ما فهمیدیم و یافتیم تا بمضمون ظن کاسد خود مقالات کفر بر زبان رانده کافر میشوند اکنون بر تو باد ای فرزند موحد که این مراتبات تنزلات ماسوی الله را در یاب ضبط محفوظ گردان تا بدانی که ظاهر و باطن حق کدام است تا ایمان خود را بسلامت نگهداری والا همچون ملحدان و مصاحبان مبتدعان زمانه در خداشناسی و حق طلبی لغزش یابی و کافر گردی چنانکه بعضی پیران و مریدان این زمانه همه اشیا را خدا میگیرند و بعضی ارواح و نفس را خدا میگیرند و بعضی خدا را همچون تخم درگیاه در خلایق در آمده تصور میکنند والی غیر ذالک از عقاید فاسده را معتقد میشوند و بر زبان میرانند پس کافر اند ویل کل الویل لهم ولمن قلدهم بدانکه ظاهریت حق عبارتست ازین تعین ثانی که مرتبهٔ واحدیت است باین حقایق کونی زیرا که اینها کمال ظهور حق اند و این تعین ثانی با حقایق کونی که ازین تعین ثانی ظاهر گشته اند از غیب هویت است که مرتبهٔ ذاتست که آنرا باطن گویند پس حقایق کونی با تعین ثانی که اکنون ظاهریت حق است در باطن بود از روی ظاهر بل عین باطن بود از روی حقیقت زیرا که در مرتبهٔ باطن تمیز نیست تا احاطه متصور شود بل یک وجود است چون ظاهر گشت اسم ظاهر و باطن یافت پس این تعین ثانی از آن رو که باطن بوده است اول است چنانچه از آن روی که ظاهر است آخر است و کثرتی که ظاهر است قاطع وحدت نیست یعنی کثرت ظاهر موجب تکثر حق نمیشود بل وجود واحد اصلاً متغیر نمیشود وهو الآن کما کان همچون صفات ذاتیه حق که هر صفتی واحد است و تعلقات و ظهورات اینها لانهایت است و در ذات اینها هیچ تغیر و تبدیل نمیشود چنانکه گویند زید را سر است و پا و چشم و گوش و جوارح و روح و قلب و نفس و عقل و قوای ظاهری و باطنی که در حد حصر نمی آیند این مجموع زید است پس کثرت این مجموع موجب کثرت زید نمیشود و از حیثیتی که واحد است متغیر و متبدل نمیگردد و اگر نه یک زید چندین زید شدندی و تمثیل بزید باعتبار آنکه چنانکه هر یک اجزا از زید خارج نیست همچنان حقایق کونی از ذات خارج نیستند بلکه در مرتبه ذات که مراد از احدیت است عین اند نه باعتبار آنکه حق کل است و عالم اجزا اوست تا اگر عالم اجزا حق بودی در ذات حق تغیر و نقصان لازم آمدی تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا و این گمان کفر است پس این تجلی ثانی و حقایق کونی که ظاهر است موجب تکثر وحدت نمیگردد اگرچه در ظاهر کثرتی مشاهده است

مثل عقل کل ونفس کل وطبیعت کل وجوهر هبا که هیولا است یعنی ماده اجسام است و در صور اجسام ظهور یافته است ومثل عرش وکرسی وافلاک وعناصر اربعه ومولدات یعنی سوالید ثلثه که معدن ونبات وحیوانات است ومثل زر ونقره وسیب وانگور وانسان وفرس وافراد هر نوعی که در حد حصر نمی آید اینها همه اجزا حق نیستند چنانچه در زید گفته شد که روح وقلب ونفس وعقل وحواس وقوای ظاهری وباطنی بلکه حق مجموع آنهمه است بمعنی که گذشت یعنی در مرتبه احدیت پس آنچه موحدان سلف انا الحق وسبحانی ما اعظم شانی وما فی جبتی غیر الله سیگفته اند بهمین گفته اند اما در ساعتی که این کلمات از ایشان صدور می یافت نی از خود خبر بودند ونه از غیر تا اگر دران حالت تمام اعضاء ایشانرا کسی بریدی از خود خبر نشدندی چنانکه منصور حلاج بل کثر اوقات آلات قاطعه بر تن ایشان اثر نکردی چنانکه بایزید بسطامی وچون از حالت استغراق بدر میرفتند هرگز این کلمات روا نداشته اند واگر روا داشتندی کافر میشدندی زیرا که اگر کسی عضوی از اعضاء وقوتی از قوای زید بگیرد ویا فرض کند که این زید است پس اینمعنی خطا باشد وخلاف واقعه چراکه اعضاء وقوای زید بی حصر اند پس چندین هزار زید دیده باشد واین خلاف واقعست چراکه زید این مجموعه است نه آنکه هر یک از قوای جزوی از اجزاء قوتی از قوای زید است پس زین تقریر معلوم آمد هر که عقل کل را ونفس کل را وطبیعت کل را وعرش وکرسی وفلک وملک را ونجوم وکواکب را گوید که این خدا است این کفر وزندقه است پس کافر گردد واگر اینها در مرتبه احدیت عین بودند پس اینجا نام عینیت اطلاق کرده نشود همچون معلومات حق که در مرتبه علم عین حق بودند ودرین مرتبه نه عین علم اند ونه قایم بحق والا همگی این اشیاء خدا بودی واثبات خدایان نقلاً کفر است وعقلاً سفاهت زیراکه این اشیاء تغیر وتبدیل ونقصان می یابند پس خدا چگونه نقصان دادی وکی بنقصان خود راضی شدی فهم من فهم والله اعلم بالصواب بدان ای فرزند که عالم حدثان که اسم غیریت وسوائیت بروا اطلاق میکنند بر دو قسم است عالم لطیف یعنی عالم مجردات که ماده ندارند وآن عالم ارواح است یعنی نفوس ناطقه بشریه خواه تعلق به بدن گرفته باشد خواه نه وعقول یعنی ملایکه کروبیه ونفس یعنی ملائکه سماویه وغیرهم وعالم کثیف یعنی مادی وآن عالم اجسام واجساد است که آن از محیط عرش است تا مرکز خاک این هر دو قسم درین دائره که مراد از تجلی وتعین ثانی است پس این تعین ثانی

137072

محیط است بر جمیع عوالم لطیف و کثیف و جمیع عوالم ثابت و بوی ظاهر و صراط و میزان و جنت
و نیران همه در حیطهٔ این تعین ثانی است بدان ای عزیز که این بیست و هشت اسماء الهی
کونی که در قوس ظاهر علم است کلیات و حقایق عالم ارواح و اجساد اند و عبارت ازین
نه صور و وجودات خارجی اینها است چه بعضی ازینها اصلاً وجود خارجی ندارند همچون
طبیعت کل و جوهر هبا و هر یک ازینها همچون دائره محیط است بر آنچه در حیطهٔ اوست همچنان
اینها محیط اند بر جزئیات که در ضمن اینها است همچون عقل کل که صورت وجود خارجی
یافته است و آن نزد موحدان و نزد حکماء عقل اول است محیط است بر عقول یافته و مفیض
و مربی اینها است و نفس کل که صورت وجود خارجی گرفته است حکماً محیط است بر جمیع
نفوس یافته و مفیض و مربی اینها است و با این محاط عقل کل است و استفاضه و تربیت
ازو یابد و علی هذا القیاس طبیعت کل محاط نفس کل است و جوهر هباء و عرش محاط این جمیع
و محیط کرسی و همچنین هر یک از بیست و هشت اسماء کلی که در قوس ظاهر وجود ثابت اند حقیقتی
و استعدادی است کلی که شامل است بر اجزاء و استعدادات جزویه که در ضمن اوست و نیز
بر اجزاء و استعدادات که در ضمن مادون اوست مثلاً بدیع حقیقت و استعدادی کلی است که
شامل است بر جمیع استعدادات بدیعیه را و نیز بر استعدادات باعثیه و همچنین باعث حقیقت
و استعدادی کلی است که شامل است استعداد باعثیه و نیز استعدادات باطنیه را و علی
هذا القیاس الی آخر المراتب و هر یک از اسماء الهی و کونی که در قوس ظاهر وجود و ظاهر علم اند
متعین اند و نیز هر جزوی و استعدادی که در حیطهٔ اینها است متعین اند و استعدادات غیر متناهی
اند بدان ای فرزند که اجناس عالیه که امهات صفات حق اند مثل حیوة و علم و ارادت و قدرت
و سمع و بصر و کلام همه در برزخ ثانی ثابت است و هر یک بدیگری مشتمل باشد که تمیز صفا
منقسم میشود بدو قسم یکی آنکه مراو راست حیطهٔ تام کلی و دیگر آنکه مراو را حیطهٔ تام کلی نیست اگرچه
محیط است بر اکثر اشیاء پس قسم اول امهات صفات است که مسمی است بائمه سبعه و اجناس
عالیه بنا بر آنکه اینها فوق همه اجناس اند و ارادت حق نزد موحدان عبارت است از تجلی
حق برای ایجاد معدوم و سمع او عبارت است از تجلی او بعلم خویش که متعلق است بحقیقت
کلام ذاتی در مقام جمع الجمع و اعیانی در مقام جمع و تفصیل ظاهراً و باطناً بطریق شهود
و بصر او عبارت است از تجلی حق و تعلق او بحقایق بطریق شهود و کلام او عبارتست

ز تجلی که حاصل است از تعلق ارادت و قدرت برای اظهار آنچه در غیب است و از برای ایجاد
آن کقوله تعالی اِنَّمَا اَمْرُهٗٓ اِذَآ اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ اما معنی حیات
شاید که تجلی حق باشد که بآن تجلی حق متمیز باشد از غیر وی مانند سنگ غیره و علم حق شاید
که تجلی حق باشد که بآن ذات عالم منکشف گردد و این صفات اگرچه اصول اند مر غیر خود را
و هم از انست که امهات صفات نامیده‌اند ولیکن بعضی مشروط اند ببعضے در تحقیق همچون علم
مشروط بحیوة و قدرت بهر دو و ارادت بهر سه و سه باقی باین چهار که مذکور شد یعنی اشتمال است
بدان ای فرزند که برزخ اول که میان احدیت و واحدیت است حقیقت محمدی علیه السلام
و این برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست و باید دانست که حقایق دیگر کاملان از
انبیاء علیهم السلام و بعد برزخ ثانی ثابت است هم از انست که برزخ کبری که اول قاب قوسین وجه
احدیت است غایة معراج محمدی است علیهم السلام و او ادنی اشارت است باتحاد قوسین
احدیت و واحدیت بواسطهٔ سطوات نور تجلی ذات و برزخ ثانی صغری که دویم قاب قوسین ظاهر
وجود و ظاهر علم است غایة معراج انبیاء دیگر علیهم السلام و نسبت بایشان نیز قوسین ظاهر
وجود و ظاهر علم متحد نگردد و تجلی ذاتی که بایشان مخصوص است عبارت از ان اتحاد است
بواسطهٔ اختفاء برزخیت در سطوت ظهور نور تجلی ذات ولیکن بحکم غلبه یکی از امهات صفاتست
پس برزخیت کبری غایة معراج و شهود و وجدان محمد است علیه السلام قبل فناء فی الله و چون
تمیز دور شود و قوسین متحد کردند بواسطهٔ سطوت غلبه تجلی ذات فناء فی الله حاصل میشود و او ادنی
اشارت بآن است و برزخ صغری غایة معراج و وجدان و شهود دیگر انبیاء قبل از فنا اما بعد از
فناء هر دو قوس متحد گردد بسطوت نور تجلی ذات در ضمن یکی از امهات صفات و مقام او
ادنی نسبت بایشان اینست اما نسبت به محمد صلی الله علیه وسلم تجلی ذات در ضمن وحدت که
فوق همه مراتب است و لهذا آنحضرت افضل انبیاء و اولیاء گشتند باید دانست که حقایق
بعضے اسماء جمالی اند و بعضی جلالی اند و بعضی مرکب از ین هر دو با غلبه یکی از ان و احکام و
شرایع بحسب آن وارد شده‌اند متضمن جلال همچون شرایع عیسی علیه السلام که در غایت سهولت
بود و محمد علیه السلام چون متصف بجمیع اسماء بود یعنی احکام و شرایع او مظهر جلال شد همچون
حرب و بعضی مظهر جمال همچون عفو از قصاص و بعضی بین بین همچون کفارت که من وجه عبادت است و من وجه عقوبت
بدان ای فرزند که سخن درین دائره که عبارت از تجلی ثانی است و اسرار آن غایت نهایت

ندارد زیرا که اسماء الهی را نهایت نیست پس مظاهر این نیز منتهیات ندارد و ما یعلم جنود ربک
الا هو پس باید که همین قدر اختصار کنیم والله اعلم بالصواب بدان ایها العزیز که افضل ترین عالم
مخلوقات انبیاء اند بحدیکه هیچ کدامی از اولیاء و مومنان دیگر بحقیقت مراتب اینها نرسد حتی که
افضل ترین اولیاء و سر حلقهٔ ایشان که ابوبکر صدیق است رضی الله عنه تا اگر تمام اصحاب و اولیاء دیگر
با و سنجند هر آینه او راجح آید بمرتبهٔ کهترین انبیاء نرسد و انبیاء دیگر بمرتبهٔ رسل نرسند و رسل بمرتبهٔ اولوالعزم
نرسند و اولوالعزم بمرتبهٔ محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نرسند و این عقیده را از کتب عقاید دریافته
باشی اگر تفصیل این خواهی از رسالهٔ برهان الانبیاء والاولیاء دریاب که شمهٔ آنرا آنجا بیان کرده
ام فالحاصل چون مکشوف آمده درین رساله بکرات و مرات که قاب قوسین اول مقام محمد است صلی
الله تعالی علیه و علی آله و صحابه وسلم که هیچ نبی و ولی را با و مشارکت نیست و قاب قوسین دوم مقام
آدم صلوات الله علیه با دیگر از کاملان انبیاء علیهم السلام پس معلوم آمد که مراتب انبیاء علیهم السلام
جز کملاء دیگر فروتر از مرتبهٔ قاب قوسین دویم باشد و مراتب اولیاء هنوز از انبیاء دیگر فروتر اما
فرق هست اندر آنکه انبیاء را اولاً و آخراً مقام و مرتبهٔ خود روزی بود و نزدیک ترقی فناء فی الله
حاصل میباشد اما اولیاء را همین مرتبهٔ فرودینه بعد از شدائد بسیار و محن بلا شمار از اداء انواع
طاعات و ریاضات و استقامة بر حدود شریعت حاصل میگردد و نزدیک ترقی فناء فی الله
حاصل میشود و اندر خور استعداد هر کدام از اولیاء و انبیاء و رسل و اولوالعزم و محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم تجلی صفات و تجلی ذات هست تا دلاسای ایشان میشود و ایشانرا فناء فی الله
حاصل آید و مراد از تجلی به نزدیک اهل توحید آنکه نقش اغیار از نظر موحد تراشیده گردد تا اگر
داند که من صاحب این نظر شدم آن دانستن را حجاب اکبر میگویند که العلم حجاب الاکبر اشارت
با نست و اگر از خود و از غیر رفته و مستغرق نامحدود آمده آنرا فناء فی الله میدانند با آنکه در تفسیر
بیضاوی آورده که تجلی ذات مطلق کما حقه در دنیا هر افراد انبیاء را بوده و در تفسیر کواشی و غیره
که اعتقاد رویت بغیر از محمد مصطفی را صلعم در دنیا کفر است اما در آخرت همه مومنین و مومنات
را باشد هر کدام را اندر خور استعداد خود ولیکن اولیاء الله را در دنیا محض استغراق که هم از خود
روند و هم از غیر تجلی می نامند الغرض چون اولیا را با انبیاء در مقام و مراتب ایشان مشارکت
جایز نیست پس آنچه جهال بعضی صوفیه بر زبان رانند که بمرتبهٔ قاب قوسین رسیده ایم کفر تمام
است زیرا که اگر بمقام کاملان انبیاء خود را رسیده دانند کافر شوند و اگر بمقام محمد مصطفی رسیده

دانند هنوز کافر تر اما یک وجهی دیگر هست که اندر خور استعداد هر کدام از ولی و نبی بمضمون آنکه
تعینات بلا حد و انحصار قاب قوسین هست که موحد آن مرتبه را اگر آن روزی شود مستغرق
گردد پس اگر مراد قائل آن باشد که بنهایت مرتبهٔ خود رسیده ام که آن مرا قاب قوسین بوده این
جایز هست بدان ای فرزند که آنچه در شرح جام جهان نما آورده که ولایت مطلق ولایت محمدی است
صلوات الله علیه و ولایت خاتم الاولیاء است بمتابعت او از اینجا لازم نمی آید که شارح خاتم
الاولیاء را با محمد علیه السلام مساوی گردانیده باشد که آن کفر است قولاً و اعتقاداً بل مفروض
شارح آنکه این نوع ولایت خاتم الاولیاء را نیز ثابت است یا بودن متابعت در مرتبه یعنی
پیروی کردن در مرتبه محمد صلی الله علیه وسلم پس چون پیروی ثابت گردد روشن شد که پیروان
در مراتب بر حدود خود می ایستند پس حدود اولیاء فروتر از حدود انبیاء دیگر است چه جای آنکه به
حضرت رسول الله رسند و خاتم اولیاء نزدیک اکثر متصوفه ابن عربی است اما شاید که مراد از و هر کدام
از اقطاب باشد چون هیچ ازمنه از اقطاب خالی نمی باشد و اقطاب را خاتم الاولیا بنا بران
مضمون گویند که مراتب اولیاء زمانه خود را بخاتمه رسانیده چه هیچ ولی زمان وار از و تفوق نخواهد
نمود و معنی ولایت مطلق نزد موحدان قیام عبد است بحق نزد فنا را از ذات خویش والله اعلم بالصواب
چون گفته بودیم در ابتداء رساله که طریقهٔ حصول مشایخ چه بوده است و چگونه است پس معلوم کردیم که
مقصد و مقصود ایشان علم توحید و تجرید بوده و آن وقتی پیش آید که اول از مراتب معهوده آگاه
گردد تا دریابد که میان حقتعالی و عالم چه نسبت است و این گفته شد بعده چگونگی حصول این نظر
اعلی را بیان خواهیم نمود انشاء الله العزیز تا واضح گردد و حق را بحقیقت بشناسد و چون طالب حق خود را
بحقیقت بشناخت پس هر آیتی کلام ربانی را از امر و نواهی بگوش خود بیواسطه از و شنوده نظر
کند و عاشق صادق را قاعده بر آنست هر چه بواسطه از معشوق شنود قالب فی زد چون بیواسطه از و شنود
در بدیهه در اداء امر و نواهی جان بازد چنانکه در عوارف المعارف در باب دویم از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که وقتی در نماز بیهوش شده افتاد پرسیدندش چرا گفت بحقیقه آیة نظر کردم
از متکلم حقیقی که الله تعالی باشد شنودم نکته اول در چگونگی حصول این معانی مذکوره بدان ای فرزند
ارشدک الله تعالی که ابتداء این راه از شریعت است و بناء شریعت بر علم است کقوله علیه السلام اطلبوا العلم
ولو بالصین فان طلب العلم فریضة در عوارف المعارف در بیان علم مفروضه اقاویل کثیره ایراد نموده
آخر الامر تحقیق چنان نموده که علم امر و نواهی فرض است زیرا که عامل او امر را ثواب داده میشود و

Marfat.com

عامل نواہی را عذاب پس بحکم اسلام فرض آمده بر مسلم و مسلمه آزاد و بنده که از ینها آگاه گردد والا
ہلاک ابد خواہد شد زیرا که بسبی وقت اومر را ناد انسته نواہی تصور کند و یا نواہی را ناد انسته اومر تصور کند
واین ہر دو معنی کفرست و تجدیدان آورده که بعضی زین علوم در ابتداء اسلام بر مسلم فرض و لازم میگردد
چنانکه علم شناخت خدایتعالی و به پیغمبر و پیغمبری و حقیقت که بعد ازو پیغمبر نیست و شناخت ایمان
و علم ایمان و نماز و روزه و غیر ذالک و بعضی ازین علوم بعد از اشتغال بآن معاملات بر مسلم فرض
میگردد چنانکه علم حج و بیع و شراو طلاق و عتاق الی غیر ذالک پس بحکم ضرورت علم اوامر و نواہی
بر مسلمان فرض آمده در مجموع نادرات آورده ہر که از فرضیت این علم انکار آرد او کافرست و اگر اقرار
کند بفرضیت ما تقصیر در تحصیل کند پس او عاصی است فالحاصل طالب صادق و مرید عاشق را باید که اول
از علوم اوامر و نواہی آگاه گردد تا بناد انستگی در کفر نیفتد زیرا که یکذره کفر اعمال حسنه سالها بیشمار را
حبط میگرداند کقوله تعالی و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله فی تفسیر البیضاوی یرید بالایمان
شرایع الاسلام و بالکفر بانکاره والامتناع عنه انتهی کلامه تا اگر بعضی اوامر را بنادانستگی نواہی اند کافر
گردد و یا بعضے نواہی را بنادانستگی اوامر داند کافر گردد پس باید که ابتداء از ایمان کرده ازو آگاه گردد
بعد ازان از اوامر و نواہی که در وضو ہست آگاه گردد و از فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و نواہی
که در نماز ہست آگاه شود بعد ازان از اوامر و نواہی که در روزه ہست و در زکوة ہست و در حج ہست و
در بیع و شرا آگاه گردد و از حلال و حرام آگاه شود تا رزق و روزی او از وجه حلال باشد و الی غیر
ذالک از چیزہای که در شریعت محمدیست علیه السلام از روا و ناروا آگاه گردد تا ایمان بباد ندید و چون
اینقدر را از اوامر و نواہی دریافت باید که در عمل آرد والا ازین علم چه دشمنی با خدای چیزی دیگر نتوان
در عوارف المعارف آورده که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند احتراز کنید از انکه پیشروی شما را شیطان
کند گفتند یا رسول الله شیطان چگونه پیشروی میکند ما یان را گفت شما را بران بگمارد که تحصیل علم
کنید و عمل را بجا نیند تا بعد از علم اگر خواہید عمل بجا آرید بدانید که این از پیشروی شیطانست بدان
ای فرزند که طریقه نجات که پیغمبر صلعم از نزد الله تعالی آورده ہمین مقدارست تا ہر که عالم و عامل
بدین مقدار علوم شد و ایمان بسلامت برد او مطلق شایان بهشت دیدار ہست اگرچه پیران و
مشایخان را ہرگز بچشم سر ہم ندیده باشد و اگر محروم ازین ہست آمنا عامنه پس او از اہل نارست اگرچه
ز مشرق تا بمغرب تمام پیران روی زمین را خدمت کرده باشد کما من عبارة التفسیر البیضاوی
اما مرید آمدن و پیر گرفتن از برای یکان فائده دیگر است و آن آنست که قائم براد ارادو امر و

نواهی محرمه و مکروهه گردد اگرچه مؤمن موحد شایان جنت و لقاء هست اما بسبب غفلت و غافلی
که حاصل است از بسیار خوردن و بسیار گفتن و بسیار خفتن و بسیار نوشیدن و الی غیر ذالک با نواع چیزهای
حلال خود را بهره مند ساختن شکوک فاسده گاه گاهی در ضمیر آوردن می‌گردند و آن موجب حباط عمل
است در ردع البدع آورده که اکثر سبب سلب ایمان بوقت نزع شکوک فاسده اند که در عقائد داشته و کما
ذکر فی عوارف المعارف جاء رجل الی معاذ فقال اخبرنی عن رجلین احدهما مجتهد فی العبادات کثیر العمل
قلیل الذنوب الا انه ضعیف الیقین یعتوره الشک قال معاذ لیحبطن شکه اعماله قال فاخبرنی عن رجل
قلیل العمل الا انه قوی الیقین و هو فی ذالک کثیر الذنوب فسکت معاذ فقال الرجل والله لئن احبط شک
الاول اعماله لیحبطن یقین هذا ذنوبه کلها قال فاخذ معاذ بیده و قال ارایت الذی هو افقه من هذا
انتهی کلامه و نیز در آن آورده که بعد از حصول علم او امر و نواهی و ادای آن فضل ترین علوم علم ازدیاد
یقین است زیرا که یقین کامل صاحب خود را بعمل خواند و کوتاهی در عمل دلیل کوتاهی یقین است اگر
و بسیاری عمل دلیل بسیاری یقین است و چون یقین داعی بسوی عمل است پس داعی بسوی بندگی
باشد زیرا که مقصد در عمل گویا بنده نیست و چون داعی بسوی بندگی باشد پس داعی بسوی قیام
باداء حقوق خداوندی باشد از ادای اوامر و نواهی پس هر آئینه طلب علم یقین افضل باشد از آنکه صاحب
خود را بدرجه اعلی میرساند و از شکوک فاسده نجاتی می بخشد که شک مبطل ایمان است چنانکه
در مجموع نادرات آورده که اگر بمقدار سخن گفتن شک در دل نگهدارد کافر گردد نعوذ بالله منه
فالحاصل مریدی طالب شوق ازدیاد یقین دارد و طلب آن میکند پس بمضمون قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فی تفسیر البیضاوی ای صادقین فی
ایمانهم و عهودهم او فی دین الله نیة و قولا و عملا او فی توبتهم انتهی کلامه باید که با صادقان دین یقین
مجالست و مخالطت نماید و از انفاس قدسیه ایشان خود را بهره مند گرداند تا از طفیل صحبت و
ملازمت آن بزرگان شکوک باطله از درون او بدر روند و استقامت بر طاعت و عبادت حقیقی
روزی گردد و چون مرید خدمت صحبت بجا آورده پس شایان مقتدای روزگار که ویرا پیر گویند
آنست که حق صحبت را بجا آرد حق صحبت آنست که همنشینان خود را بکردار و گفتار خود خواند اگر
امتناع آرند بار دیگر در خدمت و صحبت و مجالست و ملازمت نگذارد و اگر قبول کنند پس طریقه
معهوده مشایخ زاهد و رهنمونی کند یعنی بفرماید تا مرید نفس خود را تزکیه بدهد و چون نفس را
تزکیه داد بعد از آن بفرماید تا دل را تصفیه دهد و چون دل را تصفیه حاصل آمد بعد از آن روح را

Marfat.com

تجلیه پیش خواهد آمد آن هنگام علم توحید و تجرید در وی جا خواهد گیرد و یقین او قوی گردد صیقلا و غطا
شکوک فاسده را بدو راه نبود چه آن هنگام اگر آیت شنود بی واسطه از حق شنود و اگر حدیث شنود
از پیغمبر شنود بی واسطه پس از سر صدق و اخلاص با وامر و نواهی خدا و رسول خدا عامل گردد بحقیقت
بندگی برسد و بحقوق خداوندی تمام نماید بعد ازان شایان دوستی خدا تعالی گردد و از جمله محبوبان
و محبان خداوندی گردد کقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله سوال تزکیه چه
باشد جواب در تفسیر حسینی در تحت آیت قد افلح من زکها آورده نیکبخت شد کسیکه نفس خود را
پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد بآنچه فرموده شده بود و قد خاب من دسها بدبخت شد یا زیانکار شد
کسیکه نفس خود را پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد بآنچه فرموده شده بود انتهی کلامه تا ازین عبارت این
واضح شد که ادای اوامر و اجتناب نواهی تزکیه نفس است اما درویشان با این هم نفس را بدور گردانیدن
از صلاة بجز قوت لایموت تزکیه میدهند و مستقیم گردانیدن در آداب شریعت و نوافل از صیام و صلاة
و صدقات تزکیه میدهند و چون نفس سرکش را بانواع طاعات و ریاضات و ترک عادات مالوفه
اطمینان و آرام دهند و مزکی گردانند آن هنگام قدم در حصول تصفیه زنند و تصفیه صاف گردانیدن
دل را گویند و صفاء دل بآن حاصل شود که اول دل از دوستی دنیا و اهل دنیا خالی گردانند در عوارف
المعارف آورده که علوم صوفیه با محبت دنیا نمیگردد بعد ازان حسد و غیبت و غصه و کبر و کینه و
بداندیشی و بددیانتی و بدمعاملتی و ریاکاری و غیره زنگ اوصاف ذمیمه را از دل بر میکنند و بعد ازان
اسمی از اسماء باریتعالی را در ضمیر دل نهان میگیرند شب و روز در سفر و حضر در قیام و قعود در مشی
و رکوب در کار و بیکار در چار و ناچار در خواب و بیداری بر آن شغل مواظبت مینمایند بحدیکه جز
دوست و نام دوست دیگر هیچ در دل نماند آن هنگام دل صفا پذیرد و چون دل صفا گشت تمام
اختیار اختیار بدست روح دهد تا روح طیران نموده خود را بوطن اصلی برساند که عبارت از اتحاد
است و مراد از اتحاد نه مدعای اهل الحاد است بل نقش اغیار تراشیدن و عین نقش وی ماندن
باشد کقول من قال **بیت** اتحاد اینجا مراد از هستی است   در ظهور نور وحدت نیستی است
چنانکه آفتاب برآید چراغ را ضوء و روشنائی نماند ولیکن ذات آتش را محو نمیسازد فکذا هذا
فهم من فهم و این معنی استغراق محب باشد در محبوب که این را تجلیه گویند کقول من قال **بیت**
اگر گویند تجلی را چه معنی است   حجاب ما چو برخیزد تجلی است   بدان ای عزیز ما ارشدک الله
که بیان هر کدامی سخنان اطنابی دارد اگر تمام آنرا بیان کردن خواهی از کتب و رسایل

مشایخ متقدمه در باب فالی صل چون درویشی صادق را تجلیه دست دهد علامت او انیست
که لیلا و نهارا دست از طاعات و ریاضات بدنی نکشد زیرا که قواعد برین رفته که خادمان
خدمت را در حضور مخدوم بجد و جهد و حضار تام وسعی مالا کلام بجا می آرند پس چون او از اهل حضور
است چگونه تغافل و تکاسل را بر خود روا دارد و علامتی دیگر آنکه بر بلاها و آفتها صابر بل شاکر
باشد کقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه و کقول من قال لم یصدق
فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه بل در بعضی اوقات بر اصابت بلیات متلذذ خواهد بود
بل در بعضی اوقات بلا را از وفا نشناسد و خود را از بیگانه نداند کقول من قال لم یصدق فی
دعواه من لم یتلذذ علی ضرب مولاه و کقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب
فی مشاهدة مولاه و این مقوله اخیره از بی بی رابعه عدویه است و مشعر این معنی است لی مع الله وقت
لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و کقول من قال **بیت** من با توچنانم ای نگار چینی
کاندر غلطم که من توام یا تو منی **نکته دویم** در بعضی فواید این معانی مذکوره بدان ای فرزند
تغمدک الله فی محبته که بکرامات مرات معلوم گردید که انسان کامل جامع جمیع حقائق الهی و کونی است
یعنی مرتبهٔ او که اولا مراد از وحدتست که آنجا انسان کامل عبارت از محمد است صلعم یعنی هر چه در ما
فوق اوست از باطن وجود درین مرتبه اجمالاً حاصل است و هر چه در ماتحت اوست از ظاهر وجود و
اسماء نیز ضمنا در و حاصل و ثانیا که مراد است از مرتبه واحدیت که اینجا اگر چه کاملان دیگر از انبیا شریک
اند اما مراد از انسان کامل آدم است صلوات الله علی نبینا و علیه پس مرتبه او جامع است ما فوق خود
را از توجه وجود بجانب ظهور و ماتحت خود را از حقایق کونیات تضمنًا هم از انجاست که او
جامع جمیع حقایق الهیات و کونیات آمده از کلیات و جزئیات هم در عالم باطن و هم در عالم
ظاهر پس تزکیهٔ نفس انسان کامل بل تزکیهٔ نفوس سایر فروع او که عبارت از افراد انسان
است وقتی حاصل گردد که به برابری هر اسمی از اسمای الهی از کلیات و جزئیات تعبدی نماید و
تصفیه قلوب ایشان وقتی میسر شود که بر سریر الهی که عبارت از قلب مومن است که قلب المومن
عرش الله تعالی وارد است غیر را نه نشانند و بجاروب لا غیر الله را بکلی دور سازند و بعد از ان به
همگی اسمای از کلیات و جزئیات حق را یاد نماید و دران مزروعه لایقانه تخم این اسمای را بکارد تا نهال
بهره مند سر زند که آن عبارت از تجلیه است بدان ای فرزند که چون حضرت واجب تعالی را محبت تام در
شان انسان ثابت است و بعلم قدیم خود دانسته که این نوع تزکیه و تصفیه بر انسان اشق و اشد

Marfat.com

از نزع روان باشد بل ممکن نگردد پس واجب تعالی بر جوع بحقیقت او کرده یعنی چون حقیقت او از
روی اجمال جامع جمیع بوده بدان مضمون تعبدات و اذکار جامعه برو لازم گردانیده که در حین
ادای آن جامع انواع تعبدات و اذکار حاصل گردد پس ازینجا معلوم گردیده که تزکیه و تصفیه بر دو نوع
است اول تزکیه نفوس کفار با ایمان حاصلست یعنی از روی اجمال چون اقرار نماید بوحدانیت
الله تعالی و برسالت رسول الله و احکام ایشانرا قبول کند درین حالت این تزکیه اجمالیه ایشانرا چنان
قبول کند هرچه از عصیان و طغیان متقدمه بوده همه را محو مطلق میگرداند از پلیدی ظاهری خبر
نجاتی بخشند و طاهر و مطهر میسازد چه ظاهر ایشان نیز پلید است کما ذکر فی تفسیر البیضاوی عند قوله تعالی
انما المشرکون نجس و عن ابن عباس رض ان اعیانهم نجسة کالکلاب انتهی کلامه نوع دوم تزکیه نفوس عوام
مومنان بتقوی و استقامة حاصل میگردد یعنی چون از انواع محرمات و مشابهات اجتناب نماید
و بر انواع طاعات و عبادات از صیام و صلوة و زکوة و صدقات مفروضه استقامة نماید نفوس
ایمان مزکی گردند و این تعبدات نیز بر طریق اجمال است و عقلاء را روشن است که اگر بجای هر
هر اسمی تعبدی نمودی من الازل الی الابد تمام نشدی و نهایت عبادت نیافتی پس چون این
عبادات اوقات و نهایات دارند معلوم است که از روی اجمال اند چنانچه در شان ارکان نماز
قدما اشاره نموده اند که وجهش چه باشد جواب آنکه چون آداب کونیات اینست که هر کدامی
باریتعالی را بجز باسمی که موثر ایشانست یاد میکنند و تسبیح نمیگویند و عبادت بجا نمی آرد پس انسان
چون جامع است حقایق ایشانرا باید که عبادتی را بجا آرد که جامع عبادات انواع کونیات باشد
پس قیام در نماز جامع است عبادات اشجار و امثال ایشانرا چون اشجار در درازی اعمار باریتعالی
را عبادت در قیام مینمایند انسانرا مجرد همین قیام معهوده موقته مساوی عمر آن آمده بل
افضل و اکمل گردیده فضلا من الله تعالی و رکوع در نماز جامع است عبادات بهایم و امثال ایشان
را چون ایشان دائم الاوقات در رکوع اند و حق را عبادت بجا می آرند و تسبیح میگویند
مجرد یک رکوع موقته افضل از آن آمده محبة من الله تعالی فی شان الانسان فضلا منه و سجود در نماز
جامع است عبادات حیات و حوت و امثال ایشانرا چون ایشان دائم الدوام در سجود اند و حق را
تسبیح و عبادت میکنند پس مجرد همین سجود موقته انسان افضل از آن آمده و قعود در نماز جامع است
عبادات احجار و امدار و امثال ایشانرا چون ایشان لیلا و نهارا در قعود اند و حق را عبادت تسبیح
و تهلیل میکنند پس مجرد همین قعود ایشان افضل و اکمل آمده و قرات و تسبیح و تهلیل در نماز جامع

Marfat.com

است جمیع تسبیحات و تهلیلات و قراءات کونیات از کلیات و جزئیات افضلاً من الله تعالی
و همچنین منع موذی زمان زکوة جامعست جمیع فیوض و جود و سجود و امثال ایشان و همچنین امساک صوم که
امساک از اکل و شرب و جماع که اشارتست از جمیع آمدن با غیر الله جامعست جمع عبادات کونیات را
که ممسک اند ازین انواع مخلوطات نفسانی و همچنین حج که عبارتست از قصد بسوی بیت الله بجا
آوردن زیارت جامعست جمیع عبادات کونیات را که زائر اند و قاصد اند و همچنین ادای رکعات ثنائیه
و ثلاثیه و رباعیه صلوتیه جامعست جمیع عبادات انواع ملائکه را و سائر کونیات که بعضی از ایشان
بدو بال و یا بدو قوام عبادت و تسبیح میکنند حقتعالی را و بعضی از ایشان بسه بال و یا بسه قوام و
بعضی از ایشان بچهار بال و یا بچهار قوام عبادت میکنند حقتعالی را پس چون واجب تعالی افضال بلا
عد و انعام بلا حد در حق انسان کرده که عبادات معهوده موقته او را جامع جمیع انواع عبادات
کرده هم از آنست که مضمون واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی الموت بر انسان فرض آمده که دست
از انواع عبادات نکشد اگرچه در غایت استغراق و نهایت سلوک و نهایت حق بینی در رسد والا ضال
و مضل و کافر و ملحد گردد نعوذ بالله من الحور بعد الکور نوع سیوم تزکیه خواص و آن بکم خوردن بجز قوت
لایموت و بکم خفتن جز بعذر الضرورة و بکم گفتن جز در حالهٔ اضطرار و بمداومت نمودن بر انواع نوافل از
صیام و صلوة و صدقات لیلاً و نهاراً جز در زمان مکروهه حاصل میگردد که لا یزال العبد یتقرب
الیّ بالنوافل وارد است اکنون شروع است در انواع تصفیه بدان ای فرزند که تصفیه قلوب کفار
بمقوله قول لا اله الا الله محمد رسول الله حاصلست با تصدیق زیرا که این مقوله خبث باطن ایشان را که از
شرک متمکن بوده زائل میگرداند پس باطن ایشان مصفا میگردد و چون شرک بر وجوه است پس
از آن سبب صوفیه این مقوله را تلقین مینمایند مر طالبان صادق را تا لیلاً و نهاراً بدان مواظبت
نموده از انواع شرک ناجی گردند نوع دویم تصفیه قلوب عوام مومنان که طالبان مولی باشند
و آن بزایل کردن حب دنیا و حسد و کینه و بغض و غصه و غیر ذلک از خطرات فاسده و مرور ما
سوی الله در ضمیر دل حاصل میگردد حتی که مشایخ فرموده اند که اگر راه وطن خود از راهها دیگر
باز داند اهل طریقت اندرون او را مصفا نمیدانند نوع سیوم تصفیه خواص و آن وقتی حاصل گردد
که جمیع اسماء باریتعالی را از کلیات و جزئیات در ضمیر دل نهال سازد و بدان جملگی حقتعالی را
یاد کند و چون عقلا را روشن است که این میسر نیست پس باید که اسم ذات را که جامع جمیع اسماء و
صفات است در ضمیر دل نهال سازد در کل حین و آوان قیاماً و قعوداً ماشیاً و گویا و نوماً

وتفقدہ سجدی که جمیع ماسوی الله را در استغراق این تذکر منسی فرماید پس حقتعالی را بجمیع اسماء کلی
وجزوی یاد کرده باشد پس این اسم جامع است وچون خود را نیز درین استغراق نسیا منسیا سازد آن
تجلیه باشد بدان ای فرزند که صوفیه بر مضمون مسطور عامل اند تا شایان تجلیات آمده وکلام حق را
آن هنگام بی واسطه از حق شنوده اند وچون بی واسطه از حق شنوده باشند پس هر آینه حاصل ایشان
ازین معاملات استقامت بر انواع عبادات باشد چه مقصود کلی ومطلوب اصلی اهل تصوف استقامت
است وهم ازینجا است که مشایخ فرموده اند که حقتعالی از بندگان خاص خود خواهان استقامت آمده
ونفس بدکیش خواهان کشف عالم غیب وکرامت پس هر طالبی که در ابتداء طلب بر مراد نفس طلب
ورزد آخر الامر در ضلالت مستغرق خواهد گشت واگر در ابتداء طلب بر مراد حق طلبید نزد آخر الامر
بکمال استقامت رسیده از جمله محبان باریتعالی خواهد گشت کقوله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ پس محبت باریتعالی موقوف بر متابعت رسول الله آمده ومتابعت رسول
الله جز در استقامت حاصل نه چه از خصایل عزیزه آنحضرت استقامت بوده همین را از عوارف
المعارف باید دریافت **نکته سیوم** در اطلاق اسم صوفی وشیخ وپیر ودرویش ومرید وغیر ذلک
از اسامی جدیده که برین طائفه اطلاق کرده می آید مستنبط از کجاست بدان ای فرزند که در عوارف المعارف
آورده که اسم صوفی در قرآن نیست پس بعضی از زهاد بر آن رفته اند که این اسم مشتق از صوف است
چه این طایفه اکثر از بهر ستر عورت قناعت بپوشیدن صوف کرده اند ولبس صوف از داب انبیاء و
اولیاء قدیمه بود چنانکه منقولست که در زمانیکه حضرت موسی عم بر کوه طور با حضرت باریتعالی بشرف تکلیم
مشرف میشده جبه صوف وسراویل صوف وکلی صوف پوشیده بود ونعلین او از پوست خری بوده غیر مذبوح
ووجه اختیار صوفیه لبس صوف را آن نیست که این را از جمله علامات میسازند تا بدان شناخته شوند از دیگران
بل معروض ایشان هضم نفس وترک زینت دنیا است وچون در هموم امور آخرت مستغرق اند از لباس
باینون آن قناعت کرده اند واز خوراک بچیزی یسیر از وجه حلال وچون صوف اهون لباس است
آنرا اختیار کرده اند بل بدان نیز مقید نشده اند هر چه یابند از بهر ستر عورت پوشند گاهی
کهنه بر هم دوخته پوشند وگاهی برگ درختان واز بهر سد جوع گاهی بیک لقمه از وجه حلال قناعت کنند
وگاهی بمیوه جنگل وگاهی ببرگ درختان وسوال چون حرام است از آن بغایت الغایات محترز میباشند
بل بعضی فتوح را نیز قبول نمیکنند وبعضی قبول میکنند اما صرف فقراء میسازند نه صرف نفس خود ووجه
اضافت ایشان بصوف یعنی صوفی بمعنی صوف پوش میگویند از بهر آنکه ایشان چون از جمله مقربان اند

Marfat.com

پس میخواهند که مرتبهٔ عزیزهٔ خود را از نظر اغیار پوشیده دارند وغیر حق را بر سرائر خود مطلع نگردانند
پس خود را صوف پوش نامیده اند نه مقرب و بعضی از زهٔ دیران رفته اند که صوفیه خرقهٔ انداخته شده
را گویند آنچه هیچکس را درکار نباشد پس ایشان چون پژمردگی و کم نامی و تواضع و شکستگی و خود پوشی
و از خلق رمیدگی اختیار کرده اند پس اضافت ایشان بآن خرقهٔ کهنهٔ انداخته شده که هیچکس را در
کار نباشد انسب است در عوارف المعارف آورده که اگر شخصی در مجلس از صوفی برتر نباشد و صوفی
بر آن نگیر شود یعنی برتر نشینی از بهر خود خواهد بدانکه او صوفی نیست و اگر آن خطرهٔ فاسده را در
بدیهه از دل بیرون سازد صفوت را شاید زیرا که هر که باه طلب بود او طالب مراد نفس باشد
طالب مراد نفس طالب حق نباشد چه طالب حق از خلق معرض و طالب خلق از حق معرض میباشد
و این روشن است هر که اندک عقل و هوش دارد خواهد دانست که در یکدل محبت دو شئی نمیگنجد پس
وای بر کدا بان زمانه که محض از بهر طلب جاه و شوکت و طلب دنیا و طلب نام و ناموس خود را صوفی
و درویش و پیر و مرید نامیده اند ویل کل الویل لهم ولمن قلدهم و بعضی از زهٔ دیران رفته اند که
صوفیه منسوب بصفهٔ فقراء مهاجرین است آنهای که در زمان پیغمبر علیه السلام بودند و آن چهار صد
کس صد بودند که ایشان را در مدینه مسکن و منزل و مقام نبود بل در مسجد مجتمع بودند لیلاً و نهاراً
ترک دنیا اختیار کرده بودند روزها کاهی هیزم بشتواره آوردی و از آن مبلغ خرما خریدندی
بقدر قوت لایموت بخوردندی و شبها بتلاوت قرآن و نماز حصول انواع علوم از پیغمبر مشغول
بودندی ابو هریره فرموده که من هفتاد کس را از اهل صفه دیدم که بیک چادر نماز میخواندند و در زمان رکوع
اطراف چادر را بر زانوهای خود استوار و محکم میگرفتند تا برهنه نشود عورت ایشان پس حضرت
پیغمبر در روزگار و معاش خود را با ایشان برابر کردی و مردم را نیز با ایشان موافقت میفرمودندی
یعنی خود چنان سختی و افتقار و گرسنگی کشیدی و هم سائر مردم را بر آن بفرمودی و زی جماعهٔ
از ایشان نزدیک حضرت رسول الله از سختی حال شکوه کردند که یا رسول الله شکمهای ما را خرما
بسوخت حضرت رسول الله فرموده که سوگند بخدا است که اکنون را زهنگام دو ماه بازست که از خانهٔ
من دود از برای نان نبر آمده و خوردن من و اهل بیت من جز آب سیاه و خرما چیزی دیگر نیست
پس مژده مر شما را که برین صفت بمانید شما از بهر من من خواهید بود در جنت پس صوفیه چون همچنان
عامل میباشند چون اهل صفه از آن صوفیه مینامند در عوارف المعارف آورده که اسم صوفی در زمان رسول الله
نبوده بل در زمان متاخرین احداث یافته پس بعضی بر آنند که در زمان تابعین احداث یافته

چنانکه حسن بصری بعضی را خطاب صوفی فرموده و بعضی برانند که اشتهار این اسم در زمین اول و
ثانی و ثالث نبوده بل بعد از دو سال از هجرت نبویه علیه السلام اشتهار یافته و شایع شده زیرا که در
زمن رسول الله اصحاب آنحضرت را صحابی خطاب میکرده اند بعد از ان کسانیکه علم را از اصحاب رسول الله
میگرفته اند ایشانرا تابعین نامیده اند بعد از ان چون زمانه رسول الله بغایت دور رفت و وحی منقطع
گشت و نور نبوت مصطفی روز بروز در پرده می در آمد و رایهای مردم مختلف شدند در امتیاز حق و باطل
و مشرب علوم مکدر و تیره آمد پس پرهیزگاران آن زمانه در لرزه افتادند و زاهدان مضطرب گشتند چه
اختلاط این نوع مردم مشوش احوال ایشان شد زیرا که جاهلان و عادت پرستان و دنیا جویان بسیار
پیدا شدند پس طائفه از پرهیزگاران یک گوشه شدند از ین نوع مردم عزلت گزیدند و همچون اهل صفه
تارکان اسباب دنیا آمدند و پرندگان از خلق و پیوستگان با حق آمدند لیلاً و نهاراً در اداء اعمال
صالحه قدم زدند پس زاویها راست کرده گاهی با یکدیگر جمع آمده تعلم و تعلیم انواع علوم از همدیگر میکردند
و گاهی تنها تنها رفته در زاویهای مخصوص عبادت بجا می آوردند پس از کثرت جهد و ریاضت انواع
علوم ایشانرا از متن قرآن نه از القای نفس و شیطان حاصل آمدی تا بدان علوم ایمان ایشان کامل
و یقین ایشان موکدتر و استقامت بر عبادات ایشانرا بیشتر آمد پس آن قوم را چون علوم نامحصوره
حاصل گشت از برای تفهم و تفهیم ابناء جنس خود اصطلاحات را برپا کردند تا بدان اصطلاحات همدیگر را
بفهمانند و خود را صوفیه نامیدند پس این اسم از ان باز بر مردمان که امثال ایشان باشند در قرب
در ریاضت و جهد و طاعت جاری هست الی انقراض الایام و باید دانست که دار دنیا هرگز از
امثال اینمردم خالی نخواهد بود و ماند هرچه گاه که خالی ماند نفخ صور ظاهر گردد و در ین باب کلام
مشهور است لولا الابدال لخسفت الارض و ما فیها و علامت ایشان آنکه عالم باشند بانواع علوم
دینیه مفروضه و عالم باشند بذات و صفات خداوندی بلا تشبیه و لا تعطیل و لا کیفیة و چون حق را حق
بشناسند پس در عبادت لیلاً و نهاراً جان کنند و تکاسل نورزند و از انواع نامرضیات مجتنب و متنفر باشند
و از نام و ناموس قوم و قبائل بدر رفته باشند و چنان محبت با یتعالی دایم المدام در حیرت باشند اگرچه
نفس محبت با یتعالی ایشانرا در هر زمان در تزاید میباشد اما ایشان از کثرت شوق هل من مزید میگویند
در عوارف المعارف آورده هر که از ابرار مومنان بعد از اداء تزکیه و تصفیه بسوی مقام مقربان بلند
پروازی گزیند و آنرا جویان و خواهان گردد او را متصوف گویند ما دامیکه بنهایت قرب نرسیده باشد
و هرچه گاهی که بنهایت قرب رسد او را صوفی گویند و هر که خود را بلباس ایشان آراسته گرداند

نه قاصد بدان مقام و نه آگاه از ان مراتب او را مشتبه و مترسم گویند و همدران آورده که صوفیه از جمله
مقربان اند خود ها را بلباس مقید نسازند و باسم صوفی خود را مشهور نمیدارند حتی که اگر از مشرق تا مغرب
کسی گام زند و طلب نماید کسی را که از جمله مقربان باشند و مشهور باسم صوفی باشد نخواهد یافت و همدران آورده
که مقرب کسی باشد که اعراض نموده باشد از کل ما سوی الله و روی آورده باشد الی الله تعالی یعنی اگر
مملکت هفت زمین با خزاین و آنچه در ایشانست اگر همه در تحت تصرف او باشد او همه را ترک داده اعراض
نموده بجانب حقتعالی توجه نماید و اگر هفت آسمان و جنان با جمله نعیم ابدیه ایشان را زان و باشند
ترک آورده توجه بحق تعالی نماید پس او و بر ملک متروکه خویش تاسفی نخورد و آن مملوک متروک را گاهی
یاد ننماید و دلاف در نزند که من از بهر دوست چیزی در باخته ام بل مملوک را از مالک باز نشناسد که مالک
کدام بود و مملوک کدام بل خود را از حق نداند آن هنگام موصوف بوصف قرب گردد پس این هنگام
او را اگر صوفی و درویش و شیخ و پیر و مرید نام نهند جایز باشد اما شیخ را یک شرط دیگر نیز باید و آن
اذن کامل دیگر است و سند که فی موضعه انشاء الله تعالی در تعریف کامل حضرت شیخ عثمان فرموده اند
شخصی که جامع این چهار خصایل باشد او را کامل میتوان گفت اول آنکه اگر کسی تمام محصول دنیا و آخرت
را ازو باز دارد غمگین نگردد دویم آنکه اگر کسی تمام محصول دنیا و آخرت را بدو دهد بدان مسرور نبود چه
حزن و سرور ایشان طایفه بر فوت دوست و وجدان دوست است سیوم آنکه اگر او را عزیز دنیا و آخرت
گردانند خوش و خرم نشود چهارم آنکه اگر او را ذلیل کونین گردانند دلگیر نگردد بدانکه او کامل است
زیرا که منع و عطا و عز و ذل نزد ایشان یکسانست چه ایشان بجز دوست بچیزی دیگر راضی نمی
باشند اگرچه جنت الماوی باشد چنانچه بی بی رابعه عدویه در مناجات خود بر زبان رانده الهی
آنچه نصیب این عاجزه دنیا آفریده بکفار ده و آنچه نصیب این ضعیفه بهشت آفریده بمومنان ده این
حقیره را در دار دنیا در محبت خود روزی گردان و در دار آخرت دیدار خود نصیبش کن پس در
عوارف المعارف آورده که الله تعالی در قرآن علوم وافره بلا حد و عد بر حبیب خود محمد صلی الله علیه
وسلم فرستاده بحدیکه اگر دریاهای روی زمین مداد گردند و جمیع حیوانات نویسنده آیند هر آینه
دریاهای تمام گردند اما به نهایت علوم قرآن نرسند و نیابند لقول من قال + جَمِیْعُ الْعِلْمِ فِی
الْقُرْآنِ لٰکِنْ + تَقَاصَرَ عَنْهُ اَفْهَامُ الرِّجَالِ ولیکن علماء صوفیه که عبارت از مقربان
است چون بعد از ادای تزکیه و تصفیه و غیر ذلک مما وجب علیهم بگوش دل سامع کردند قرآن را
از سبب صفاء قلب از هر آینه و هر کلمه در ساعت علوم بلا حد و عد بیرون می آرند که آنرا علم لدنی

Marfat.com

میگویند اما همگی موافق مشرب شریعت و مطابق مذهب سنت و بدان عامل میگردند بلکه بر وقت از
اوقات قدم در تزاید عبادات نهند و اگر مقربی از مقربان گوید که مرا بسبب صفاء قلب چیزی از معانی نما معنی
قرآن مفهوم آمد که آن مخالف مشرب شریعت و مذهب سنت است اعاذنا الله منه مقرب نگویند بل کافر و ملحد و مضل خوانند
زیرا که معانی ظاهریه قرآن و باطنیه قرآن نیست بل از هواء نفسانیه آن ملحد و مضل است و درین باب کلام
مشهور است کل باطن یخالف الظاهر فهو باطل در عوارف المعارف آورده که حضرت مصطفی صلعم فرموده اند که
هر آیت از آیات قرآن را ظاهریست و باطنی است پس مراد از ظاهر آیه لفظ قرآنست آن شامل است
معانی ظاهری را و مراد از باطن آیت تاویل است که جامع است معانی محصوره را و تاویل صرف آیت
است بسوی معانی کثیره محتمله با آنکه معانی موافق کتاب و سنت باشد پس تاویل ممکن نیست مگر شخصی را
که صفاء فهم حاصل شده باشد و نصیب معرفت و قرب یافته باشد پس رسیدن بباطن علوم قرآن مخصوص است
بطائفه علماء صوفیه است زیرا که چون بمقام قرب رسیده اند پس از متکلم حقیقی میشنوند و هر چه که از متکلم
سخن برا از متکلم بگوش خود شنود روشن است که همگی عبارات و اشارات او را دریابد و وهم از نیست که
بعضی را علماء ظاهر میگویند و بعضی را علماء باطن علماء ظاهر مفسران قرآن اند که تجاوز از معانی مسموعه
منقوله نمیکنند و علماء باطن علماء تاویل اند که سرائر قرآن را درمی یابند و یا مراد از علماء ظاهر آنکه
عامل در تزکیه نفوس باشند و مراد از علماء باطن آنکه عامل در تصفیه قلوب و یا مراد از علماء ظاهر کسانی
اند که خود ها را آثار اسماء و صفات و موجود کرده شده از ایشان دیده اند و هستی خود ها را قائم
بهستی اسماء و صفات دانسته اند پس بمرتبه صفات رسیده اند این هنگام بر ایشان لازم که موءدب
باداب گردند و مراد از علماء باطنی آنانند که در هستی ذات مطلق خود ها را مستغرق دریاء احدیت
گردانیده اند پس بمرتبه ذات رسیده اند و دران زمان ماخوذ بانیان آداب نباشند زیرا که نه از
خود خبردار اند و نه از دوست چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دران حالت عائشه رضی الله عنها
را پرسید مَنْ اَنْتِ گفته انا عائشة گفت مَنْ عائشة گفت اِبْنَةُ الصّدِّیق گفت من الصدیق گفت
صِهْرُ محمد گفت من محمد آورده اند که اگر صدیقه نمودی محمد رسول الله پس تسبیه من الله و هر چه گاه
که مستغرق ازین دریا از شرفناک بدر آید باید که موءدب باداب گردد چنانکه حبیب او موءدب باداب شد
والا ملحد و مضل کافر گردد الغرض مراد از علماء باطنی این مردم نیز باشند که فئة من علم الباطن
یوازی عمل الثقلین مشیر بدین معنی است باید دانست که حصول جمله انواع این ظهور و بطون از ظاهر
و باطن قرآن است بسبب صفاء فهم زیرا که چون صوفیه کلام را از متکلم بشنوند بسعادت این علم هم

بهره مند گردند و آنچه در بعضی کتب علم معامله و علم مکاشفه نام برده اند مراد از علم ظاهر و باطن است کما ذکر من قبل و در احیاء العلوم آورده که مکاشفه نوریست که ظاهر میشود صوفی را بعد از تصفیهٔ دل و تزکیهٔ نفس و بسبب آن نور منکشف میگردد مر او را چیزهای بسیار از معانی پس حاصل میشود او را معرفة الله تعالی کما حق المعرفة الحقیقیة بذات الله و صفاته و مکشوف میشود مر او را حکمتهای الله تعالی در خلق دنیا و آخرت و حکمت تقدیم دنیا بر آخرت و غیر ذلک از حکمتهای افعال باریتعالی برو مکشوف گردد و بعد از آن آورده که در و یکی ازین چهار خصلت باشد بشرف این علوم مشرف نگردد یکی کبر دویم بدعة سیوم محبت دنیا چهارم اصرار بر هوا قوله علم مکاشفه نوریست آنچه باید دانست که مراد از نور نه آن چیزیست که سرخ و سپید و زرد و غیر ذلک باشد بلکه مراد از نور صفاء فهم است که حاصل است از تزکیه و تصفیه زیرا که نور چیزیرا گویند که هم سبب ظهور خود و هم سبب ظهور دیگری چنانکه آتش در شب تاریک نوریست که هم سبب ظهور خود هست و هم سبب ظهور دیگری هست پس صفاء فهم بمنزله نور است بدان ای فرزند که بعضی جهال اشتباه اطوار سبعه و انوارات وارده که اهل سلوک را پیش می آید علم باطن دانسته اند و بعضی ادراک مغیبات را بخواب یا بالهام علم باطن دانسته اند آن محض جهالت و بطالت هست زیرا که علم چیزیرا گویند که دانسته آید پس اطوارات و انوارات دیده میکردند دیدنی را دانستنی نباید گفت و این دیدنی از دو امر خالی نیست یا شیطانی است و یا رحمانی است اگر شیطانی است ضلالت هست و اگر رحمانی هست سد راه سلوک است چه حقتعالی طالب صادق و کاذب را بدین انواع چیزها امتحان مینماید تا اگر بدین مغرور گردد از وطن اصلی باز ماند و اگر بدین التفات نماید ترقی احوال روزی کند و باید دانست که مقصود اهل سلوک رویت اطوار و انوار نیست بل مقصود ایشان استقامت و وصول بوطن اصلی که مراد از احدیت است تا هر کرا مقصود از سلوک اطوار و انوار باشد او را حق پرست نگویند بل خود پرست دانند زیرا که از بهر مراد نفس خود سلوک میکند که این مراد نفس است نه مراد حق چه مراد حق استقامت است و آنچه علم مغیبات را علم باطن گویند نیز بر غلط رفته اند زیرا که حصول آن ازین وجوه خالی نیست یا از هواجس نفس است و یا از جن و یا از شیطان و یا از رحمان آنچه از رحمن است مستغرقان را حاصل است پس اهل همه از آنجا که بلند همت اند و صرف هموم در طلب مولی نموده اند بواردات رحمانی نیز التفات ندارند چه جای آنکه بواردات فروتر از ان فریفته گردند و آنرا علم پندارند و یا علم دانند بل اهل حصول این نوع واردات و رویت اطوار و انوار را مکر میخوانند و الله اعلم بالصواب بدان ای فرزند که شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت متحد اند در احکام اما صوفیه

Marfat.com

بنابر اصطلاحات جدیدهٔ خویش تفریق کرده اند میان آنها شریعت تزکیهٔ نفس را گویند که ادای
اوامر و ترک نواهی باشد و طریقت تصفیهٔ دل را گویند از خطرات ما سوی الله و مصفا ساختن دل بذکر
الله تعالی و حقیقت و معرفت شناخت یگانگی باریتعالی را گویند کما حق المعرفة و حق معرفت نزد ایشان
وقتی حاصل شود که هرچه شنود از حق شنود چنانکه شیخ جنید بغدادی قدس سره فرمودی که سی سال
است من با حق سخن میگویم عوام تصور میکنند که با ما میگویند پس درینحالت عارف و محقق هرچه
ببیند از حق داند و از حق بیند نه از غیر هم ازینجاست که اینطائفه بزدن و کشتن و ایذا رسانیدن
راضی میباشند و تسلیم مینمایند و تواضع و حلم میورزند و بمکافات مشغول نمیگردند و اگر بمکافات
و مکافات اختیار کنند باید که از دعوی معرفت صوفیانه باز ایستند و الا مدعی کذاب باشند کقول
من قال ؎ گر از کوه آسیا سنگی بلغزد ❊ نه عارف آنکه از پیشش بخیزد ❊ پس ابتدای این راه آن
است تا هر که شریعت را پس پشت انداخته توجه نماید چنانکه ملاحدهٔ این زمانه کافر مطلق گردند نعوذ
بالله من کفره **نکتهٔ چهارم** دربیان رسیدن بمرتبهٔ پیری و شرایط آن در عوارف المعارف آورده
و روی فی الخبر عن رسول الله صلعم انه قال و الذی نفس محمد بیده لئن شئتم لاقسمن لکم ان احب عباد الله
الذین یحببون الله الی عباده و یحببون عباد الله الی الله و یمشون فی الارض بالنصیحة و هو الذی
ذکره رسول الله صلی الله علیه و سلم هو رتبة المشیخة و الدعوة الی الله تعالی و رتبة المشیخة من اعلی
الرتب فی طریق الصوفیة و نیابة النبوة فی الدعاء الی الله انتهی کلامه حاصل سخن آنکه حضرت
رسول الله صلعم فرموده که دوسترین بندگان خدایتعالی کسانی اند که محبت خدایتعالی در دل بندگان
خدایتعالی نهند و خدایتعالی را نیز بر بندگان خودش محب گردانند و در روی زمین قدم نهند از بهر
نصیحت پس مرتبهٔ پیری از مضمون این حدیث مستفاد است زیرا که پیر آنرا گویند که داعی باشد
خلق را براه حقتعالی که آن راه شریعت است و چون دعوت از خصائص انبیا است پس پیر نائب
انبیا است و خلیفهٔ انبیاء بل خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ قرآن خدا باشد کما ذکر فی تفسیر اللباب قال علیه السلام
من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه و هم در عوارف
المعارف آورده که وجه آنکه پیران خدا را بر بندگان خدا محب میگردانند آنست که پیران مریدان را
براهی راست متابعت محمدی روان میگردانند پس کسیکه بر متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
ثابت و راسخ آمد البته خدایتعالی او را دوست میدارد و خدایتعالی محب و میگردد لقوله تعالی قل
إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و وجه آنکه پیران بندگان خدا را بر خدایتعالی محب میگردانند

باشد

آنست کہ پیران مریدان را اولا بتزکیہ نفس میفرمایند بعدہ بتصفیہ دل پس چون نفوس مریدان مزکی آید و دلہا ایشان مصفا ہر آینہ عظمت وجلال خداوندی را در آئینہ دل دیدہ حقتعالی را حاضر و ناظر میدانند پس در حضور ہر مردم را بر محبوب محبت می افزاید پس مریدان بکمال محبت خوشحال دوست میدارند از مضمون این حدیث چنان معلوم آمدہ کہ پیر آنرا گویند کہ بنہایت قرب رسیدہ باشد و بانواع علوم دینیہ بہرہ مند گردیدہ و داعی باشد مردم را بجانب حق بعضی را از کفر بجانب اسلام خواندہ وبعضی را از فسق و فجور بجانب توبہ و اتیان عمل صالح و بعضی را بانواع تزکیہ و تصفیہ زیراکہ پیر را صفاء فہم چنان باید کہ استعداد ہر احدی را بداند تا در خور استعداد او چیزی فرماید ہر کہ از کفر بجانب اسلام بگفتہ او بدر آمد آنرا مرید او نگویند و ہر کہ از فسق و فجور بصلاح در آمد بگفتہ او آنرا نیز مرید او نگویند و ہر کہ مشغول بہ تزکیہ و تصفیہ آمد و ہر دو را بجا آورد او را مرید توان گفت اگر عالم بعلوم مفروضہ باشد والا لا کما ذکر فی احیاء العلوم فی کتاب اسرار القرآن لایکون المرید مریداً حتی یجد فی القرآن مایرید ویعرف النقصان من المزید ویستغنی بالمولی عن العبید زیراکہ حصول علم مفروضہ از لوازم اسلام است پس ہر چہ گاہ کہ طالب ماخوذ بحقی از حقوق اسلام باشد او را قدم نہادن در سلوکت جائز نیست بل در راہ حاصل نیست پس از ینجا معلوم گشتہ کہ پیری مریدی بس دشوار است فردی باید از افراد کہ شایستہ مرتبہ پیری و مریدی شود زیراکہ این امر مقرب است یعنی کسانیکہ ہمچون اصحاب صفہ اند در اہتمام امور آخرت و ترک اسباب دنیا و دوام شغل لی مع اللہ در عوارف المعارف آمدہ ہر کہ بخواہد استجلاب قلوب عوام باشد بجانب خود او از جملہ پیران نیست بل از جملہ مریدان نیز نیست چہ پیر صوفی را گویند پس صوفیہ از مردم رمندہ آنکہ با مردم آمیزند از اینجا میتوان دریافت کہ پیری و مریدی جہال کہ در دین مانہ سر بر زدہ و حادث شدہ جز ضلالت و الحاد و زندقہ چیزی دیگر نیست زیراکہ تعلم و تعلیم این جہال درمیان یکدیگر جز مکر و غرور نیست چہ پیری ملحد بعضی بانواع نامرضیات مبتلا میگرداند کہ من ضامن بہشتم پس تراغمی نیست ہر چہ میکنی بکن و آن مرید جاہل آنرا از سر جہل تصدیق نماید و غرور دہند ہر دو کافر مطلق میگردند و بعضی را اندک درصلاح مستقیم میگردانند امادلہای ایشانرا از اداء نوافل و صحبت علم و علماء خالی میگردانند و مغرور میسازد کہ اعتماد بر پیر کن امور آخرت ترا با علم دیگر و پیر دیگر کاری نیست زیراکہ پیر ترا بخدا خواہد رسانید پس احتیاج بدیگری نماند و آن جاہل بے تمیز تصدیق نمودہ معتقد گردد و کافر گردد و ہر دو کافر گردند نعوذ باللہ من الکفر بعد الایمان ان

Marfat.com

ای فرزند که پیر را شرائط بسیار است جمله آن درین مختصر نگنجد اما جزوی را ازان شرائط از رسالهٔ ملتقط انتخاب
نموده خواهم آورد کما ذکر فیه الشیخ هو الذی یقرر الشرع والدین فی قلوب المریدین پس اینجا باید دانست
که ملحدان این ایام که از پیران خود شریعت نمی آموزند و مذهب سنت وجماعت معلوم نمیکنند و عقیدهٔ دین را
از پیران روشن نمیسازند مرید نیستند و پیران که این معانی مذکوره را بمریدان تقریر و تعلیم نمی نمایند پیر
نیستند بل امثال این مریدان را مرید باید خواند بفتح میم که مرید شیطان رانده شده را گویند و امثال این
پیران را بیر باید خواند که بیر چاه را گویند ایشان عوام الناس را در چاه ضلالت می اندازند و مغرور گردانند
کافر میسازند نعوذ بالله من کفرهم و ایضا فیه واعلم انه لا یصلح التربیة والمشیخة الا من سلک الطریقة
والصبر المذموم والمحمود وشرط ان یکون عالما بکتاب الله تعالی وسنة رسول الله صلعم ولیس کل عالم باهل
للمشیخة بل ینبغی ان یکون موصوفا بصفات الکمال و معرضا من حب الدنیا وحب الجاه والمال وما یشبه
ذلک و یکون قد اخذ هذا الطریق بالتلقی من شیخ محقق سلکت متابعة الی الرسول صلعم پس اینجا باید دانست
پیری که عالم بعلوم قرآن واحادیث رسول الله نباشد پیر نیست و ایضا هر که متابعت و خدمت پیر
نکرده باشد و اذن پیری نه دنیاوده باشد پیر نیست زیرا که بعد از ادای تمامی شرائط پیری شرط کلی
اذن است تا اذن نیابد پیر نگردد چنانچه بزرگان شطاریه فرموده اند هر که بار دست بیعت مریدان
دست گیرد بلا اذن پیر کامل گویا که هفتاد اولیاء الله و یک پیغمبر مرسل را کشته باشد و حضرت سید
جلال الدین بخاری قدس الله سره فرموده اند هر که از علماء و صلحاء و سادات و شرفاء بلا اذن کامل
خود را پیر گویاند و پیر داند او مدعی کذاب و مفتری و دین خراب خواهد بود چه این منصب موقوف بر اذن است
بشرطیکه خدمت شیخ محقق بدل و جان در سالها بسیا بجا آورد و در دل اندیشهٔ اذن نکرده اند و الا آنها
انیمردم را پیران کابر اذن ندهند و اگر اذن دهند آن پیران از جملهٔ ناقصان باشند زیرا که وقتیکه این
خادم باندیشهٔ اذن یافتن خدمت ورزد پس خادمی مراد نفس خود باشد نه خادمی مراد حق که آن
استقامت است بر انواع طاعات و باید که آن پیر مخدوم نیز ماذون و مرخص از دیگری باشد تا بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان ای فرزند که این از جملهٔ تقوی و تورع اهل صفوت است که بلا اذن
صوفی کامل وعظ و نصیحت صوفی را قبول نمیدانند و ان بلغ الی غایة القرب زیرا که وعظ شخصی را
قبول کردن از برای بنای مسلمانی میباشد پس در بنای مسلمانی تفحص و تفتیش بسیار باید نمود تا خلل
نیابد زیرا که این بنائی است که بار دیگر آبادان نخواهد شد هر که در دار دنیا این بنا را مستقیم و برابر
بر پا کرد بموافقت سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم نجات یافت و هر که معوج و کژ بنا کرد و مخالف سنت

Marfat.com

مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم ہلاک بدگشت پس اعتماد بر وعظ شخصی باید کرد کہ او را بزرگ دیگر ماذون گردانیدہ و مامون از خطاء و خلل دانستہ باشد و ہمین معنی مبرہن است در کتب فقہ کہ مفتی ماجن از فتوے دادن احکام اسلام و ائمہ عظام منع میفرمایند تا عوام الناس را ہلاک بدنگردانند و ہم در رسالہ مکیہ آوردہ کہ خصائص پیر آنست باید کہ ریاضت کنندہ باشد بر انواع ریاضات بالغہ چون دوام نوافل و قلۃ طعام و قلۃ اختلاط با مردم مگر بضرورت وعظ گفتن و کثرت صیام و کثرت نوافل و کثرت صدقات نوافل و کثرت صمت یعنی خاموشی از سخنان دنیا بجز سخنان امر معروف و نہی منکر و باید کہ در خصائل پیر محاسن آداب و مکارم اخلاق نیز پیدا شدہ بود مانند صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و بذل مال و جاہ و حلم و تواضع و اہتمام امور آخرت و صدق و اخلاص و شرمندگی از خدا تعالی و آہستگی در امور دنیا و باید کہ اخلاق ذمیمہ از باطن پیر بدر رفتہ بود مانند عجب و کبر و بخل و حسد و حرص و درازی امید در دنیا و باید کہ پیر در ظاہر بر انواع طاعات و عبادات چنان جہد نمایندہ و محنت کشندہ باشد کہ دیگران از مجرد جہد او عبرت گیرند و علامت پیر کامل آنکہ از کثرت جہد در انواع عبادات او را کلفتی و ملالتی پیدا نشود بل ہر چند تعبد بیشتر ورزد لذت عبادت بیشتر یابد و از کثرت انواع مجاہدات صفاء قلب را حاصل شدہ باشد تا بدان صفا ہر کلمہ و آیتی قرآن از متکلم حقیقی شنود چنانکہ امیر المومنین علی رض فرمودہ اند کہ من در زمان عبادت خدای خود را از طریقہ صفاء قلبیہ عیان می بینم یعنی جز او نخود را دانم و نہ غیر او را زیرا کہ صوفیہ گاہی دانستن را بدین عبارت میکنند و این مبرہن است کہ دیدن دیدار حق کما حقہ در دنیا افراد انبیا کسی دیگر را از اولیا جائز نیست بل ادعاء آن کفر است از تفسیر بیضاوی و تفسیر کواشی باید دریافت پس صوفیہ دریافتن عظمت و جلال او را و تحیر دران بدین تعبیری میکنند و استغراق در محبت بحدیکہ نہ خود را دانند و نہ حق را رویت میدانند فہم من فہم پس در رسالہ مکیہ آوردہ کہ این امثال موصوف مذکور پیر را شاید زیرا کہ او را از احوال مقربان نصیب حاصل است **سوال** چون مقربان از مردم رمند و اختلاط نہ ورزند و با غیر حق کار ندارند و با حقتعالی شغل بر دوام دارند پس مرید از برای چہ گیرند و با مریدان چرا آمیزند **جواب** بنا بر ضرورت بحکم من کتم علما الجم بلجام من النار چون انواع علوم قران ایشان را روزے شدہ بمضمون حکم پیغمبر صلعم میخواہند کہ بدیگران نیز رسانند و میخواہند کہ طریقہ حصول آن علم را نیز بر طالبان صادق بنمایند تا مگر بعضی از و بہرہ مند گشتہ این طریقہ را بدیگر بنمایند و ہکذا تا بروز قیامت باقی مانند و مانند اجور آن تابعان نیز او را اجر باشد من غیران ینقص من اجورہم شیئا لقولہ علیہ السلام من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہ و اجر من عمل بہا الی یوم القیامۃ من غیران ینقص من اجورہم شیئا و من سن سنۃ سیئۃ

Marfat.com

فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة من ان ینقص من اوزارهم شیئا سوال چون این بدین است که
من کتم علما الجم بلجام من النار پس چرا صوفیه این علوم را بر خواص و عوام افشا نمیسازند و طریقه معمول و فنا
فی الله را افراد بنی آدم ننمایند جواب بمضمون آنکه در آخر این حدیث وارد است الا عن غیر اهله پس صوفیه از
نا اهل ناآشناسند با مردم اهل مخالطة نمایند و از نا اهل رمند چنانکه ملا روم فرموده که شیخ شبلی پیر او مدت
سال در خدمت غائبانه بگماشته بعد ازان چون طلب صادق دیده و اهلیت او دریافته در صحبت خود راه داد و در
حقایق الدقایق آورده که هر فعلی از افعال مرضیه و نامرضیه که از مرید صادر شود آنرا از پیر باید دید زیرا که مرید
نا اهل را در صحبت و مجالست خود راه ندهد والا طغیان به پیر باز گردد هم در دنیا و هم در دین پس از انست که پیران
سفیهان و دنیا جویان و مبتدعان و مردم نفس پرست را در صحبت خود راه ندهند زیرا که امثال این مردم از
عبرت نگیرند پس مبادا حکمت ازو نادانسته جا دیگر روند و بدعت خود را رایج تر گردانند پس پیر داخل و مثل
من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا گردد
نعوذ بالله منها و هم در رساله مکیه آورده باید که پیر عالم باشد بعلم شریعت از فرائض و واجبات و سنن و نوافل
و انواع محرمات و مکروهات و مشابهات تا تمیز گردد میان حرام و حلال تا هم خود را محکم گرداند بر اداء شریعت
و هم مریدان او را باید که در طریقت نیز عالم باشد بانواع مجاهدات و معاملات صوفیه و عالم باشد باحوال مریدان
از خیر و شر یعنی دریابد که فلان مرید از اوصاف ذمیمه چون حقد و کبر و حسد و عجب و بخل و حب ریاست و حب
جاه و حب مال چیزی هست او را ازان منع فرماید و خالی سازد و ایضا دریابد که فلان مرید را قوت فهم حاصل
شده و پایه فهم او با دنی ترین مرتبه صوفیه یا اوسط یا اعلی رسیده تا در خور فهم او تلقین نماید و چیزی گوید
تا اگر پیر را این ادراک نباشد مبادا سخنان اهل الله را بیکبارگی بمردم نا اهل نشان دهد و نا اهل بحقیقت سخن
نارسیده بالحاد درافتد و وبال و عاید بدو گردد من غیر ان ینقص من وزره شیئا و باید که نیز پیر را علوم
وافره باشد از علوم دینیه هر چه باحتیاج مریدان است تا مریدان را بقوت آن از ضلالات نگهدارد و باید که
در حقیقت و معرفت نیز عالم باشد مکاشفات و مشاهدات و معاینات را تا او را از فنا ترقی [illegible]
گردیده باشد آن هنگام مربی مریدان سالکان خواهد آمد و الا لا و هم دران رساله مکیه آورده دیگر انست از انکه
پیر آنکه رحم کننده و صبر کننده و حلیم باشد غیر درشت خوی و غیر بسیار خور و غیر سیه دل و ترش رو و بی غیره گردنده
در بازارها باشد در عوارف المعارف آورده که حضرت رسول الله صلعم فرموده که الله تعالی دشمن میدارد دو
کس را یکی آنکه خندنده بی عجب باشد دوم آنکه گردنده بی حاجت باشد ای عزیز از ضلالت و جهالت و
حماقت جهلاء این ایام در باید یافت که بازگونه از امر خدا و رسول برگشته اند زیرا که خندنده بی عجب را

Marfat.com

ولی میدانند و با یکدیگر از بسیاری خندهٔ او بیان میکنند که او را هیچ غمی نیست نعوذ باللہ من منطقۃ فاسد هم و از آن خبر ندارند که صوفیه حقانی پیران هموم اند هم از آنست که شب و روز در گریه و سوز میباشند وهم در رسالهٔ مکیه آورده باید که پیر جامع دنیا و محب زینت دنیا و طالب مال و جاه و طالب آوازه و طالب مریدان و بیهوده گوئی نباشد و باید که بر مریدان مشفق و مهربان باشد همچنانکه رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم مشفق و مهربان بوده بر اصحاب خود پس چون پیر موصوف باین اوصاف باشد او خلیفه رسول خدا باشد و واجب است بر مریدان طاعت او و در رسالهٔ غوثیه آورده که مراد از شفقت شفقت حقیقی است نه شفقت عادی شفقت عادی آنست که بماکولات و ملبوسات و مشروبات و محصولات دنیاوی کسی را بهره مند سازی این شفقت عادی در کفار نیز موجود است اما شفقت حقیقی آنکه شخصی را از عذاب آخرت نجات بخشی یعنی از عصیان و طغیان باز داری تا از عذاب نگاه کرده آید پس پیر را باید که شفقت ورزیده مریدان را از گناهان باز دارد ظاهراً و باطناً سراً و علانیة و دائم الاوقات دست دعا بدرگاه حق جل و علا برداشته بالا دارد که الٰهی ما را و اتباع ما را از عصیان و طغیان نگهدارد و بر جاده استقامت ثباتی بخش آمین یا رب العالمین دیگر در حقایق الدقایق آورده که طریقه مشایخ آنست که چون طالبی بشیخی ارادت آورد شیخ او را بفرماید تا اول از افعال بد توبه کند و از گناهان رفته ناله و زاری و گریه کند و ندامت پذیرد و از این پس ترک شهوات و اشتهاء نفسانی بکند و از خلق ترک طمع گزیند اگر مرید درین امور راسخ آمد و مدتی همچنان مستحکم آمد آنگاه سر او را تراشند و در مطبخ وجودش در آرند چون در مطبخ وجود در آمد و حلاوت ریاضت یافت و ترک شهوات کرد بعد از مدتی بر محک امتحان آموده او را خرقه دهند و در زمرهٔ خادمانش نصب کنند بعد از آن چون در آن امتحان کرده آید او را سجاده دهند و در صحبت درویشان نشانند تا مرید ترک شهوت و طمع و خصائل ذمیمه نکند و صفات ملکی حاصل نشود سر او را تراشند و طاقیه و سجاده برای او نپوشند چون طالب بصفات ملکی نرسد شایستهٔ فقر و عشق نگردد و چون سر تراشیدن و طاقیه و خرقه و سجاده پوشیدن گواهی است از جانب شیخ بر مرید که این مرید از درد نفس آرمیده و واقف اسرار پنهان شده و بصفات ملکی رسیده است و در فقر و فاقه ثابت قدم آمده است و ترک شهوت و طمع از خلق و ترک اخلاق ذمیمه کرده است پس پیر گواهی دروغی دهد **نقلست** که چون شیخ شبلی در بغداد حاکم بوده روزی منصب دنیاوی را پس پشت انداخته روی به پیری آورد گفت راهم بنمای بسوی صفای قلب پیر گفت اول توبه کن از افعال نامشروعات و ترک شهوت کن و از لذائذ دنیا مجتنب شو بجز قوت لایموت که سد رمق گردد چیزی مخور پس شبلی گفت یا شیخ مرا اندکی فرما تا بجا آرم گفت

سه سال ترک اسباب کن و هرچه بی سوال ترا دست دهد آنرا صرف فقرا کن و خود از آن بمقدار ضرور بخوری
زیرا که تا نقش تو از تو جدا نگردد ترا بخدا راهی نباشد پس شبلی مدت سه سال بر مضمون ریاضت بسر برد تا
از کثرت ریاضت اعضاء او چون موی خشک شد آنگاه او را طاقیه پوشانید گفت بعد از این پنج سال
دیگر آبکشی کن و ابریقهای فقرا پر ساز شب و روز درین خدمت باش و در خواب مرو الا اندکی چون
سال دیگر همچنان خدمت بجا آورد آنگاه در سال هفتم خرقه پوشانیدندش گفت بعد از آن سه سال
دیگر خدمت مطبخ فقرا کن از هیزم سیاه پاک کردن و بار کردن و فرود آوردن و قسمت کردن چون
سال دیگر همچنان بجا آورد آنگاه در سال دهم سجاده دادندش بعد از آن ورا در صحبت خود راه داد شعر
حضرت ملا روم همین معنی فرموده اند + همچو شبلی شد بدیشان کس قبول + کی قبول آید بدیشان با وصول
طاقیه سجاده و خرقه ترا + در طریقت این بود شرط گدا + ای عزیز از سر انصاف نظر باید کرد که پیران
زمانه ما مخالف قرآن و حدیث را مخالف احوال مشائخ متقدمین ندیدند مشائخ متقدم مریدان را سوال منع
میکردند ایشان مریدان را در بدر میگردانند تا هم از بهر خود چیزی جمع آرند و هم از بهر پیر طعام دنیا [illegible]
و هر خری بیدم را خرقه دهند اما نه خرقه که موافق وضع صوفیه باشد چه صوفیه خرقها کهنه که در [illegible]
افتاده بودی جمع آوردی پاک کرده بر خود دوختی اما این ملحدان جامه نو را از بازار خریده پاره پاره
کرده مرقعات ورا به الوان مختلف رنگ کرده برهم سیدوزند محض برای مکر و فریب عوام کقول [illegible]
سه تو مپندار که هر گوشه نشین درویش است + ای بسا خرقه که بر ریشه او زناریست + [illegible]
و هر جاهل نافرجام را طاقیه پوشانند و هر مردی و زنی و امردی و غلامی و کنیزکی را مرید خوانند [illegible]
شیطان آدمیان بحق تعالی پناه گیر از وی و در تفسیر [illegible] آورده که شیاطین آدمیان ایشان [illegible]
پیران ند بحق تعالی پناه گیر از وی بحکم محکمه که اعرض عن الجاهلین چنانچه حضرت ملا روم فرموده
هر که پیر است باید که شخصی نفس پرست را که چرب و شیرین خورد و بزور [illegible] ناز و تکبر ورزد و [illegible]
نماید و غضب و جدل و فتنه انگیزد و حب دنیا در دل دارد و حکومتی ظالمانه ورزد مرید نگیرد [illegible]
بگیرد او را ازین اوصاف بدر نیارد او پیر نیست پس در شان او فرموده + شیخ [illegible]
بهزان + تا کند سیم و زری مردم نهان + وایضاً ملا روم فرموده پیر را باید که از اغنیا سوال
نکند و اگر بی سوال ورا چیزی بدهند آنرا صرف فقرا کند پس پیر که اغنیا را طعام گوناگون
بدهد آن ریا باشد و ریاکار پیر نباشد و باید که پیر حاسد نباشد و باید خوش پوشی و زینت دنیا
لباس را ترک آورده باشد هرچه باید قناعت [illegible]

Marfat.com

نباشد پس در شان او فرموده ؎ این علا ستهاست از تن پروری × فقر ازین اوصاف دورست وبری × جمله میدانند کان دانه است ودام × اوست صیاد لشمته والسلام × شیخ ره بین کی شود این رابدان × تا نبوسند دست او را مردمان × شاه ره پوشیده شد از بیرمن × زین نشان معلوم شد آخر زمان × وه چه باشد شیخ نا واصل شده × دست در تقلید ظنی برزده × لاف شیخی در جهان انداخته خویشتن را بایزید ساخته × از خدائی بوئی او را نی خبر × دعوتش افزون ز شیث و بوالبشر × پس شارات وعبارات ملاروم احوال پیران زمانه ما را باید دریافت تا هر که مسلمان است ایشانرا مسلمان نخواهد دانست چه مفتریانند که دعوی محبت باریتعالی را بافتراء برخود بسته اند پس کافرانند کقوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا و یکی از افترائی پیران ملاحدهٔ زمانهٔ ما آنست که آوازهٔ دروغ محض از برای استجلاب قلوب عوام آورده در داده که بی پیر بخدا راه نیست وبدین سخن کاذبه عوام را بجانب خود خوانده ودلهائی ایشانرا از محبت علم وعلما ومحبت کتب واحادیث رسول الله بل از محبت قرآن سرگردانیده چه خودها را ضامن بهشت گردانیده پس عوام در محبت چنان مستغرق آمده که دست اخلاص واعتقاد از قرآن بشند واز ایشان نکشند چنانچه دیده می آید از مردم این زمانه پس کافر مطلق اند بدان ای فرزند که پیر گرفتن از فرائض و واجبات و سنن اسلام نیست بل از جمله نوافل است تا هر کرا اختیار آن باشد که صوفی شود پس بمضمون این مسطوره و مذکوره صوفی را دریابد و در خدمت او بقدم اخلاص عمل نماید تا مگر ازین برکت او صوفی گردد لیکن مشکل آنکه یافتن صوفی ممکن نیست چنانکه از عبارت عوارف المعارف معلوم گردیده که اگر از مشرق تا بمغرب بگردی شخصی از مقربان نیابی که مشهور باسم صوفی باشد چه ایشان از اسم ورسم ونام و ناموس بدر رفته اند ودر رساله شطاریه آورده که این قوم را لباس معهوده هم نمی باشد که ایشان بلباس معهوده مقید نمیگردند چه لباس اشتهار و تعریف اقتضا کند وایشان در پی اختفا وگمنامی اند پس چون از جمله نوافل است و یافتن آن مشکل زیرا که صوفی را باید تا صوفی شناسد و یا کسی دلالت کند بدو پس درین ایام از طلب صوفی احتراز اولی زیرا که مترسمان بی ایمان اکثر من ان یحصی سرزده اند مبادا که درین طلب در چاه ضلالت غریق گردد پس چون خوف زوال ایمان درین طلب هست طلب نباید کرد و علما گفته اند هر چه خوف خطر درن دارد اگر چه از فرائض اسلام باشد از ان دور باید بود چنانکه حج فرض است اما جائیکه دریاء محیط درمیان باشد نباید رفت کقوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة پس هر چه خوف هلاکت ایمان دارد از ان دور تر باید شد پس عوام مومنانرا طریقه نجات

اینست که چنگ بقرآن زنند کقوله تعالی واعتصموا بحبل الله وفی التفسیر الزاهدی حبل الله القرآن هرچه
موافق قرآن یابند آنرا بگیرند وبدان عامل باشند وهرچه مخالف قرآنست ازان دور گردند وبیزار باشند
ودر تفسیر بیضاوی در تحت آیة وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
آورده اند عطف علی الجملة السابقة والمقصود عطف حال من آمن بالقرآن ووصف ثوابه علی حال
من کفر به وکیفیة عقابه فمن کفر به استوجب العقاب ومن آمن به استحق الثواب وانما امر الرسول علیه السلام
او عالم کل عصر او کل احد یقدر علی البشارة بان یبشرهم انتهی کلامه یعنی حضرت رسول الله بشارت دهد
کسانی را که ایمان بقرآن آورده اند بدانکه بهشتها پر نعمت مر ایشانرا است ویا هرکه عالم باشد در هر
زمانه ویا هر احدی از عوام مومنان که آگاه ازین مفهوم گردد بشارت دهد کسانی را که ایمان آورده اند
بقرآن که بهشت مر شمارا است پس ازین عبارت چنان مفهوم گردیده که یا رفتن بهشت موقوف است
بایمان آوردن بقرآن ورفتن بدوزخ نیز موقوف است بانکار آوردن ودست کشیدن از متابعت
قرآن مژده مر کسی را که ایمان آورد بقرآن ومتابعت او گزیند ووای بر کسیکه دست بکشید از قرآن
ومتابعت ونکرد بل متابعت پیر گزید وچنگ بدو زد نعوذ بالله من کفره ودر شرح مشارق آورده
که روزی اعرابی از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواسته که یا رسول الله طریق آسان مرا
بنمائی تا به بهشت رسم گفت اول خدایرا یگانگی قبول کن زیرا که چون کسی خدایرا یگانگی قبول کند
جمیع احکام او را از روی جمال قبول کرده باشد دویم پنج وقت نماز بجا آورده باش سیوم روزه
ماه رمضان بجای آر چهارم زکوة مال بده تا به بهشت رسی اعرابی سوگند یاد کرد که یا رسول الله یکی
ترک نخواهم آورد وازین زیادت نخواهم نمود زیرا که من مرد کاهل کوشم پس حضرت رسول الله صلعم
فرمود هر که اهل بهشت را میخواهد که در زمین ببیند همین اعرابی را ببیند که وی چون ازان آورده هرگز
کم وزیادت نمیکند بهشتی است حج اگرچه فرض بود یاد نکرد زیرا که حج بر بعضی مردم فرض نمیباشد
خاصه بر مردمانی که درمیان ایشان وبیت الله خوف وخطری باشد پس ازان عبارت مفهوم
صریح است عوام ایام را که باداء این امور مستحق بهشت میگردند وهم ازین عبارت چنان مستفاد
گشته که چون باداء این مستحق بهشت میگردند بترک این لائق دوزخ نیز گردند پس باید که هم در حصول
این معاملات سعی بلیغ نماید که طریقه نجات اینست نه پیر گرفتن که از لوازم اسلام نیست بل از
برای مصلحت دین واند یاد یقین پیر را مردم میگرفته اند وچون اکثر مدعیان کذاب شهرت
تام در داده اند ترک صحبت ایشان اولی چنانکه در تذکرة الاولیا در ذکر ابن سماک آورده گفت

Marfat.com

پیش ازین مردم دوا بودند که بمجلس ایشان بیماران شفا یافتندی اکنون مردم همه دردانند که علاج ندارند پس سبیلی ناجی آنست که خدا را مونس خود گردانی و کتاب او را امام و سنت رسول او را مرشد انتهی کلامه **نکته پنجم** در بیان ایمان بدان ای فرزند اول چیزیکه بر طالبان صادق فرض و لازم است حصول ایمان است چه اگر ایمان نباشد حصول معرفت کما حقه نباشد و چون معرفت نباشد بی معرفت کسی صوفی نگردد چنانکه زهاد و کفار که در زهد و محنت سر هوائی جان میکنند اما نه صوفی میگردند و نه مسلمان اگرچه ایشان دعوی معرفت کنند معرفت ندارند زیرا که هر کرا معرفت الله کما حقه بوده شود معرفت او را باستقامت بر طاعت و انواع عبادات که موافق متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد خواند و چون متابعت محمد ندارند پس از اهل ما راند اگرچه صاحب کشف و کرامت گردند کما ذکر فی کشف العقاید ان الله تعالی ضمن العصمة فی جانب الکتاب والسنة و لم یضمنها فی جانب الکشف والالهام انتهی کلامه پس چیزهای مومن به هفت اند اول ایمان آوردن بالله تعالی که یگانه است او را شریک نیست هرچه در عالم مخلوقات راسود و زیان میرساند خدا است عزوجل دویم ایمان آوردن بفرشتگان که بندگان خدا اند سیوم ایمان آوردن بکتابها که آنچه از جانب خدایتعالی آمده اند همه حق اند و راست اند چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و راست پنجم ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه تقدیر خیر و شر از خدا است عزوجل هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن اما اصح آنکه در تمهید ابوشکور آورده هر چیز بنص صریح ثابت شده باشد و یا بخبر متواتر یا باجماع امت ایمان آوردن بهمه آن فرض است حتی که منکر آن چیز کافر گردد پس مومن به چیزها بسیا باشد **مسئله** در ایمان آوردن مومن بجمله انبیاء و ملایک و اولیاء و مومنان مساوی اند در صورت یعنی بر همه این طائفها لازم که همگی چیزها مومن به ایمان آرند پس ازین روی مساوی باشند اگرچه در یقین انبیاء اکمل اند **مسئله** چون مومن به بسیار اند پس بهتر آن باشد که ایمان مجمل بیارند یعنی بر زبان رانند که قبول کردیم قرآن خداوندی را آنکه بر محمد فرستاده شده است و قبول کردیم هرچه موافق قرآن است در حقیقت و بیزار گشتیم از آنچه مخالف قرآن است و از آنچه مخالف امر رسول الله است و در دل نیز این معنی را التصدیق نمایند مسلمان میگردند **مسئله** در کتب این فن آورده ایمان بمانند وضو است و کفر بمانند حدث یعنی چون شخصی وضو بجا آرد پاک میگردد بعد از ان اگر یکی از نواقض وضو صادر شود هم وضو بشکند و اگر همگی صادر شود هم بشکند پس همچنان اگر

Marfat.com

شخصی ایمان مجمل آرد مسلمان میگردد بعد ازان اگر از همه اوامر قرآن منکر شود نیز کافر گردد و همچنان اگر
از مخالفات قرآن بیزار نمیشود بل آنرا دوست میدارد هم کافر گردد و اگر یکی ازان مخالفات بیزار نشود
هم کافر میگردد همچنین اگر یک حق متفق را انکار نماید دانسته یا نادانسته و یا حق را ناحق داند و یا یک
ناحق را حق داند دانسته یا نادانسته کافر گردد و یا یک سخنی مخالف را روا داند و یا یک نادیدنی را روا داند
و یا یک روا از حرام را روا داند و یا یک روا از ناروا داند کافر گردد تا اگر بعد ازان از روی عادت مالوف کلمه
بر زبان راند مسلمان نگردد مگر آنکه به نیت ایمان نو کلمه بر زبان راند پس هم ازینجاست که در تمهید ابو شکور سالمی آورده که درین
ایام بر هر فردی لازم است که هر روز ایمان مجملی بیارد بعد ازان به نیت ایمان نو کلمه بر زبان راند
تا مسلمان نو گردد و اگر پیش ازین بنادانستگی کافر شده باشد بعد ازان از کفر خلاص گردد مسئله
ارکان ایمان دو چیز است اول اقرار کردن بر زبان دویم تصدیق کردن بدل مسئله احکام ایمان
هفت است چون کافر ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص یابد دویم مال او از گرفتن خلاص گردد سیوم
فرزندان او از برده کردن خلاص گردند چهارم از ناحق رنجانیدن خلاص گردد پنجم گمان بد کردن برو
نشاید از برکت ایمان ازین پنج چیز امان یابد ششم بشومیت گناه ابد در دوزخ نماند هفتم به برکت
ایمان به بهشت برسد این دو حکم ایمان در آخرت است مومن را بکار آید مسئله شرائط ایمان نیز
هفت است اول هستی خدای را بغیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را بغیب باور کردن با همگی امور
آخرت دویم علم غیب را خاصه حقتعالی داند تا هر که دعوی علم غیب کند کافر گردد سیوم حلال را حلال
اعتقاد کند چهارم حرام را حرام اعتقاد کند پنجم از عذاب خدایتعالی ترسناک بود هر چند شریف زاده
و عالم و متقی باشد ششم از رحمت حقتعالی امیدوار بودن هر چند گناهگار باشد هفتم باختیار خود
ایمان آوردن تا اگر کسی را بزور بگیرد و ایمان آرد آن مسلمان نگردد بدان ایفرزند اول چیزیکه بر طالب
لازم است حصول ایمان است بعد ازان بحصول علم مفروضه بعد ازان عمل بر موافق علم مفروضه که
آنرا عمل کردن را شریعت نامند و بعد از استقامة بر شریعت دست ارادت در قبضه با عظمت پیر مرشد
و توبه کند از جمله آنچه ناشائسته شریعت باشد و چون از ناشائسته شریعت محترز گردد بعد ازان
از ناشائسته طریقت نیز مجتنب و یکسو گردد بعد ازان باذن شیخ کامل قدم در تزکیه نفس نهد
یعنی نفس را بانواع امور مسطوره مزکا سازد بعد ازان در پی تصفیه دل کما هو المتعارف بین السالکین
در آید تا بتدریج شائسته مرتبه صفوت گردد بدان ایفرزند که توبه بر چهار نوع است اول توبه عوام
یعنی خود را از جمله ناروا دور گردانند و پاک سازد و نفس را از مخالفت شریعت بعده مستقیم گرداند بر

Marfat.com

انواع طاعات مفروضه ونافله تا اگر ذره از ذرات مخالف شریعت ویا بدعتی از بدعتهار مکروهه در طالب
ظاهر گردد وطالب را اصرار بر آن صاحب کشف اطوار وانوار وصاحب کرامت باشد آنرا سالک راه دینی
ورونده راه یقینی وصوفی حقانی نباید دانست بل تابع شیطان باید دید اورا چه اگر صوفی حقانی و
متدین بودی اورا بعد از اظهار مخالفت شریعت وبعد از حصول بدعت کدورتی در باطن پیدا
شدی تا در بدیهه یافتی که بسبب این کدورت همان امر نامرضیه است بعد ازان تائب ونادم شدی و
چون بسبب آن طغیان کدورتی در باطن او پیدا نشود پس باید دانست که صفار باطن او از شیطانست برکم
صفار شیطان باوجود عصیان وطغیان برجای میباشد نعوذ بالله من مکره چنانکه در زمان بویزید بسطامی
شیخی مشتهر بانواع کشف وکرامت بوده چون ابویزید بزیارت وپیش او آمده دید که آب بینی بجانب قبله انداخته
سلام نکرده برگشت وگفت این شخص که ترک ادبی از آداب شریعت میکرد ولایت را قشاید هرچه یافته از
کشف وکرامت آنرا امر خداوندی وصفار شیطانی باید دانست نوع دویم خواص یعنی از پندار عبادت
وغرور بر طاعت وعبادت خود توبه کنند وهمچنین از کشف وکرامت توبه کنند یعنی از کشف وکرامت در گذرد
وبدان ملتفت خوش وخورم نگردد تا اگر شخصی در ادار عبادت پنداری پیدا کند آن پندار اورا بهلاکت ساند
واگر شخصی در کشف وکرامت غرور ورزد آن غرور اورا بضلالت ساند نوع سیوم توبه خاص الخاص از مقید
شدن بغیر خدا است یعنی هرچه پیش ازین مقید وملتفت میشد بجز خدا تعالی اکنون آنهمه را در نظر نیارد
ونه بیند آنرا مگر مظاهر ومجالی حق نوع چهارم توبه خاص الاخص آن از خودی خود است یعنی چون سالک را
در استغراق در محبت نسیان نفس خود حاصل شود آنرا کمال صفوت ونهایت مراتب میگیرند واگر در زمان استغراق
خود را داند آن دانستن حجاب اکبر باشد میان طالب ومطلوب کما قیل العلم حجاب الاکبر اشارت بدانست پس باید
که سالک ازین نوع دانش توبه کند یعنی توجه تام نماید بدانکه ازین قید برهد وواصل مطلق گردد بدان ای
فرزند که چون طالب سالک در توبه وتزکیه وتصفیه ثابت قدم آید پس پیر را باید که مناسب حال او ذکر
تلقین نماید واندر خور ادراک او ملاحظه فرماید یعنی پیر چنان باید که استعداد مرید دریافته ملاحظه تلقین کند
والا اگر بی ملاحظه کاملان بناقصان تلقین فرماید بمجرد تلقین گمراه وبیراه گردد واو سبب اضلال آمده
خود نیز ضال خواهد شد نعوذ بالله من الاضلال والارتداد **نکته ششم** در بعضی اذکار متداوله اول آداب آن
ای فرزند اول پیر را باید که مریدانرا از ذکر آب وطعام آگاه سازد که آن اسم الواحد است در حین هر مطعم و
هر شرب بر دل دارد تا چون مطعم وشراب وبا حضور باشد آن فرو رفته در درون او نور گردد باید که
طعام را ابتدا بخاید وبدندان راست بخاید والا هر لقمه را اول بار بدندان راست برد بعده بچپ وبعده

Marfat.com

فرود برد و نوشیدن را نیز باید که بسه دم بخورد و در هر بار دهن نهادن تسمیه گوید و از دهن برداشتن الحمد
لله گوید و اگر این آداب را در اکل و شرب نگاه ندارد ماکولات و مشروبات او درون ویرا سیاه گرداند و غفلت
و غافلی پیش آرد و باید که ذاکر در هیچ وقت بی وضو نباشد و اگر بفراغت بوضو نیاید تیمم بجا آرد از بهر پاکی
تن زیرا که ان الله طیب یحب الطیب روا است و ایضا الوضوء سلاح المؤمن وارد است و این از جمله آداب
و از جمله تعظیم مذکور است و الا واجب لازم بر ذاکر آنکه چار ناچار در لیل و نهار مشیا و رکوبا نوما و یقظا حدثا و
طهارتا اگرچه جنب باشد هم از دست ندهد چه کمال کبریا و استغنا و باری تعالی آن اقتضا دارد که اگر طالب
بلنفسی عمدا از یاد خالی گرداند وی جهل نفس ورا از یاد خالی سازد یا از یاد خود محروم گرداند و اگر یکروزی
تکاهل نماید وی جهلرونه او را از در خود بیرون ندهد یا دخود دش روزی نگرداند نعوذ بالله من ذلک پس باید
که چار ناچار از دست ندهد تا مردود نگردد فالحاصل چون پیر دید و بفراست دریافت که طالب این طلب صادق
است پس باید که او را اسم ذات که جامع جمیع اسماء و صفات است تلقین نماید و طریقه او را تعلیم گرداند
و باید که ابتدا ذکر از فرود ناف کند که مبدء خروج نفس است تا هیچ جزوی از اجزاء آدم خالی از ذکر نباشد دیگر
با قوت گوید که قوت فارقست میان عادت و عبادت چون فکر عادتی کند چنانکه سائر خطرات دل میگذرد یکی
زان فکر هم بود پس فارق میان عادت و عبادت همین قوت آمد و حال نیز از حرارت قوت متولد میشود چون
حرارت درونی مستولی شده باشد هرچه آلایش باشد سوخته و گداخته گردد پس باطن مصفا گردد و چون باطن
صفا پذیرد لابد حال روی نماید و باید که چون مرید اسم ذات را در دل بگوید در هر دمی این هشت چیز را از دست ندهد

ب ا ص م ت ش م و

و باید که با اسم ذات صفتی از صفات نیز تلقین کند چنانکه س ب ع زیرا که گاهی ملاحظه
بمراعات صفات کند که با اسم ذات گفته شود و هذه الصفات الثلثة اولی مما یلقن به الطالب لهذا
مقدمه اول گویند تا باید که طالب خود را درین شغل اسیر قبضه قدیم داند چنانچه در ازل و را ابتدا نبود و همچنین
نیز داکنون نیز بر قیام هستی خود دست ندارد پس خود را قائم با اسم ذات که جامع جمیع اسماء و صفات است
مع آثار هم داند فهم من فهم بعد ازان چون درین صفات استقرار یافت و ثمره ازان حاصل کرده شد
صفت دیگر تلقین کند که این حروف مقطعات آشارت بآنست ش ب د ق ح ن
ش و این را مقدمهٔ دوم گویند بعد ازان چون مدتی درین شغل کرده باشد و نصیبی ازین یافته باشد
بعضی از ملفوظات تلقین کند که این حروف اشارت بدانست

Marfat.com

ب ف ی ع مغ کم

لطیف اللطف — اعلی العلی — معظم العظیم — کریم الاکرم

واین رامقدمه سیوم گویند در یابد که دقیقة اللطیف لا الطف پس دقیقه ایست احتراز از حلول و اتحاد باید کرد پس
همه با همه باید دید بلا اتصال و بلا انفصال چنانکه روح وجسد هر دو مخلوق اند اما کیفیت اتصال و انفصال
بینهما به بحث عقل روشن نمیگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این دقیقه را نداند جز پیران وحدت که
همیشه خود را مستغرق دیده اند هیچ آوان و زمان بغیر نه پرداخته اند بعد ازان خاصیت این ذکر بر مرید تجلی کرده
باشد و انوار ملقن به ظاهر گردد و تجلیات الهی بروی تا بد اسرار ملکوت و جبروت ولاهوت بروی روشن
گردد انگاه تربیت دیگر او را نماید که ورد باطن او باشد ودران دریای ژرفناک مستغرق ماند وآن تربیت اذکار
چنین است ب ب ه ن ع ظ ب و ح ق
مقدمهٔ چهارم گویند باید که نزول و عروج را درین اذکار نگهدارد در یابد که این اذکار خفی بوده اند و اگر
جلی خواهد نفی اثبات شغل نماید بطریقیکه مربع مستقبل قبله بنشیند ورگ کیماس پای چپ را درمیان ابهام
وسبابه پای مربوط بگیرد که آن رگ را ربط عروق با قلب است بحرارتی او حرارتی در قلب پدید آید بعده باطن
دست راست را بران نهد بجائی که روس اصابع اندکی از زانو بگذرنده باشند و زانو را نیز بروس
اصابع گیرنده باشد و باطن انگشتان چهارگانه دست چپ را بر ظاهر انگشتان دست راست نهد عرضاً و
باطن ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام راست نهد طولاً بعده لا را از جانب چپ کشیده سر را بجانب دست راست
رساند و ازانجا سر را بالا گیرد حتی که اگر نظر کردی آسمان را بدیدی آنجا آن را تمام کند بعد ازان بشدت
تمام الا الله را بر دل زند و دران حال چشمان هم خود بانیده بود و باید که بار دهم محمد رسول الله را همراه کند
واگر شوق تغلب دهد همراه کردن میسر نشد باکی نباشد بقدری برین طریق عامل گردد بعده ساعتی
سر فرود افگنده مشغول گردد الا الله را بر زبان راند از راستا بر دل زند این را از اول بیشتر گوید حتی لا مکان
باز سر فرود افگنده بنشیند بعده کلمه الله را از جانب بالا بر دل زند این را ازان بیشتر بر زبان زند حتی الامکان
تا شوق و حرارت دست دهد ملاحظه در اول لا مقصود الا الله یا لا مطلوب الا الله یا لا موجود الا الله اندر
خور فهم طالب ملاحظه نماید و در ثانی انت المقصود ملاحظه نماید و در ثالث انت الهادی و یا انت الرشید
و یا انت الموجود ملاحظه دارد دیگر بر کتف راست لا و بر کتف چپ اه زند و بر دل هو زند و درین گفتن اوراد را ست
نماید کلمهٔ اول را عبارت از احدیت دانند کلمهٔ دویم را عبارت از وحدت دانند کلمهٔ سیوم را عبارت از واحدیت

Marfat.com

داند این را از سلسلهٔ فردوسیه میگیرند دیگر از خلاصهٔ معمول خواجگان چشت باید که اسم ذات را چهار بار
در یک نفس مکرر دارد و پاس انفاس میزند و در هر تکریر ملاحظهٔ دیگر در زد ال لا ه ح اض دي
ال لا ه ن اظ دي   ال لا ه ش اهد دي   ال لا ه م ع يي   نزول عروج ندارد پس
درین ملاحظه خود را بمعیت او نابود داند چنانکه در قدم بود بعد عین مشغول باشد یعنی عین مقید را در عین
مطلق محو بیند کان الله ولم یکن معه شیئ و هو الآن کما کان دیگر ذکر چهار ضربی در نفی و اثبات باید که کلمه
لا را از جانب چپ کشد و بجانب راست رساند و مد دراز آنقدر کند که ضربات ثلثه در یکدم در آید و کلمه الا الله
ضرب چهارم بر دل زند و هر چند لا فقش باشد در یکدم گوید ضربات ثلثه در کلمه لا اله اشارتست بنفی خطرات
شیطانی و نفسانی و ملکی و ضرب چهارم در کلمه الا الله اشارتست بر اثبات خطره رحمانی ضرب اول بر زانوی
چپ اشارتست بر نفی خطره شیطانی که مقر و مقام شیطان طرف چپ است ضرب دویم بر زانوی راست
اشارتست بر نفی خطرهٔ نفسی که مقام او آنست ضرب سیوم بر دوش راست اشارتست بر نفی خطرهٔ ملکی که دوش
راست مجلس فرشتهٔ کاتب خیر است ضرب چهارم بر فضای دل بکلمه الا الله اشارتست بر اثبات ذات پاک
حق سبحانه و تعالی بدانکه در نفی خطرات علیحده تفرقهٔ باطن هست و مقصود کلی جمعیت و حضور است پس شیخ
لفظ کلی تلقین فرماید تا نفی همه خطرات بیکبارگی حاصل شوند و در کلمه لا اله مثل لا معبود یا لا مطلوب یا
لا مقصود یا لا موجود ملاحظه کند اهل وحدت بهمین لا موجود رفته اند و در کلمه الا الله جز ذات پاک حق ملاحظه
نکند و ملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر در ملاحظه هست و اگر مسترشد عجمی باشد و یا فارسی یا هندی
غیر ذلک بر زبان او تلقین نماید روا باشد دیگر بالفاظ هندوی اشارت چند از حضرت پیر دستگیر بار
فقیر رسیده اول آنکه لفظ آهی هی اگر بوقت سحر مایزده هزار بار نظر بر آسمان گماشته یاد آرد صاحب کشف قلوب
گردد و اگر در خفی پاس انفاس میزند تاثیر تمام دارد دیگر چهار ضربی ازین جنبل بزانوی چپ بکشد آرست
آهی هی و از انجا تا بالا هی هی و از انجا بر دل زند اهین هی اگر باحضور گوید نفی وجود دست دهد
بدان ای فرزند که طریق حصول این اذکار از زبان شیخ کامل که ماذون و مرخص از دیگر باشد باید دید
و از و باید طلب کرد تا بمقصود برسد والا بطور خود شخصی هزار سال جهد نماید حاصل نمی نماید بل خوف خطر
ایمان روی آرد کقول من قال ؎ خیالات نادان خلوت نشین × بهم بر زند عاقبت کفر و دین +
چنانکه در رسالهٔ مکیه آورده چون شیطان جاهلی را که در گوشه نشینی و صفوت نازیشی یابد خنده‌های بسیار و
شادیهای بیشمار نماید بقصد آنکه ایمان او را از وی خواهم ربود و بسبب او ایمان بیشتری ز عوام الناس خواهم ربود
پس آن جاهلی را بانواع فریب مکر فریفته میسازد چنانکه گاهی ورا از مغائبات اشیا آگاه میگرداند که

فلان کس را فرزند نرینه وفلان را دختر نینه وفلان راسود وفلان را زیان وفلان وقت راحت چون باران وغیره وفلان وقت زحمت چون لشکر وغیره خواهد رسید وگاهی صراحی پر گیر زاہد وباشد که این گلاب بہشت است ودیو وپری را بصورت زیبا نماید که حوران بہشتی بر تو آمده وبرا قہا وطشتہا پر نعمت بنماید که مبارکباد ا بہشت ازان تست ومثال پل صراط ودوزخ نماید که ازان بگذشتی وبه بہشت رسیدی وپلیدیہای آدمی را ہمچون طعام بہشت نموده بروبخوراند وامثال عرش تختی را بدو نماید وآن ملعون بربالای آن عرش بصورت خوب جلوه دہد که من خدایم ترا با خدا تعالی ملاقات افتاد پس کار تو از مہتر موسی بگذشت که وی سوال کرد دیدار نیافت وترا بیطلب دیدار دادم ونیز آن ملعون میگوید ش که از علماء دور باش که ایشان از احوال تا باخبر نیستند فالحاصل آن ملعون ورا استاد معلم گردد وبانواع الحاد وضلالت آن جاہل را مستغرق گرداند وکافر بے ایمان سازد نعوذ باللہ من الکفر بعد الایمان ومشایخ ازینجا فرموده اند که من لا شیخ له فالشیطان شیخه این در باب کسی فرموده اند که بی اذن پیر کامل گوشه نشینی وصفوت اندیشی ودرویشی وپیری گزیند پس پیرو پیشوای وشیطان گردد واو را گمراه وبیراه گرداند بعضے از جہلا این نقل مشایخ را حجت می آرند بر فرض بودن پیر مر عوام را محض غلط فہمانده اند زیرا که مراد ازین کسی ہست که بی پیر در راه درویشی رود البتة ہلاکت یابد وہر که در راه درویشی نمیرود پیر گرفتن بر و لازم نیست کما مر اللہ تعالی جمله مومنین ومومنات را بر جاده شریعت محمدی عم ثبات بخشد وبا ایمان دارد وبا ایمان برد آمین رب العلمین **نکته ہفتم** در بیان نماز یکه معراج مومن ست کقوله علیه السلام الصلوة معراج المومن من لا صلوة له لا معراج له پس چون آن سرور کونین ورسول ثقلین وسید فریقین محمد مصطفے صلعم فرموده اند که بی نماز مومن را معراج نیست وای بر ملحدان بی ایمان که از نماز اعراض نموده اند ودر ورطه ضلالت غرق لعنت ابدی گشته اند بعضے بسبب سیدزادگی وشیخ زادگی مغرور اند وازان خبر ندارند که فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ ودر حدیث ہست من ابطا به عمله لم یسرع به نسبه وبعضے بسبب مکر وتلبیس وغرور مرشدان کافر که فلان مرشد مرا ضامن شده وازان خبر ندارند که حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیه وسلم با کمال جلالت ملکی از اقربای خود را ضامن نشده ودر شان ابو طالب چه مقدار سعی واستغفار نموده چون ایمانش نبود واعمال صالحه بنا ورده بود خلاص نشد وانحضرت را قمیص خود پوشانیده وبرو نماز جنازه خود خوانده وبدست خود در مقبره دفن کرده چون اعمال صالحه نداشت خلاص نشد آخر الامر بدوزخ رفت پس چه جای آنکه شخصے دیگر از کمینہائے روزگار کسی را ضامن آید واگر ضامن آید بجز کفر وضلالت حاصلش نباید وبعضے مدعیان کاذب ومفتریان خائب دعوی نموده که ما در کمال محبت حق در رفتیم ودائم الاوقات بذکر وفکر مشغول آمده ایم ما را به نماز

چه حاجت واز ان خبر ندارند که هیچ فردی از افراد بنی آدم از محمد رسول الله در وجدان محبت باریتعالی فایق
نیامده پس چون از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز ساقط نشد از دیگران چگونه ساقط گردد و بعضی زین ملحدان
ذکر را فرض دائم دانسته وبسبب آن اشتغال از نماز دست کشیده واز ان خبر ندارند که ذکر از جمله نوافل است نفل
چگونه از فرض افضل آید و بادا آن فرض متروک گردد و در معتقد اهل سنت وجماعة فرض دائم ایمان است
زیرا که هیچ ساعت از بنده زائل نمیگردد واگر یکساعت زائل گردد بنده کافر گردد بخلاف دیگر عبادات
دیگر که آن زائل میگردند ودر تفسیر حسینی آورده که دوزخیان سبب در آمدن خود را در دوزخ بی نمازی یا بند
ویا ندادن زکوة ویا دوستی کردن با باطلان ویا انکار کردن از روز قیامت پس مسلمان را باید که ازین
چهار کار دور باشد تا در دوزخ در نرود پس بدان ای فرزند که نماز چون معراج مومن است تمام نشود
مگر بحضور دل وحضور دل وقتی دست دهد که مصلی در هر رکنی از ارکان ودر هر کلمه از کلام ودر هر آیتی از
قرآن تامل وتفکر بکند وتامل نیز دست ندهد مگر آنکه معانی آنرا بفهمد پس این فقیر میخواهد که از اول نماز وتفکر
تا آخر هر کلمه از کلمات متداوله مصلیان را با معانی اخصر در تحریر آرد تا هر که خداوند فهم وخداوند دل
صاف باشد این هنگام از نماز بهره یابد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم در عوارف المعارف آورده
که زبده همگی مقامات وحالات صوفیه نماز است پس اینجا باید دریافت که هیچ یکی بی نماز صوفی نبوده و
صاحب حال ومقام نشده ونخواهد شد پس باید که مصلی اول از حدث وجنابت خود را پاک سازد ودر زمان
اتمام وضو باید که با حضور دل باشد که حضور در وضو بسی مفید است دوم جامهٔ خود را از انواع پلیدی خواه
مغلظ خواه مخفف پاک سازد اگرچه شئی اندک **نقلست** که حضرت امام ابو حنیفه کوفی را دیدند که
بمقدار سر ناخن گل بر جامهٔ مبارک ایشان رسیده بود وآنرا می شسته اند گفتند شما یا امام المسلمین
فرموده که مقدار درهم نجس غلیظ عفو است اما این چه معامله میکنی گفت آری آن فتوی است اما این
تقوی است ائمهٔ دین فرموده اند که اگر نجس اندک را کسی تکاهل نموده دو بسازد در دل او سیاهی
سر زند ووسوسه در نماز هم ازین خیزد وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اکثر مردگان را عذاب
قبر بنا بران پیش می آید که از رشحه های بول احتراز نمیکنند سیوم جای نماز پاک باید کرد حتی که صوفیه
فرموده اند صوفی را باید که در وقت فراغ از نماز هم در جای پلید وبی نماز ننشیند چهارم عورت را
باید که بپوشد اگر مرد باشد از زیر ناف تا بر زانو واگر زن باشد از سر تا قدم پنجم وقت نماز را باید که
بشناسد ششم قبله را باید که بشناسد ودر ظاهر روی بدان جانب آرد ودر باطن روی بحضرت
ذات احدیت که ماحی ما سوی است آرد هفتم نیت نماز بجا آرد واوقات نیت سه است یکی مفصل

Marfat.com

آنکه درمیان نیت و تکبیر تفصیل بزمانی نکند بلا ایراد منافی صلوة درین زمان دویم متصل آنکه درمیان نیت
و تکبیر توقفی و زمانی نباشد سیوم مقارن آنکه لفظ تکبیر و حصول نیت معا باشد در هر کدامی ازین اوقات
که نیت حاصل آمد نماز روا باشد والا لا و اگر مقتدی باشد که با امام اقتدا میکند باید که چهار نیت را
در دل بگرداند اول آنکه فرض این فلان وقت میخوانم دویم آنکه روی بقبله میخوانم سیوم آنکه برضاء
خدایتعالی میخوانم چهارم آنکه در عقب این امام میخوانم و اگر امام باشد یا تنها گذار نیت امام او در دل
نیارد و امام را نیز نیت امامت شرط نیست و نیت را باید که در دل بیارد تا اگر بزبان بیارد و در دل
نگرداند نماز روا نباشد و اگر در دل بیارد و بر زبان نیارد هم روا باشد و اگر هم در دل بیارد و هم بر
زبان بهتر باشد پس چون نیت را در دل حاضر سازد بعد ازان بلا توقف اسم ذات را با یکی از اسماء
صفات بر زبان راند و در نماز درآید و وجه تقدیم ذات بر اسم صفات آنکه از مرتبهٔ احدیت بمرتبهٔ واحدیت
نزول مینماید زیرا که احدیت عبادت را قابلیت ندارد بل قابلیت استغناء دارد و مرتبهٔ واحدیت چون منشاء
کثرت اسماء و صفاتست شامل عابد و معبود و عبادتست پس چون طالب مستغرق در محبت دوست بنابر
دوام ذکر و فکر و حب ازلی پیش ازین توجه بر عبادت خود را مستغرق مرتبهٔ احدیت میدید و مستغنی می پنداشت
بل خود را میدید اکنون چون توجه بر عبادت نمود خود را غیر دید پس باید که با حضور تام و خجالت مالا
کلام خود را بنده بیند و از مرتبهٔ احدیت بمرتبهٔ واحدیت رسد یعنی چون پیش ازین خود را اسیر ذات میدید
اکنون خود را اسیر صفات داند و شروع نماید هم ازینجاست که بلا انضمام اسم ذات و صفات شروع جایز نمی
افتد و بعضی علما گفته اند که اگر مجرد اسم ذات بزبان آید نیز شروع جائز باشد پس اشارت وجدان
درین روایت آنست که عابد و معبود خود اند بلا ثبوت غیریت اما این نظر بغایت تدقیق است فردی باید از
افراد که ازین ورطه ایمان بسلامت برد هزار اندر هزار ملحد رفته اند چه این نظر به نشستن و گفتن حاصل نمیگردد
جز به دریافتن و دریافتن آن بود که خود را و جمیع ماسوی الله را نداند و نه بیند بدان ناعزیز ندا اگر کسی گوید
عسل شیرین است بدین کلمه گفتن زبان او شیرین نمیگردد تا نه چشد فهم من فهم القصه چون شروع نماید
از جمله اسماء صفات اسم اکبر بر زبان راند چه اکبر آن خواهد که عقل هیچ عاقل و فهم هیچ فهیم بکنه حقیقت
او نرسد یعنی الله اکبر گوید معنی الله اکبر آنست که خدایتعالی بزرگست از عقل و فهم که عقل هیچ عاقل
بذات و صفات او نرسد بعد ازان چون در معرض بندگی استاد زبان ثنا بکشاید و بگوید سُبْحَانَكَ
اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ یعنی پاکی مر تراست ای بار خدایا از جملهٔ نقصانها و عیبها و محتاجیها که بذات و صفات
ترا نقصان لاحق میگردد و نه ایشان را عیب لاحق و نه ایشان را احتیاج بچیزی مناسب وَتَبَارَكَ اسْمُكَ

وبابرکت ہست نام تو وَتَعَالٰی جَدُّکَ وبرترست غناء تو یعنی بے نیازی نامحتاجی تو بجدیست کہ غناء ہیچ غنی بجداو نرسد وَلَا اِلٰہَ غَیْرُکَ ونیست ہیچ معبود شایان پرستش جز تو بعدازان چون خواہد کہ شروع نماید در تکلم بکلام مجید باید کہ از وسوسہ شیطان و راندہ از خصوص پناہ جوید بذات مطلق بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰہِ پناہ میجویم بحافظ ذات مطلق مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ از وسوسہ شیطان راندہ شدہ از درگاہ حق تا مرا از استغراق و محویت در ذات باز نراندزیرا کہ ہر کہ از موحدان از شر شیطان بہ این تکلم را از متکلم حقیقی داند واز و شنود و خود را در میان نہ بیند بعدازان چون از شر شیطان بذات حق پناہ جوید بگوید بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یعنی باستعانت ذات تو کہ جامع صفاتست ابتدا میکنم این تکلم را تا اگر استعانت تو نباشد این تکلم را از خود خواہم دانست اگر استعانت تو معاونت نماید از متکلم حقیقی خواہم پس معنی لفظیہ آنست کہ بنام خدای مہربان و بخشائندہ آغاز میکنم خواندن را بعدازان بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ ہمگی صفت کردن بہ نیکیہا مر خدای تعالی راست المحمد ازل تا ابد از ذات مطلق جز نیک مطلق نیاید اگرچہ در نظر معوج من و تو بعضی بد نماید این کثر نمائی در دیدہ احوال ماست تعالی اللّٰہ عن ذالک علوا کبیرا در مضمون ان اللّٰہ جمیل یحب الجمال میتوان نظر کرد اگر بد بودی محبوبی نگرفتی کقول من قال بیت کا سوا غیب می آید لعین ولیک از زشتان نہان آید ہمی و این دیدہ موحدان را مسلم ہست امام غیر بین و غیر دان را جز کفر و الحاد ازین دیدہ حاصل دیگر نخواہد بود باید کہ محترز کردند رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ پرورد گار جہانیان ہست اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مہربان و بخشائندہ ہست بدانکہ مراد از رحمن آن مہربان خدای ہست عزوجل کہ در دنیا خزندہ و پرندہ و کافر و مسلم را بر سوزی دادن مہربانی میکند تا بسبب عصیان و طغیان ایشان ہیچ فردی را منقطع نمیسازد و مراد از رحیم آن مہربان خدای ہست عزوجل کہ در آخرت بہ بخشودن گناہ و دادن درجات بہشت و بروئیت کردن دیدار مہربانی کند بر مومنان نہ بر کافران علما گفتہ اند کہ اللّٰہ تعالی را سہ ہزار نام ہست باز گشت معنی آن سہ ہزار نام باین سہ نام ہست کہ اَللّٰہُ وَرَحْمٰنُ وَرَحِیْمُ اند تا ہر کہ حقتعالی را باین سہ نام یاد کند گویا کہ حق تعالی را بآن ہمہ نامہا خواندہ باشد مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ بادشاہ روز قیامت ہست او کہ دوستانرا بنوازد بلطف و دشمنانرا بگدازد بقہر در وقت دادن جزا و سزا اِیَّاکَ نَعْبُدُ ترا بندگی میکنم ای بار خدایا پس عارفان گفتہ کہ معنی عبادت آنست کہ بندہ ہمہ اعضاء خود را بعبادت مشغول دارد دل را بمعرفت و روح را بمشاہدہ و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نعبد از عبادتست یعنی بندگی کردن و یا از عبودیت ہست یعنی بندہ بودن

پس بمعنی اخیر نیز باید که باشد یعنی ترا بنده می باشم دادن مال بزکوة و صدقه عبادتست و رضا
دادن بنده بگرفتن مال بظلم عبودیت است و عبودیت را درجه بسیار است در حدیث آمده است
اگر یکدرم ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده برضا خود بدهد عبودیت بنده
بودنست وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ علماء ظاهر میگویند که بندگی کن تا ترا مرگ
بیاید و علما باطن میگویند بندگی کن تا ترا یقین شود بعد از ان بنده باش چون بنده شدی
ترا رضا باید داد بآنچه مولای تو بتو بکند **بیت** با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ٭ در قهر و لطف محبوب حقیقی یکسان شود چنانکه شیخ
محقق سعید کابلی میفرماید **رباعی** گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری کو بسوز ٭ ور مرا جنت نباشد
بوستانی کو مباش ٭ من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم ٭ گرد هر کوی نگردم استخوانی
کو مباش ٭ و این مقام محبت است اللهم ارزقنا عبودیت مقام رضا است بقضا اگر کمال
طلب میکنی چون کار افتاد رضا دهی بقضا و ترک چون و چرا کنی آنکه شرف بنده بودن یافته
باشی سبحان الذی اسری بعبده لیلا اشارت باینست تا محمد صلعم بمرتبه بودن رسید آنگاه
تاج کرامت و معراج با عظمت صوری یافت همچنان اولیاء الله چون بمرتبه بودن رسند و از
خود رهند و رضا بقضا دهند آنگاه بمعراج معنوی سرافراز کردند و الاحرمان و خسران نصیب ایشان
است باید که بر تر دامنی از روی لاف و گزاف دم از بندگی نزند و الا بجهالت و ضلالت و
حماقت در افتاده باشد و ایضاً قوله تعالی يَا عِبَادِيْ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ
نتیجه بنده بودنست و حکیم ثنائی رحمة الله هم از بندگی نیک میفرماید **رباعی** در بندگی خلق
همه زرق و فسوس و هوس است ٭ کار در گاه خداوند جهان دارد و بس ٭ بنده خاص ملک باش
که با داغ ملک ٭ روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس ٭ بر در این خلق بودن عمر ضایع کردنست
خاک آن در شو که آب زندگیش روشن است وَإِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ و از تو یاری میخواهیم بس یا الهی چنانکه
ذکر فی تفسیر الجرخی الاستعانة طلب العون یعنی انسالک ان تجعلنا عابدین لک کانا نعاینک عین الیقین
میطلبیم تو چون علم الیقین داری ما را بعین الیقین نیز رسان یا الهی فرزند که مراد از علم الیقین دانستن یگانگی
و یکتائی و یکتا بینی است از روی احدیت و مراد از عین الیقین دیدن یگانگی است و بودن یگانگی مرتبت
احدیت بی زحمت غیر یعنی چون موحد در کمال محبت فانی چنان استغراق یابد که نه خود را داند
و نه ما سوی الله را بجز هستی ذات مطلق متصرفات او را بیس گویا معبود حقیقی را دریافت و دید در مقتضی

وی دیدن در دنیا بلکه مراد از دیدن معبود حقیقی نادیدن خود و جمیع ماسوی است نه آنکه دیدن ذات مطلق
چه آن از جنت حاصل است در آخرت و اعتقاد کردن آن دیدن در دار دنیا کفر صریح است و ایضاً در دنیا بلکه مراد از
عین الیقین آن نیست که مسطور شد نه آنکه اطوار و انوار و کیفیات و الوان را عین الیقین نامند که این از مقدمات
عین الیقین است پس آنچه بعضی جهال صوفیه همین مکاشفه را عین الیقین نامند از وهمیات و مخیلات
فاسدات ایشان است و هم ازینجا است که در پی حصول آن چون اطفال بوالهوس آمده در بدر یافتن آن
بتعجب آمده از مقصود اصلی باز مانده و بانواع هوا و بدعت و ضلالت مبتلا گشته اند و عوام الناس را بجهل و
آن خوانده اند ویل لکل الویل لهم ولمن قلدهم کقول من قال بیت خیالات نادان خلوت نشین ٭
بهم بر زند عاقبت کفر و دین ٭ القصه شیخ سفیان ثوری در نماز شام امامت میکرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش شد و افتاد چون بخود آمد گفتند شما را چه حال واقع شد گفت ترسیدم که مرا گویند
که چون مرا بندگی میکنی و پس نه ما یاری میخواهی پس چرا از طبیب دوا و میخواهی و از سلطان یاری میخواهی
دروغ چرا میگوئی عجب چیزیست که اگر عاشق ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر نومید وار
بگوشه بنشیند و بگوید ای نفس آنچه بوالفضولی است که تو میکنی با التراب و رب الارباب ندا آید که ادعونی
استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد و القبول و الصرف و الوصول بیت گر دست بر کاری
نهم زنجیر بر دستم نهد ٭ در خم می غوطه کنم گر قصد هوشیاری کنم اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راهی
راست یعنی راه نمائی ما را بمشاهده جمال خود تا غیر بینی از ما برود و بگردان اقبال ما را بجانب جلال خود تا عظمت
و عزت تو بینیم و از تو ترسیم نه از غیر تو و باش ما را دلیل بجانب خود و آسان گردان ما را آمین قال علماء المعانی
والبیان و المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلثة اقسام استقامة الا
قوال و الافعال و الاحوال و قال سید الطائفة جنید رحمه الله کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة
فان الرب یطلب منک الاستقامة بقوله تعالی فاستقم کما امرت و النفس تطلب منک الکرامة استقامة
ظاهر رعایة حدود شرعیه است از اوامر و نواهی استقامة باطن نفی ماسوی است قوله تعالی ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون مژده عظیمیست اهل
استقامة را صراط الذین انعمت علیهم یعنی بنما ما را راه آنانیکه نیکی کرده بر ایشان بدادن ایمان
و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راهی است یعنی چون
جهودان مگردان ما را که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چه بن ایمان نیاوردند بقران
مجید ولا الضالین و نه راه گمراهان یعنی نصاری آمین حسین ما دلیعنی ابن م عفا الله تعالی مغفرله

Marfat.com

گرداند باید دانست که آمین بقول کوفیان از قرآن نیست و در مصاحف نوشته نشود بدانکه حکمت در وجوب خواندن
سوره فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که دائما باید بنده طالب وصال بود و راه عاشقان جوید و از دنیا یان نباشد
تا در طلب جمعی هر فنی کافی و تمام زنده بود و بوی وصل جانی بجانی فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آن نی آنی
الهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین چون فاتحه را باتمام رساند باید که سورتی را از
قرآن نیز با و ضم کند بدان ای فرزند هر چه بفهم و عقل تو آید که خدا آنست حق تعالی از آن منزه است عقل و فکر را بکنه ذات او
راه نیست هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و مسجودی نیست مگر خداوند یگانه که احد صمد که منزه از والد و ولد است آنکه
ارباب اهل نظر در بدیهت معرفت و حیرت تحیر باشتی و بیلی بی و بتیصاص نظر از ادراک اشعه انوار عظمت او حیرتنا فی
تعاشی و تلاشی سبلی فی ظواهر اشیاء و در ظاهر بیت او باطن و بواطن اکوان باطنیت او ظاهر حبیب او مقام محمودی
و محمدی از ادراک که ذات صمدی مستغرق است با علم خبر است پس مصلی موحد شاید که بعد از فاتحه سورتی را ضم کند که جامع
بجمیع اوصاف الهی باشد و آن سورت اخلاص است در حدیث آمده هر که یکبار سورة اخلاص بخواند گویا که سیوم حصه قرآن را خوانده
باشد پس همین سوره را ضم کند و بگوید قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگو ای محمد که خدا یکی است یعنی مانند و شریک نیست و او مجرد
نیست و متجزی نیست و متناهی نیست سبب نزول این سوره آن بود که کافران گفتند ای محمد خدای خود را صفت کن که از
جنس زر است یا از نقره و یا از غیر آن و یا شریک هست یا نه حق تعالی این سوره را فرستاد که بگو که خدای من خدا عالم است
و او یکیست در ذات و صفات خود و هیچ مانند نیست اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدائیست که بی نیاز مطلق است کسی محتاج
باو باشند و او محتاج هیچ کس نیست بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد لَمْ یَلِدْ کسی را نزائید یعنی او را پسر
و فرزند نیست وَلَمْ یُوْلَدْ و او از کسی زائیده نشد یعنی همیشه بود و باشد او قدیم است و محدث نیست وَلَمْ یَكُنْ
لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ و نیست و نبوده است و نخواهد بود و برا مانند هیچکس **مسئله** در روایت آمده است هر جا
که در آخر قرات اسمی از اسماء باری تعالی باشد بعد از اتمام بلا انقطاع نفس تکبیر گویان برکوع رود و الا نمازش
باطل گردد و هر جا که در قرأة اسمی از اسماء باری تعالی نباشد بعد از انقطاع نفس تکبیر گویان برکوع رود
والا نمازش باطل گردد اما بعضی علماء بر آنند و فتوی داده اند که اگر شخصی جمیع وقوف قرآن را ترک
آرد نمازش باطل نگردد و الاحوط هو الاول پس از اتمام اخلاص الله اکبر گویان برکوع رود و پشت را
خم کند مستوی و زانو را بهر دو دست بگیرد و سه بار تسبیح گوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ بکسر با یعنی پاک است
خدای من آنکه بزرگ است از روی ذات نامحدود خود و یا سبحان ربی الکریم نیز بکسر با یعنی خدای من آنکه کریم
کارساز است بر من نیکی کرده بلادن ایمان و توفیق طاقت و این تسبیح از اول بهتر است از آنکه ادای مخارج
بسیار دشوار است هر کس را میسر نی بجز بعضی علما را و بعد از اتمام تسبیح اگر امام باشد سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ

حمده گویان باز کرده راست بایستد در خبر هست هر که قومه و جلسه بجا نیارد الله تعالی بنظر رحمت
بدو ننگرد و معنی او آنست که قبول میکند خدای تعالی کسی را که حمد و ثنای او گوید اگر منفرد و یا مقتدی
باشد بگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ یعنی ای بار خدایا تو پروردگار مائی مر تراست جمله صفت و ثنا بعد از ان الله اکبر
گویان بسجود رود و سه بار بگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی بکسر لام یعنی پاکست خدای من آنکه برتر است از
فهم و وهم و عقل و فکر انس و جن و ملک بعده تکبیر گویان بجلسه آید باز تکبیر گویان بسجود رود مسئله باید دانست
هرگاه که از قیام برکوع می آید الف الله را از قیام آغاز کند و راء اکبر را در رکوع بتمام کند و اسم الله را مد
آنقدر کند که محیط این انتقال شود و این مد را مد اشباع گویند و بعد از رکوع تسمیع و تحمید را نیز از آنجا
آغاز کرده در قیام تمام کند و از قیام الف الله را آغاز کند و راء اکبر را در سجود تمام کند و از سجود همچنان
آغاز کند و در جلسه تمام کند و از جلسه همچنان بسجود رساند و از آنجا همچنان بقیام ثانی رساند باید که
مراعات این سنن بهمین طریق بجا آرد تا شایان ثواب جزیل نماز گردد و چون دو رکعت را تمام رساند خود
را در عبادت بلا حد و بغایت باریتعالی از غایت عجز و حقارت خود مانده و گفته تصور کرده بدو زانو
نشیند و آن مقوله شریفه که میان حضرت محمد صلعم آخر الزمان صلی الله علیه وسلم و درمیان بادشاه زمین
و زمان رفته بود بر زبان آرند در خبر است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن شب باطراف عالم
گردانیده بودند چون بپایان زمینها و بالای آسمانها و باقصای عالم رسیدند و او را اقرب برب الارباب
حاصل شد قرب معنوی نه صوری آنگاه زبان معذرت بکشود که چیزیکه لایق ذات فائض البرکات
باشد تحفه نیاورده ام بجز این تحفه ثلثه اگر مقبول افتد کقوله علیه السلام اَلتَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ یعنی جمله عبادات قولی که
از من صادر شده مختص است مر ذات مطلق را وَالصَّلَوَاتُ و جمله عبادات بدنی که از من صادر شده نیز مختص است مر ذات ترا
وَالطَّیِّبَاتُ و جمله عبادات مالی که از من صادر شده نیز مختص است مر ذات ترا آنگاه حضرت باری جل جلاله فرمود اَلسَّلَامُ
عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ یعنی جنس سلامت از نقایص ای نبی در دنیا و عقبی بر تو باد ای نبی و رحمت
خداوندی و برکت او نیز بر تو باد آنگاه حضرت رسول صلعم بر زبان راندند این وقت بجانب امت خود التفات نموده گفتند اَلسَّلَامُ
عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ یعنی سلامتی را که آن بفرستادی تو ای پروردگار من بر ما و بر
بندگان نیکوکار تو باد و سماع است اسانید معتبر که در کلمه ما بندگان را داخل کرده صالحان را علیحده آورده اند آنکه
وی چون سراج بوده بندگان غریقان صالحان بسلسل استادگان لیس اهل نظر خصوص فکر امت
داشته بندگان را با خود جمع کردند آنگاه صالحان را آمده نهی شفقت بلا و غایت نهی سعادت بلا حد و نهایت کلی
امت ماست چه نعمتی است بزرگ آنخدا که بر ثقلین سپاس داری او واجب و فرض العین ✦ ✦

نقلست که چون حضرت عزت خلیل را بامامی بنواخت که من ترا امام گردانیدم خلیل را بهر امامی خوش
آمد شفقت بر فرزندان خود برد و گفت و من ذریتی مرا نیز امام گردان آنگاه حقتعالی در جواب او گفت که یعنی از
فرزندان تو فساق و فجار و ظلام خواهند بود ایشانرا بمرتبهٔ امامی نخواهیم رسانید جز بررة و اتقیاء ذریة تو تا سؤال
او منقوص آمد و چون حضرت حبیب را بنواخت آن نوازش را بامامت خود خواند تا داعیهٔ او بهیچ جانب بگریز
نیاید اینجایی و نه سلبی اما چون در عرف وارد است که السکوت دلیل الرضاء امید آنست که داعیهٔ حبیب مقبول
افتاده و فردای قیامت جمیع اهل ایمان را از مطیعان و مذنبان بوی بخواهند بخشید پس از سر انصاف شفقت حبیب
و خلیل نظر باید کرد و کمال جاهی ایشان هم ازینجا باید دریافت چه بجانب خود و ذریات خود کشیدن
کار اکثر مردم است و بجانب پس روان کشیدن هر که باشند از خویش و بیگانه کار بلند همتانست اللهم ارزقنا
شفاعة حبیبک و چون حضرت رسول الله صلعم توجه بر عالم ملکوت نمود ملائکه مقرب آمدند و گفتند اَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی گواهی میدهیم براستی و درستی که نیست هیچ خدای معبود جز ذات پاک الله تعالی
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ و گواهی میدهیم که براستی محمد صلعم بنده خداست و فرستاده
خداست عز و جل باید دانست که وحده لا شریک له در کلمهٔ شهادت اکنون برای دفع وهم آدمیان در آورده اند
چه ایشان را در اثبات وحدانیت موهم اند بخلاف ملائکه که ایشان از وهمی نیست **باید دانست** که معراج
زینهایی است یعنی حضرت رسول الله صلعم باطراف عالم مرکب سوار میرفتند و مرکب ایشان هم آسمانها
بر زینها باید از نور سوار میشدند پس نماز نیز معراج مومن موحد است باید که مومن جهد بتمام اعضای
ظاهری و باطنی نماز را تمام میکند این نماز او بقرب معنوی میرساند باید که در قعدهٔ اخیره درود را بعد التشهد ادا
کنند و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ ای بار خدایا درود فرست بر محمد و بر پیروان محمد
کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ چنانکه درود فرستاده بودی بر ابراهیم و پیروان ابراهیم یعنی چنانکه
آنها را باندازه قدر و قیمت ایشان فرستاده بودی اینها را باندازه قدر و قیمت ایشان فرست اِنَّکَ حَمِیْدٌ
مَّجِیْدٌ بدرستی که تو ستوده شده و بزرگی بدانکه مراد از آل پیروان اند و آل رسول الله از روی نسب اهل بیت
او یند و از روی حسب جمیع امت او تا بدور قیامت آنچه بعضی تخصیص کنند که آل رسول الله علی و فاطمه و اولاد
ایشانانست آن از مذهب روافض است لعنهم الله بعد از درود دیگر دعا بخوانند و اگر این دعا را بخوانند بهترست
اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا ای بار خدایا بده ما را فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً در دنیا آنچه نیکست وَفِی الْاٰخِرَةِ
حَسَنَةً و بده ما را در آخرة آنچه نیکی است وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگهدار ما را از آتش دوزخ بعد از آن نماز
بیرون آید بسلام و خواه بفعلی از افعال انسانی هم باید که در وتر رکعت سیوم بعد از تکبیر دعاء قنوت بخوانند

Marfat.com

انیست اللهم و ایاک نستعینک ای بار خدایا بدرستیکه طلب یاری میکنیم از تو در جمیع امور مفروضه و نستغفرک
وطلب آمرزش میکنیم از تو گناهان قدیمه و جدیده و گذشته و آینده و نؤمن بک و ایمان می آریم بتو یعنی
ایمان آورده ام بتو و نتوکل علیک و توکل میکنیم بر تو در جمیع امور و نثنی علیک الخیر و ثنای نیک
تو میکنیم خیر را منصوب باید خواند و نشکرک و شکر تو میکنیم و لا نکفرک و منکر نمیگردیم از الوهیت
و انعام تو و نخلع و نترک من یفجرک و بدر می آییم از مردی که بدکار اند و ترک میکنیم جماعت ایشان و صحبت
و مجالست و مخالطت ایشان اللهم و ایاک نعبد ای بار خدایا ترا می پرستیم و لک نصلی و نسجد و از
برای تو نماز میکنیم و از برای تو سجده میکنیم که تو شایانی هیچکس غیر تو مسجود را نشاید پس هم از اینجا است اگر کسی غیر
حق را سجده کند کافر گردد کقوله علیه السلام من سجد لغیر الله فقد کفر و الیک نسعی و بسوی تو سعی میکنیم یعنی
از بهر حصول رضا تو سعی میکنیم و نحفد و بخدمت تو می شتابیم و نرجو رحمتک و امید داریم رحمت ترا
و نخشی عذابک و میترسیم عذاب ترا ان عذابک بالکفار ملحق بدرستیکه عذاب تو کافران را رسیدنی
است بدان ای فرزند در عوارف المعارف آورده که اهم ترین امور صوفیه نماز است پس باید که ادا کما وجب آن
موجد سعی بلیغ نماید تا از عهده بدر آید و الا صفوت نشاید بل بدعت باید نقلست که ابو یزید بسطامی تمام
شب فرایض را اعاده میکرد پس چون بامداد شدی از غایت خوف و حیرت خون یکجا بول از مبالش بدر
رفتی و گفتی که از چندان سعی نمازان درگاه تو یکی سنم نیز که حق الواجب ادا کردن ممکن نیست اللهم ارزقنا ادا
الصلوة **خاتمه** بدان ای فرزند رشید و ای سعید که طریقه پیری و مریدی را شرایط و ارکان معهوده است
تا هر که بلا ادا شرایط قدم در نهد جز ضلالت بضاعتش نباشد و آخر الامر کافر میرد چنانکه دیده می آید درین
ایام نا فرجام که هزاران هزار کافر رفته اند و در مکتوبات قدیم آورده هر که بلا ادا شرایط درین قدم نهد
همچنان باشد که کسی بر بالای بام خواهد شدی و راه نردبان آن بام خراب کند خود را بر سر دیوار می کشد
هر چند بر شود فرو افتد و یا کسی خواهد که بحج رود و پشت بمغرب آرد و از کعبه اعراض کند و میدا گرچه سالها
بسیار هم بدان قاعده میرود هرگز بکعبه نمیرسد که مقصود از راه هست هر قدمی شرطی است
طریقت را جمله احکام شریعت است چون مرید در راه شریعت بسر گردد از عهده حقوق شرعی بیرون
آید آنگاه توفیق رفیق او شود و از جمله عوام تنها صاحب بدر و در سلوک طریقت با خواص و بندگان همراه گردد
برادر شمس الدین بدانکه شریعت و حقیقت این دو عبارت است مر این قوم را از صحت ظاهر حال شریعت
عبارت کنند و از صحت حال باطنی حقیقت عبارت کنند و ظاهر با باطن پیوسته است اندر اصل جدا نیست
که تصدیق بی قول ایمان نباشد و قول بی تصدیق کردش نه پس این طایفه اند که مخصوص اند بعلم شریعت

وحقیقت بمعاملات نه بمقابلات و علم حقیقت را سه رکن است یکی علم بذات الله تعالی و وحدانیت وی و نفی تشبیه
از وی دویم علم بصفات خداوند و احکام وی سیوم علم بافعال و حکمت وی و شریعت را نیز سه رکن است یکی
کتاب دویم سنت سیوم اجماع است اقامت علم حقیقت بی اقامت شریعت زندقه است پس بدانی که این طائفه
اند که هرگز ترک ادبی از آداب شریعت روا ندارند ترک فرض و واجب کی روا دارند ایشان هرچه یافته اند در متابعت
شریعت یافته اند انتهی کلامه الغرض اگر در بیان و تحریر تمامی آداب و شرایط این امر در آییم فاتر ملا حدا ملال گردد و امکان
آن ممکن نی و شمه ازان آداب و شرایط را حضرت شیخ شیوخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره جمع
آورده و آن را بکتاب عوارف المعارف مسمی کرده تا هر که خواهد آن را دریابد و از لطایف بکرات و مرات معلوم گردید
که این طائفه ابتدا از شریعت کنند منقول است که در قضاء حاجت انسانیه از بول و غائط صاحب شریعت
یک باب قرار داده و چند نوع اوامر و نواهی را استنجا قرار داده و چند نوع در طهارت و نجاست آب داده و
چند نوع در وضوء و غسل داده و چند نوع در پاکی جامه و جای و تن داده و چند نوع را در صیام و صلوة و
زکوة و حج و جهاد داده تا آخر کار باید که این طائفه از سر حد کار ابتداء نموده یکایک حاصل کرده پیش روند
تا فتح الباب شود و الا در چاه ضلالت و الحاد در افتاده هلاک کردند چنانکه دیده می آید درین ایام که اهل الحاد
و طائفه مبتدعی بنیاد شهرتی تمام در داده دعوی نموده که ما از اهل طریقت و حقیقت ایم و علما از اهل شریعت
اند پس در مجموع ملکی آورده که این قول اصل مذهب اباحت و زندقه است و این قول نشاید گفت و در مجموع ملکی آورده
اهل اباحت گویند تا از شریعت نگذری بطریقت نرسی و تا از طریقت نگذری بحقیقت نرسی این سخن
کفر تمام است زیرا که هر که از شریعت گذشت کافر شد و کافر را رسیدن بطریقت و حقیقت محال است و در بعضی
تصانیف ابو معین نسفی آورده که الحقیقة هو الشریعت عند اهل السنة و الجماعة خلافا لقول المبتدعة
فانهم یقولون الشریعة غیر الحقیقة انتهی کلامه و حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس الله سره در ارشاد
خویش آورده بدانکه ابتداء این کار از شریعت است چنانکه فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و
آداب جمله بجای آرد و این طاعت است و چنانکه لقمه و جامه و جای و تن خود را از حرام و شبهه و از
پلیدی و از حدث و جنابت پاک دارد و حواس خمسه را از لوث معصیت نگهدارد و این را طهارت
جوارح گویند از معاصی و این شریعت است پس از ان راه طریقت است که دل خود را از اخلاق ذمیمه
چنانکه حب دنیا و حب جاه و حب شهوات و حسد و کینه و کبر و حرص و بغض و بخل و غیر ذلک پاک دارد و
بصفات حمیده چنانکه صدق و صفا و حلم و سخاوت و مروت و وفا و احسان با خلق و حسن خلق و صدق
معامله با حق تعالی و با خلق و جز آن آراسته گردد و این را گردش خوانند و تبدیل اخلاق

داند و این مهم عظیم است بی این دولت هرگز دین نبود و بی دین راه حق رفته نشود و درین کار و درین راه عزلت و خلوت باید با شغل دوام و با اهتمام تمام میسر آید و خلل در کار روی نماید **بیت** سخن با کس مگو الا ضرورت ✤ خلل تا در نیفتد در حضورت ✤ پس ازان راه الهی حقیقت و معرفت است و آن سریست که در سینهٔ عارفان تابد و خبر حق دهد انتهی کلامه قدس در عوارف المعارف آورده که صوفیه حقانی اول علم درست را حاصل کنند از انواع علوم دینیه بعد ازان بمضمون آن عامل گردند با نواع ریاضات و مجاهدت پس هرچه که آنجا بانواع ریاضات عامل آیند آن هنگام حقتعالی را شناخته باشند پس ایشانرا عارف ربانی توان گفت پس معلوم آمد که هر کرا پایه معرفت بیشتر سعی او در عبادات و ریاضات بیشتر و کامل تر باشد چنانکه انبیاء را بوده بعد ازان اولیاء الله را زیراکه نزدیکان بادشاه را خدمت و محنت و هیبت بحد بیست که در تقریر نیاید چنانکه در تذکرة الاولیاء در ذکر بی بی رابعه عدویه آورده **نقلست** که بی بی رابعه هفت شبانروز هیچ چیز نخورده بود و شب هشتم نفس با وی در معارضه آمد گفت صبر کن تا هر چه امشب بست شد تو باز ندارم ناگاه شخصی بیاید کاسه طعام بیاورد رابعه کاسه را بنهاد و برفت تا چراغی بیاورد و چون چراغ بیاورد گربه آمده بود و طعام را ریخته و کاسه شکسته چراغ بنهاد تا کوزهٔ آبی بیارد و چون آب بیاورد چراغ مرده بود رابعه خواست تا در تاریکی آبی نخورد کوزه از دستش بیفتاد و بشکست رابعه نفس گرم از سینه برآورد و گفت خداوندا این ضعیفه را هلاک میکنی هاتفی آواز داد که ای رابعه اگر میخواهی تا کلید خزائن روی زمین در حبیب تو نهم اما اندوه خود را از دستت برگیرم زیراکه اندوه با دولت دنیا در یک دل جمع نشود و جای نگیرد رابعه فریاد برآورد و گفت خداوندا اگر خزائن روی زمین بمن دهی و کلید بهشت بهشت بمن سپاری بیک اندوه که بیاد شوق تو بر آرم بدان برابر نکنم هاتفی آواز داد که ای رابعه چون اندوه مرا اختیار کردی در بلا صبر کن **رباعی** کز شام عشق صباحت باشد ✤ خون جگر و دیده صباحت باشد ✤ با هر دو جهان غمش برابر نکنی ✤ کاندوه بلای دوست راحت باشد انتهی کلامه پس ای برادر ای فرزند دلبند و ای عزیز حق پسند کراز روی انصاف تامل و تفکر نکنی و کتب آسمانی و احادیث نبوی و روایات ائمه و مقالات و حالات و ریاضات صوفیه از روی تذکره دریابی تا معلوم است آید که پیران و مریدان این زمانه کافر اند یا مسلمان غرض آنکه سخن در مسلمانی ایشانست نه در پیر و مرید بودن ایشان که هستند یا نه و الله الهادی چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده آری مسلمانی نه آسان کاری است ای برادر شیخی و صوفی گری و پیری و مریدی آسانست چنانکه امروز تمام عالم پیر شده است اما مسلمان شدن بکمال دشوار است **بیت** صوفی و سنبر و پیشی و شیخی حیله دارم ✤ انجمله شدی ولی مسلمان نشدی ✤ امروز فتوی اینست که سیاتی زمان یعملون فی المسجد و لیس فیهم مؤمن مسلم

گران زمانه ما هست و آن نماز گذارندگان ما ئیم و از مسلمانی ما کافران ننگ دارند این مکتوب بتدبیر
مطالعه کنند تا شنیعی و بدکیشی و پیری و مریدی جهال که درین زمانه پیدا شده هست بواسطه فتنه ایشان جهانی
بفساد پر شده هست و نظر آید دیگر چه مانده هست انتهی کلامه کما ذکر فی الروع علی اهل الهوی و البدع ای درویش
نیک اندیش دانسته که اذا فات الشرط فات المشروط بدانکه پیری و مریدی اهل زمانه تزویر و بهانه بی ادائیه طهر
چون نماز بی وضو و ادا و نماز بغیر وقت و روزه بی مساک و زن بی نکاح و زراعت بی تخم و درخت بی بر و ثمر
بی بر و خانه بی در و تن بی سر و سر بی بصر و چشم بی نظر باشد انتهی کلامه فی مناقب الابرار بدانکه مذهب صوفیان
و فقیهان در متابعت کتاب و سنت یکی هست و مخالفت در میان ایشان نیست هر که مخالف میگوید افترا
میکند و دین خدا را برهم میزند انتهی کلامه بدان ای فرزند که اوضاع و احوال پیران و مریدان این زمانه بانواع
فتنه و فساد هست که لا یعد و لا یحصی و آنچه دیده می آید بعضی از پیران دعوی خدائی میکنند چه گاهی گویند که
ما عین خدائیم و گاهی گویند که در ما ذره خداست و گاهی گویند که ارواح خداست و گاهی گویند که خدا در بدن
ما چون تن در لباس آمده هست و گاهی گویند که خدا تصرف خلائق خود را بما سپرده هست نعوذ بالله من کفرهم و مریدان
معتقد کافر میشوند بعضی پیران گویند که ما پیغمبرانیم چه از اولاد پیغمبریم و ما را امت پیغمبر گویند بل میر شاه و سید
گویند و در زمان شنیدن نام درود فرستید و هیچ تن ما را دوست دارید بر فسق و فجور و کفر و فسق و عصیان
ما عیان منکر مشوید بلکه در اصل طینت ما نظر کنید و ما را پاک دانید اگرچه عصیان ورزیم و ما پایان مامون از خوف خاتمه
دانید هر چه کافر و رافضی باشیم و مریدان بی دین از آیه کریمه که فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ
غافل بوده مقر می آیند و کافر میگردند و بعضی از پیران زمانه لا فهمانند و عوام الناس را فریب میدهند که ما از
نسل فلان پیر و فلان خواجه و فلان شیخ و فلان دانشمندیم باید که خدمت واجبی ما را بجا آرید و بما گرویده
که شما را ضامن روز قیامت میگردیم و نجات خواهیم داد اگرچه از شما افعال مخالف شرع صادر گردد
و مریدان جهلاء تصدیق نموده معتقد آیند و کافر گردند و از آن خبر ندارند که حضرت پیغمبر علیه السلام با کمال
عظمت و عزت یک گنهگار را ضامن نشده از اصحاب خود پس این مبتدع بی دین چگونه ضامن میشود و هم از آن
خبر ندارند که بعد از انبیاء و جماعه مبشرین تمامی مردم از اولیاء و عوام مومنان در حیرت اند تا ایمان بسلامت
برند یا نه بل مجرد گمان فاسد خود پیران را مامون از خوف خاتمه دانند پس کافر گردند پس مریدان شیطان
صفت بعضی از غایت سفه و بی عقلی جملگی اوامر شریعت چون نماز و روزه و زکوة و حج و تن پوشیدن و فش
و ریش ماندن ترک میگیرند و بر انواع محرمات شریعت چون تن برهنگی و ریش تراشیدن و خمر خوردن و گوشت
خنزیر و مردار خوردن پیش گرفته کافر مطلق شده اند و دعوی کنند که ما را هیچ غمی نیست که ما

امثال فلان پیر کامل ما را ضامن آمده وگویند که ما محض از برای خدا این نوع سختی و تختی پیش گرفته ایم لیکن
خدا از ما راضی گردد نعوذ بالله من ظنون فاسده ایشان در شان است آنچه در تفسیر مضیاوی در تحت
قوله تعالی آورده اَفَحَسِبَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا افظنوا اَنْ یَّتَّخِذُوْا عِبَادِیْ اتخاذهم الملائکة والمسیح مِنْ دُوْنِیْ
اَوْلِیَاءَ معبودین نافعهم او لا اعذبهم اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْکٰفِرِیْنَ نُزُلًا قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ
اَعْمَالًا اَلَّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ضل وبطل لکفرهم وعجبهم کالرهبانیة فانهم خسروا دنیاهم وآخرتهم
وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا بعجبهم واعتقادهم انهم علی الحق اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بالقرآن
وَلِقَائِهٖ بالبعث علی ما هو علیه او لقاء عذابه فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ بکفرهم فلا یثابون علیها فَلَا نُقِیْمُ لَهُمْ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ وَزْنًا ای فنزدری بهم ولا نجعل لهم مقدارا واعتبارا او لا نضع لهم میزانا یوزن به اعمالهم لانحباطها
ذلک الامر ذٰلِکَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا کَفَرُوْا وَاتَّخَذُوْا اٰیٰتِیْ وَرُسُلِیْ هُزُوًا وانیز درین باب کلام
مشهور است اشقی الاشقیاء من جمع بین فقر الدنیا وعذاب الآخرة وبعضی زمرهٔ جامهها رنگین ملون مرقعات
مخترعات بر هم دوخته ترک کسب کرده رو بدر رود و دکانها آورده دریوزه وسؤال که بلا ضرورت نزد شرع
حرام مطلق است پیش گرفته میگیرند واز طلب علم وعلماء ومجالست علماء حقگوی استبعاد مینمایند وبعضی از
مریدان جامها که مستور الحال باشند پوشیده خواه از وجه حرام خواه از وجه حلال وبخوراک ملبس وجه حرام وحلال
روزگار بسر میبرند اما لاف میزنند که ما از مریدان فلان پیر ایم او ما را نجات خواهد داد ایشان کافر میگردند چه خدا
ورسول خدا را فراموش کرده اند ودر زمان حکایت گاهی گویند که پیر چنین وچنان کرد ایشان کافر گردند و
بعضی از پیران جماعهٔ ساده دل عوام را فریفته مقید خویش کرده تحت امر خود در آورده گاهی جماعهٔ مریدان
را زنی ولشکرکشی پیش میگیرند وحرام را حلال میدانند کافر میگردند بعضی مع جماعهٔ مریدان از شهر بدر رفته بقصد
شکار ونظاره فصول ربعه وهوا وهوس تفرج مینمایند که خلقی از مریدان پیش من میروند وعوام الناس
حکومت وشوکت وآرایش دنیاوی او را دیده معتقد میگردند که اگر او را نزدیک خدا تعالی مرتبه نبودی
او را اینقدر مردم احترام نکردی ازان خبر ندارند که پیر حقانی را اول با شکار ونظاره اشتغال [illegible]
نیست هم ازان خبر ندارند که مقبول خلق مردود حق می باشد ومردود خلق مقبول حق می باشد
وعوام الناس برخلاف این گمان فاسد پیش گرفته اند چه هر که آرایش دنیا بیشتر می بینند مأکولات ومشروبات
وملبوسات مسکن واثاث خانه وکثرت اتباع او را کامل میخوانند در تفسیر مضیاوی آورده که مردم بیسواد
نور الله تعالی با چهار پایان بی تمیز برابر یاد کرده بس پیران این زمانه درین باب کمتر از چهارپایان اند کما
ذکر عند قوله تعالی والذین کفروا یتمتعون ینفقون بمتاع الدنیا وَیَاْکُلُوْنَ کَمَا تَاْکُلُ الْاَنْعَامُ

Marfat.com

حریصین غافلین عن العاقبة و النار مثوی لهم منزلة و مقام انتهی و ایضاً فیه عند قوله تعالی وَمَا اَرْسَلْنَا
فِیْ قَرْیَةٍ مِّنْ نَّذِیْرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوْهَا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهٖ کٰفِرُوْنَ وَقَالُوْا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا
فنحن اولی بما تدعونه ان امکن وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِیْنَ اما لان العذاب لا یکون او لانه اکرمنا بذلک فلا یهیننا
بالعذاب قل تجاہم اِنَّ رَبِّیْ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیَقْدِرُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ فیظنون
ان کثرة الاموال والاولاد للشرف والکرامة وکثیرا ما یکون الاستدراج کما قال وَمَا اَمْوَالُکُمْ وَلَا اَوْلَادُکُمْ
بِالَّتِیْ تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنَا زُلْفٰی قربة. اِلَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ای الاموال والاولاد لا تقرب احدا الا المؤمن
الصالح الذی ینفق ماله فی سبیل اللہ ویعلم ولده الخیر ویربیه علی الصلاح انتهی کلامه و بعضی پیران که افضلترین
پیران زمانه ما ست کسانی اند که پیران مریدان وارد سواغ درروند و بعد از مدتی بیرون آمده لافها زنند که
اطوارات و انوارات و کشف مغائبات و سیر افلاک چون بهشت و دوزخ بل برآمدن بر عرش حاصل کردیم
و از پلصراط بگذشتیم و فلان مرده را و فلان زنده را در دوزخ دیدم و فلانکس را در بهشت و فلانرا از دوزخ
خلاص کردیم و فلانرا بگذاشتیم و بمقام خلفاء راشدین سیدم بل بمقام حضرت موسی رسیدیم بل از حضرت موسی
بگذشتیم چه اوصاف خدا را دیده بود و ما را تجلی ذات حاصل شد بل بمقام قاب قوسین که مقام محمد است
رسیدیم نعوذ باللہ من کفرهم هر که از اهل دین و دیانت است خواهد دانست که این نوع مقولات کفر تمامست
از رساله تکمیله میتوان دریافت و شمه بیان این مضمون را در رساله برهان الانبیاء والاولیاء نوشته ایم از انجا در
یابند **مسئله** در تمهید آورده است که افضلترین خلائق پیغمبران اند بعد از آن فرشتگان بتمامهم بعد از آن
اولیاء را امام سکلمان بگیر آورده که انبیاء افضل اند بر خواص ملک و عوام ملک بر جمیع مخلوقات بعد از آن
خواص ملک چون جبرئیل وغیره افضل اند بر اولیاء بعد از آن اولیاء افضل اند بر عوام ملک پس بهر دو تقدیر
جبرئیل را فضیلت بر اولیاء ثابت است و در اخبار آمده که نهایت سیر جبرئیل تا بسدرة المنتهی است
چنانکه در شب معراج از آن بیشتر با حضرت رسول اللہ صلعم قدم نزده چنانکه شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة
فرموده اند **قطعه** چنان گرم در تیه قربت براند × که در سدره جبرئیل از وی بماند × بدو گفت سالار بیت
الحرام × که ای حامل وحی برتر خرام × بگفتا فراتر مجالم نماند × چه آیم که نیروی بالم نماند × اگر یکسر موی
برتر پرم × فروغ تجلی بسوزد پرم × بعد از آن حضرت رسول اللہ صلعم از جمله انبیاء و ملک ممتاز آمده و بنا بر
شرف و مزید مرتبه بالا ترقی نموده تا بعرش سیده پس ازینجا باید دانست که چون بر بالای عرش جبرئیل را
عروج نیست و سیر ممکن نه پس اولیاء را چه مجال آن باشد که در مرتبه از جبرئیل بگذرند و اگر بعضی عوام
گویند که اولیا را سیر روحی بر عرش میباشد در جواب میگویم که ارواحها را بعد از خلق شدن

Marfat.com

وعهد بستن الله تعالی مقام و مقر و مسکن در حظیرة القدس که آن گنبد بیست بهشت داده و از انجا بقالب
فرود می آرد پس چون خلقت ارواح ها و مسکن ایشان در تحت عرش است پس سیر ایشان بالا عرش از کجا ممکن
آید چه این سیر هیچ فردی را ممکن نیست بجز محمد آخر زمان صلی الله علیه وسلم و اگر سائلی سوال کند که در تفاسیر آمده
که در دور عرصات جبرئیل را بسوی عرش عروج خواهد بود پس در دنیا چرا عروج ممکن نیست جواب گویم سخن در دار
آخرت نیست بل سخن در دنیا است چنانکه در دار آخرت هر یکی از افراد مؤمنین و مؤمنات را دیدار باری تعالی
باشد اما در دنیا هیچ فردی را ممکن نیست بجز بعضی انبیاء را کما مر من قبل همچنان در دار دنیا جبرئیل را عروج ممکن نیست
والله اعلم و آنچه خود ها را با خلفاء مساوی میگیرند آن نیز کفر است چه هیچ کدامی از اولیاء بمرتبه ایشان در ظاهر
و باطنا و آنچه خود ها را از مهتر موسی بگذشته دانند آن کفر صریح است و آنچه خود ها را بمرتبه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
رسیده دانند ازین هیچ کفر اغلظ نیست نعوذ بالله من کفرهم چه هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد و این نیز معلوم باد که حضرت
سید عاشق محتسب سمرقندی در رساله خویش آورده و امام اسبیجابی در فتوی خویش آورده که خانقاه
عمارت کردن بدعة است بل نماز مکتوبه در وی جائز نیست و حضرت شیخ عبد الخالق عجدوانی در وصیت نامه
خویش آورده که از خانقاه و عمارت آن دور باید بود چه این روی در شهرت دارد و کاملان
و مریدان حقانی روی در کتمان احوال دارد و در عوارف المعارف آورده که از متصوف تلبیس
بکردی هرکه او مقر است مشهور باسم صوفی خواهد بود و اگر مشهور باین اسم نبود از جمله متشبهان
باشند از صوفی الغرض این نوع الحاد از پیران اگرچه ظاهر حال در بعضی امور شریعت مستحکم اند اما در عقاید
بحد کفر رسیده اند بسبب مکاشفات شیطانیه و جنیه که ما مر و بلاف زنند که این کار درویشان است
و علما را ازین خبر نیست و دعوی کنند که این علم باطن است و علما را علم ظاهر و از ان خبر ندارند
که ائمه فرموده اند کل باطن یخالفه ظاهر فهو باطل و ایضا در ردع البدع آورده ان العلم علمان
علم فی الخلق موجود و علم عن الخلق مفقود فانکار علم الموجود کفر وادعاء المفقود کفر فلا یثبت
الایمان الا بقبول علم الموجود و ترک علم المفقود ترجمه علم بر دو نوع است یکی علم ظاهر که آن
علم شریعت است و دوم علم باطن که آن کشف کرامات است پس هر که از علم ظاهر انکار کند کافر گردد
و هر که دعوی علم باطن کند که آن کشف و کرامات است کافر گردد انتهی کلامه حاصل آنکه دعوی
حصول کشف و کرامات کفر است زیرا که این دعوی خالی از نوع الحاد نیست چه این شخص میخواهد تا
مردم را در طلب این راغب گرداند و عوام الناس خیال آرند که مگر بلا حصول علم قرآن و حدیث
و روایات این مقصود است پس روی از طلب علم بگردانند و در طلب آن آیند بکفر در افتند

Marfat.com

کقول من قال **بیت** خیالات نادان خلوت نشین ٭ بهم بر زند عاقبت کفر و دین ٭ وایضا باید دانست
که اکثر از پیران زمانه ما را دوستی لهو و سرود و رقص و سماع و غناء و حرام در دل متمکن شده و بدان عامل آمده
اند بل حلال پنداشته اند و بسبب استحلال حرام کافر رفته اند و ایضا باید دانست که یکی از علامات الحاد
و گمراهی پیران زمانه ما آنکه مریدان را بر طلب علم تحریص نمی‌کنند بل از مجالست علماء بر باز می‌دارند بل با علم علما
عداوت ورزند بل علم را و قرآن را حجاب راه گویند پس کافر اند و از آن خبر ندارند که اگر علم حجاب راه بودی
الله تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را بطلب زیادتی آن نفرمودی کقوله تعالی قل رب زدنی
علما و باید دانست که جمله آیت قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش است و آیتها بسیار در بیان
شرف علم و علما آمده اما معلوم نیست که یک آیتی از انجمله بر شرف پیر و مرید آمده باشد پس باید دانست که آنچه
از پیری و مریدی موافق کتاب و اجماع امت است آن از علما و تلامذه باید شمرد و آنچه او باشان زمانه ما اسم
بلا مسمی را بر خود اطلاق کرده خود را پیر و مرید خوانده این از جمله هوا و بدعت است و در شان مبتدعان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست که همگی ایشان در هاویه خواهند بود و از تفسیر بیضاوی
میتوان دریافت و ایضا قال علیه السلام البدع کلاب اهل النار و آنچه در بعضی کتب عقاید آورده که هفتاد
و دو گروه اهل هوا را امید خروج از دوزخ هست آن وقتی است که اگر بدعت ایشان بحد فسق رسیده و
از آن تجاوز ننموده و بحد کفر نرسیده باشد اگر بحد کفر رسد آن خود معلوم است که جزاء جهنم خالدین فیها
باشند و اما آنچه از عبارات ائمه و مشایخ متقدمین مفهوم گردید آنست که مواظبت بدعت مکروه به
هم آدمی را بحد کفر خواهد رسانید چنانچه حضرت سید علی همدانی در رساله خویش آورده که مشایخ طریقت
فرموده اند قدس الله اسرارهم که اگر صادق ساده دلی بکسی بیعت کرده باشد که در آن کس یکی بدعت
مکروه باشد پس بروی واجب باشد که از بیعت آن مبتدع بگردد و به ولی که بر سنن مصطفوی
قدم ثابت داشته باشد بیعت کند تا نباید که بشومی آن بدعت که وی قبول کرده است ضلالت
افتد **نقلست** که معصیت را جمله مؤمنان بدانند اما بدعت را دقیق نظر باید تا بدانند الا به شیطان از
در بدعت که عادت شده است در آید و در معصیت نداند زیرا که مداومت بدعت مکروه به معصیت
باشد و از معصیت در آید و بکفر دعوت کند و بواسطه آنکه آن معصیت نیک دانند و نیکی اعتقاد
کنند کافر شوند نعوذ بالله من ذلک خبر نداشته باشد خود را مسلمان پنداشته عجب تا باشد که این
حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم اشارت بدان بود قال النبی صلی الله علیه وسلم سیاتی زمان علی
الناس یصلون فی المساجد الف رجل و زیادة و لا یکون فیهم مؤمن و امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه

نیز بدین معنی اشارت فرموده است لا تعرف الحق بالرجال اعرف الحق تعرف اهله انتهی کلامه بعضی از
پیران اموال دنیا از حلال و حرام بستانند و با سراف مردم را نان دهند این نیز هیچ نیست در تفسیر عزیزی آورده
که این نوع پیران مردم را صید خود کنند تا بایشان مریدان معتقد گردند در رساله برهان الجلی فی معرفة الولی
آورده که ازین نوع ترحم و سخاوت کفار را نیز می باشد این کس را ولایت حاصل نشود و لیس در رساله
برهان الجلی فی معرفة الولی آورده که مرتبه ولایت مر اولیاء را بتقوی حاصل شود نه باسباب دیگر پس هیچ
گمان نتوان برد که درین ایام جهان از پیران حقانی خالی باشد بل امثال اقطاب و اوتاد و سایر
اولیاء الکمل الی انقراض الایام هستند و خواهند بود اما همگی طالبان دیدن حق اند بلکه بحقیقت علوم
بسبب صفاء فهوم رسیده اند در عوارف المعارف آورده کسی که وسوسه شیطانی و احادیث نفسانی غالب
باشد آنکس را امکان نباشد که قرآن را چنانکه حق شنودن است بشنود بمعنی آنچه گفتیم پس صوفیه
چون قرآن را مکتوب علما و نهی دانستند بسوی بندگان خویش و از جمله مخاطبات حق با خلق دانستند آیت
قرآن را در بابی ز دریاهای علم دانستند هر آیت متضمن ظاهر علم و باطن علم و منتهی علم و منتهای علم
است و ایضا حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد است از نزد الله تعالی دانستند پس هر آن و هر آن
در فهم آن گشته که این مخاطبات حق و واردات و را چنانکه حق شنودن است بشنود و حق شنودن
وقتی حاصل گردد که از حق شنوند و بحق شنوند و خود در میان نباشند پس چون حصول این معنی شدند
و حصول این معنی خبر در ترک دنیا ندیدند چه نفس را بمنزله آتش سوزنده است و خطوط نفسانی از
انواع ماکولات و مشروبات و ملبوسات لذیذه و اموال دنیا و جاه و حب اهل آن بمنزله هیزم
آتش افروزنده و وسواس شیطانی و احادیث نفسانی بمنزله دود های کیوان کشیده اند پس صوفیه دنیا
را ترک آوردند و هیزم را ازین نار حار باز داشتند تا آتش نفسانیه ایشان سست شده و دودها
کم گشته تا از غایت شده و جهد نفسانی ایشان را روی بمعنی برده که موتوا قبل ان تموتوا اشارت بدین
معنی است و دلهای ایشان که بسبب تغلب شهوات نفسانی مرده طبیعت بود ندا کنون اینها
شنیدند آنگاه شایان حق شنودن آمدند زیرا که شنودن صفت زنده گانست نه مردگان کقوله تعالی
اِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰی و ایضا قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید قال
الشبلی رحمة الله موعظة القرآن لمن کان له قلب حاضر مع الله لا یغفل عنه طرفة عین و قال یحیی ابن معاذ
الرازی القلب قلبان قلبا احتشا باشتغال الدنیا حتی اذا حضر امر من امور الطاعة لم یدر صاحبه ما یصنع من
شغل قلبه بالدنیا و قلب قد احتشا باحوال الآخرة حتی اذا حضر امر من امور الدنیا لم یدر ما یصنع لذهاب قلبه فی الآخرة

Marfat.com

وقال الحسن بن منصور لمن کان له قلب لا یحضر الا شهود الرب یعنی دل باید که از برای قبول وعظ قرآن که درو
جز یاد مولی و حضور بمولی چیزی دیگر نبود و ابن عطا فرموده که مراد ازین آن دلی هست که همیشه حاضر باشد حق تعالی
تا که بیک خطره ازو غافل نگردد پس آنگاه بحق شنود از حق شنود و قال بعضهم لمن کان له قلب ای یقوی علی التجرید مع الله
والتفرید له حتی یخرج من الدنیا والخلق والنفس فلا یشتغل بغیره ولا یرکن الی سواه فقلب الصوفی مجرد عن الاکوان
الاکوار التی بقی سمعه شهید بصره فسمع المسموعات ابصر المبصرات و شاهد المشهودات لتخلصه لله تعالی واجتماعه بین یدی
الله تعالی والاشیاء کلها عند الله تعالی وهو عنده پس هر کرا شنود کما هو حق الاستماع بسته آمد ز سبب کاست نفس آمده
چه شیطان اند در حرکت نفس بیرون آدمی راه بر دلها و لولا ان الشیاطین یحومون علی قلب بنی آدم لنظروا الی ملکوت
السموات و هر کرا توفیق رفیق آمد ز هوا و حرکت نفسانیه مجانبت نموده براهی ست محمدی ثابت قدم گشته او را صوفی
خوانند الی ههنا مفهوم العوارف المعارف اکنون بر خواص و عوام مگر این مثل پوشیده نمانده که کس را در یکان
حرف بس بهتر آنکه از تطویل سخن باز آییم و ساکت گردیم چه تقریرات و تحریرات این معانی را حدی و نهایتی
نیست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بدان ای عزیز نعمک الله تعالی فی رحمته که منشی و مؤلف این
رساله را دام الله برکاته که فرصت از ازدحام تمام اهل هوا و بدعت و تعصب بین ابرار نداشته که حسب الامکان در پی
تالیف روایات و اخبارات و حالات و مقامات مشایخ میکوشیده اما چون شغل باطنی و سمع الله بحدی بود
که اکثر اوقات اسامی بنین و بنات خود را ندانسته دیگر بمطالعه آن تالیف و اطلاع بر صحیح و سقیم فراغ نمی یافته
بلکه این چند رسائل ازو مانده یکی از فرزندان کمینه و فقیر حقیر کثیر التقصیر عبد الکریم باندازه وقوف خود که میخواید تمام
رسائل را بصحت رسانید این رساله ششم است آنکه این را فی نعالی صلی بصحت رسانیده و امیدوار از علما اتقیا آنکه بر صحت
و فساد این واقف گردند بمضمون خذ ما صفا ودع ما کدر عامل آیند آنچه صحیح باشد بمؤلف و مصحح بدعا ایمان والامن از نیران
و وصول بجنان و محظوظ آمدن بلقای پروردگار رحمان یاد فرمایند و آنچه فاسد باشد بصحت رسانند و از برای این فقیر آمرزش خواهند
الله تعالی جمیع مؤمنین و مؤمنات را از زوال ایمان نگهدارد و بمراد اخروی برساند آمین **تمام شد**

خاتمة الطبع

پس از حمد کبریا و نعت احمد مجتبی بر رای بیضا ضیای اولی الالباب مخفی و محتجب مباد که این کتاب مستطاب مسمی
ارشاد المریدین دستور العمل است در تصوف و ضابطه کلیه ست در تعرف که اگر سالک بر قوانین وی
عمل نماید بلا ارتیاب کامل را از ناقص و منافق را از مخلص شناسد و تجلیات رحمانی را از شیطانی امتیاز
نماید و دقیقه از طرق پیری و آداب مریدی نسبت بوی رخ خفا باقی نماند پس لازم است که حمادی چند داده این
جواهر زواهر را برای مطالعه خود اختیار نماید زنگار کدورت از دل بمعرفت ایزدی زداید بعد از فقد نش ندامت خورد و ما علی الرسول الا البلاغ

Marfat.com